

مآخذ تحقیق در باره قم

۳

خلاصه البلدان

نوشته

صفی الدین محمد بن محمد ششم حسینی قمی

به سال ۱۰۷۹

از سلسله

مآخذ تحقیق در باره قم

نشر شده است :

- | | |
|--------------------------------------|-------------------------|
| سرآغاز (کتاب شناسی آثار مربوط به قم | حسین مدرسی طباطبائی |
| ۱ (تذکره مشایخ قم | نور الدین علی منعل قمی |
| ۲ (تاریخ دارالایمان قم | محمد تقی بیك ارباب |
| ۳ (خلاصه البلدان | صفی الدین محمد حسینی |
| ۴ (راهنمای جغرافیای تاریخی قم | [مجموعه متون و اسناد] |

خلاصۃ السبلد ان

نوشته صفی الدین محمد بن محمود

جغرافیای
موسمی
۵
۵
۴۲

مآخذ تحقيق دربارة قم

۳

خلاصة البلدان

در ۸۰۰ نسخه به چاپ رسید

چاپ حکمت - قم

اسکن شد

خلاصة البلدان

از

صفی الدین محمد بن محمد هاشم حسینی قمی

(نگاشته شده به سال ۱۰۷۹)

به کوشش :

حسین مدرسی طباطبائی

بسم الله الرحمن الرحيم

قدیم ترین اثر درباره قم که نام آن در مآخذ و کتاب شناسی ها آمده است رساله ای است از سعد بن عبدالله اشعری قمی (۱) دانشمند محدث سده سوم (درگذشته ۲۹۹-۳۰۱) بانام «فعل قم والكوفة» (۲)، و آن به حسب قاعده مجموعه احادیثی است که در بیان شرافت خاك این دوشهر و فضائل مردمان آن از پیشوایان دین رسیده است .

پس از آن کتابی در اخبار اعراب اشعری - که در سده نخستین هجری به قم فرود آمده و سالیانی دراز در این شهر از موقع اجتماعی خاص و ریاست و اقتداری فراوان برخوردار بوده اند - نگاشته شده بود که در سال ۳۲۸ تنها نسخه آن که در اختیار مردی به نام علی بن حسین بن محمد بن عامر بود از میان رفت (۳) .

پس از آن ابوعلی حسن بن محمد بن حسن قمی ، از دودمان سائب بن مالك اشعری ، که از یاران و ملازمان ابوالفضل بن العمید وزیر مشهور و دانشمند آل بویه و صاحب بن عباد بود (۴) در دوره حکومت برادر خود ابوالقاسم علی بن محمد بن حسن کاتب از جانب رکن الدولة دیلمی برقم آنچه توانست آگاهی های مربوط به قم و مردمان آن ، و

۱ - سرگذشت و آثار او را در همه مصادر سرگذشت رجال حدیث شیعه می توان دید از جمله : رجال شیخ طوسی : ۴۳۱ / فهرست همو : ۷۵-۷۶ / رجال نجاشی : ۱۲۶ / جامع الروات اردبیلی ۱ : ۳۵۵-۳۵۶ / رجال مامقانی ۲ : ۱۶-۲۰ .

۲ - رجال نجاشی : ۱۲۶ / فهرست شیخ : ۷۶ / ذریعه ۱۶ : ۲۷۲ .

۳ - ترجمه کتاب قم : ۱۲ / ذریعه ۳ : ۲۷۹ .

۴ - منتقلة الطالبيه : ۲۵۵-۲۵۷ / بحار الانوار ۱۴ : ۳۴۱ چاپ امین الضرب / ریاض العلماء ، مجلد دوم شیعه ، حرف ح / مستدرک ۳ : ۳۶۹ / البدرا المشعشع : ۲ / طبقات اعلام الشیعه ، قرن چهارم : ۹۹۶۳ .

قوانین پیشین و جاری آنان را در امور کشاورزی و خراج و مالیات دیوانی، و شمارروستاها و توابع و مضافات این شهر را اذدفا تر دیوانی استخراج نمود و به ارشاد ابن‌العمید و برادر خود به تدوین کتابی در تاریخ قم دست یازید. اوس پس در سال ۳۷۹ این آگاهی‌های مفید و منحصر را با مطالبی دیگر در باب انساب مردمان قم به خصوص علویان، و اخبار عرب اشعری در قم، و ذکر سرگذشت و حالات دانشمندان و شاعران و والیان و قضات و دیگر بزرگان این شهر و مطالبی از این قبیل، نیز برخی اطلاعات عمومی دیگر، در آمیخت و کتابی بزرگ به زبان عربی به نام صاحب بن عباد وزیر دانشمند فخرالدوله دیلمی فراهم کرد و آن را «کتاب قم» نام نهاد.

در دهه نخستین قرن نهم تاج‌الدین حاجی حسن خطیب فرزند بهاء‌الدین علی بن حسن بن عبدالملک قمی از ادیبان و فاضلان قم در آن عصر که مردی دانشمند برد و در علوم عربیت و ادبیت تبحری بسزا داشت (۱) به دستور خواجه فخرالدین ابراهیم قمی امیر قم از دودمان امرای علی صفی به ترجمه «کتاب قم» به فارسی اهتمام نمود و این ترجمه را در سال ۸۰۵ - ۸۰۶ هجری به پایان برد. این ترجمه همان است که اکنون با نام «تاریخ قم» شناخته می‌شود و نسخ خطی متعددی از آن با همین نام در دست داریم (۲) و با همین نام نیز یک بار در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی در تهران بر اساس نسخه‌ای مورخ ۱۰۰۱ به اهتمام آقای سید جلال‌الدین طهرانی به چاپ رسیده است و اکنون چاپ دوم آن با مقابله با نسخ قدیم تر گویا وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب در دست انجام است.

پس از آن نورالدین علی فرزند حیدر علی منعل قمی - از فضلاء قم در سده دهم، نگارنده چند اثر رجالی و اصولی (۳) - رساله‌ای با نام «تذکره مشایخ قم» در سرگذشت محدثان و

۱ - ترجمه کتاب قم: ۶۳ و ۲ / مصفی المقال: ۱۲۷ / قم در قرن نهم: ۱۹۶-۱۹۷.

۲ - کهن‌ترین نسخه موجود، نسخه شماره ۲۴۷۲ کتابخانه ملی است به نستعلیق

فرزند مترجم: بهاء‌الدین بن حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی در ۲۷ ذح - ۸۳۷. دو نسخه دیگر به خط این شخص در دست است یکی مجموعه شماره ۲۵۴۶ موزه قوئیه مورخ رمضان ۸۴۷ تا ۸۴۸ که عکس چند رقم آن در کتاب قم در قرن نهم به چاپ رسیده است (نیز ص ۲۷۶ - ۲۷۷ / فیلم‌ها ۴۵۳:۱ / منزوی ۲۲۱۲:۳ و ۳۵۲۷:۵) و دیگری نسخه شماره ۶۱۵۵ کتابخانه عمومی وزارت اوقاف بغداد از حاشیه شریفیه بر لوامع (فهرست کتابخانه ۳۴:۴) مورخ چهارشنبه ۱۵ ذح - ۸۵۲ که در پایان آن خود را «ابوسعید بهاء‌الدین بن مرحوم تاج‌الدین حاجی حسن خطیب بن بهاء‌الدین علی حافظ کاتب قمی» خوانده است (عکس رقم پایان نسخه در صفحه ۴۹۲ همان فهرست).

۳ - ریاض العلماء افندی / روضات الجنات: ۱۷۳ چاپ دوم / ایضاح المکنون ۱: -

فضلاء قدیم این شهر گرد آورد و آن را در اوائل رمضان سال ۹۷۸ در قم به پایان برد. او آرزو داشت اگر بتواند پس از این کتابی «مشمول بر خصوصیات احوال دانشمندان قم با آنچه در باب شهر مزبور به نظر رسد» فراهم آورد (۱) که شاید توفیق بر آوردن آن را نیافته است. از این رساله مورد سخن اونیز تا همین چند سال پیش کسی آگاه نبود و درجایی از آن یاد نشده بود تا نسخه‌ای از آن همراه رساله‌ای دیگر در مجموعه شماره ۵۱۴ طباطبائی کتابخانه مجلس شورای ملی تهران به دست آمد و بر اساس همان نسخه دو سال پیش در قم به چاپ رسید.

در همین سال‌ها (۲) قاضی احمد قمی فرزند میرشرف‌الدین حسین مشهور به میرمنشی - نگارنده خلاصه التواریخ و گلستان هنر و چندین اثر دیگر (۳) - که از مورخان و سرگذشت نگاران چیره دست و نکته‌یاب قرن دهم و اوائل یازدهم، و خود از یکی از خاندان‌های اصیل و قدیم آن دوره قم بود رساله‌ای در احوال و مفاخر و مناقب شهر قم (۴) تدوین نمود که نسخه‌ای از آن به دست افندی نگارنده ریاض العلماء افتاد و او در چندین جای ریاض العلماء خود از آن بهره برد و نقل نمود (۵). قاضی جزاین رساله در مکتوبی مبسوط که به یکی از فضلازدگان

→ ۶۸۹ / هدیة العارفین ۱: ۷۴۹ / مصفی المقال: ۲۷۹-۲۸۰ / ذریعه ۱۰: ۱۵۷ و ۱۴: ۵۳ / فهرست مشکوة ۲: ۶۷۴-۶۷۵ .

۱ - تذکره مشایخ قم: ۷۵ .

۲ - در تذکره مشایخ قم و رساله‌ای که اکنون در متن از آن سخن در میان است ماجرای ورود امام هشتم (ع) به قم از رساله «الدلائل البرهانیة» علامه حلی که اخیراً در ملحقات کتاب الفارات (چاپ انجمن آثار ملی) نشر یافت نقل شده است. نسخه‌ای از این رساله دلائل که وسیله قاضی احمد قمی نگارنده رساله مورد سخن در سال ۹۷۸ (همان سال نگارش تذکره منعل) استنساخ شده بود در تهران به نظر صاحب ذریعه رسیده است (ذریعه ۸: ۲۴۹). نگارنده چنین می‌اندیشم که در این سال نسخه‌ای از رساله مزبور به قم رسیده و به جهات مذهبی و اجتماعی مشوق تدوین این هر دو رساله شده است.

۳ - سرگذشت و فهرست آثار او را در مقاله نگارنده در شماره ۲ سال دهم مجله بررسی‌های تاریخی ببینید .

۴ - مستدرک ۳: ۳۶۹ / البدر المشعشع: ۲ / طبقات اعلام الشیعه، قرن چهارم: ۹۹ و ۱۹۹ / ذریعه ۱۶: ۲۷۱ و موارد دیگر.

۵ - از جمله در این موارد:

أ) ذیل سرگذشت افضل‌الدین حسن بن فاذاز قمی از پیشوایان فن لغت بانام «رساله مفاخر قم» (ریاض العلماء، مجلد دوم شیعه، حرف ح، سطر ۲، برگ ۲۶. عکس ۵۷۴۱ دانشگاه ←

جاسب قم نگاشت از فضائل قم و بلوکات آن سخن گفت و از تنی چند از بزرگان و هنرمندان بلوکات قم و احوال و آثار آنان یاد کرد. متن این مکتوب را ملا احمد نراقی دانشمند و فقیه نامور نیمه نخستین قرن سیزدهم در خزائن خود نقل نموده است (۱). او همچنین در دو کتاب خلاصة التواریخ و منتخب الوزراء خود نیز از فضایل قم و احادیثی که در این باب از پیشوایان دین رسیده است یاد کرده و سخن گفته است (۲).

پس از اینان می‌رسیم به صفی‌الدین محمد بن محمد هاشم حسینی قمی نواده قاضی احمد که در نیمه دوم قرن یازدهم به اقامت نیای خویش به فراهم آوردن کتابی در تاریخ و دیگر خصوصیات شهر خود آغاز کرد. او نخست گویا قسمت احادیث از رساله نیای مزبور خود را با تصرفاتی در استنساخ از آن رساله جدا کرد (۳) و به شکل فصلی از یک کتاب در آورد. سپس بخش‌هایی در شرح دیگر خصوصیات تاریخی و جغرافیایی شهر قم بر آن افزود و آن را به صورت تاریخی نو برای این شهر مذهبی تدوین نمود. آن‌گاه هشت باب دیگر در معرفی و شرح برخی خصائص تاریخی و جغرافیایی و مذهبی هشت شهر و منطقه دیگر که از نظر مذهبی شیعی موقع و اهمیتی خاص دارا بود بر آن افزود و این مجموعه را «خلاصة البلدان» نام نهاد

→ از نسخه اصل / ذریعه ۳۱۱:۲۱ و ۳۳۴:۲۲.

ب) ذیل بحث از کتاب الدلائل البرهانیة علامه حلی بانام «تاریخ قم» (ریاض و ذریعه ۲۷۸:۲۷۹ و ۲۴۸:۲۴۹).

ج) ذیل سرگذشت حسن بن محمد بن حسن قمی نگارنده کتاب قم بانام «رساله در احوال و مفاخر و مناقب شهر قم» (ریاض العلماء، مجلد دوم شیعه، حرف ح / مستدرک ۳: ۳۶۹ / البدر المشعشع: ۲ / ذریعه ۲۷۱:۱۶)

۱ - خزائن نراقی: ۴۲۵ - ۴۲۷ (چاپ کتابفروشی علمیه اسلامیة تهران) و از آنجا در مختار البلاد: ۱۷۱ - ۱۷۴ چاپ دوم.

۲ - خلاصة التواریخ: برگ ۹۹ عکس ۵۵۶۶ دانشگاه / منتخب الوزراء: برگ ۳۳ عکس شماره ۲۳-۱۹۹ کتابخانه ملی تهران.

۳ - فصل چهارم از باب چهارم کتاب نیز که در احوال مشایخ کبار قم است شاید از همان رساله باشد. تعبیراتی که در این دو بخش در مورد مشایخ و بزرگان قدیم قم دیده می‌شود با نظایر آن در منتخب الوزراء و خلاصة التواریخ و آثار دیگر قاضی سخت همانند است. عبارت پایان فصل دوم که به وضوح پایان رساله‌ای را می‌نمایاند، و افزوده شدن ارجاعات به بخش‌های دیگر کتاب در کناره برگ‌ها نه در متن نیز مؤید مدعاست.

و در حاشیه برگگی از نسخه اصل (۱) به یکی از آن حکایات به عنوان جزئی از «خلاصة البلدان» ارجاع می‌کند. طرح باب نهم نیز گویا صرفاً برای افزودن این بخش بر کتاب بوده و گویا به همین جهت هم بود که خلاصة البلدان در السنه واصطلاح فضلاء قدیم قم با نام «بیاض صنفی الدین» شناخته، و در حکم کشکول یا «جنگ» مؤلف آن دانسته می‌شده است. به هر حال اکنون که به چاپ این اثر اهتمام می‌شود به هشت باب نخست کتاب اکثفا شده و از آوردن باب نهم - که بیشتر جنبه کلامی مذهبی دارد - و ملحقات آن خودداری می‌گردد (۲).

* * *

نخستین کسی که از کتاب خلاصة البلدان در نوشته‌های خود یاد کرده و از آن بهره برد شیخ محمدعلی ارجستانی کچوئی در گذشته سال ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱ هجری قمری (۳) بود که از آن در دیپاچه و مطاوی مجلدات کتاب انوار المشعشعین و کتاب تحفة الفاظیة الموسویة خود نام برد و مطالبی نقل نمود (۴). پس از آن دیگر از این اثر آگاهی درستی در دست نبود تا آن که دو سال پیش دانشمند محترم آقای محیط طباطبایی بر نسخه‌ای از آن دست یافت و آن را طی دو سخنرانی رادیویی و دو مقاله که در چهار شماره مجله گوهر (۵) به چاپ رسید به تفصیل شناساند. این نسخه به قطع ربعی است در ۹۵ برگ به نستعلیق محمد گلپایگانی گویا از نیمه نخستین سده ۱۲.

در همان ایام از نسخه اصل این اثر که در موزه بریتانیا به شماره Or 8375 محفوظ است به اهتمام دانشمند محترم آقای دانش پژوه فیلمی برای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران فراهم شد که مورد استفاده نگارنده و اساس این چاپ قرار گرفت (۶). این نسخه در ۲۲۶ برگ است به قطع خشتی بر کاغذ نخودی و زرد رنگ، با تملک و مهر محمد نصیر بن محمد الرضوی در ۱۱۳۲ بر برگ آغاز. در این نسخه از آغاز تا برگ ۱۷۰ متن کتاب است تا آغاز باب نهم، و سپس باب نهم است تا پایان برگ ۱۷۵ پ، و آن گاه حکایات و داستان‌هاست تا برگ ۲۲۶ پ و از انجام نیز برگ‌هایی افتاده است.

۱ - برگ ۴۸ پ (مطلب چهاردهم از فصل ۳ از باب چهارم).

۲ - تصرف دیگری که در این چاپ انجام شد حذف لغت‌ها و نفرین‌هایی بود که پس از نام برخی کسان در متن کتاب آمده بود.

۳ - سرگذشت اودر «کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم»، ص ۱۳۲ دیده شود.

۴ - انوار المشعشعین ۱۰۹: ۱۱۳/ ۱۸۹ - ۱۹۰ دیده شود.

۵ - شماره‌های ۸۷ و ۸۸ سال دوم و ۴۳ سال سوم.

۶ - فیلم شماره ۴۶۴۵ دانشگاه.

این نسخه را بنابر آنچه در موارد مختلف آن به توضیح آشکار است مؤلف برای سپردن به کاتب به منظور استساخ آماده می نوده و در کناره برخی برگ‌های آن عباراتی از قبیل «همچنان برآورد می کنی که در جزو آخر در آخر صفحه تمام شود» (کناره برگ ۱۰۳) و «از این علامت به صفحه سفید می رود که در برابر این نوشته شده» (کناره برگ ۴۰) به خط متن هست. خط خوردگی‌ها و اصلاحات کلی و جزئی و تغییر و تبدیل برگ‌ها چنان که در برگ‌های ۶۹ و ۷۰ و ۱۱۲ و ۱۳۵ و موارد دیگر به چشم می خورد گویای این نکته است که اگر پیش از این نسخه، نسخه‌ای دیگر از این اثر بوده با این یکی جدایی‌های قابل ملاحظه داشته و برخی از فواید انحصاری آن (مانند مشجره و وصف خاندان سادات واعظ‌قم) را فاقد بوده است.

از آغاز این نسخه دو برگ افتاده که بعدها آنرا از روی نسخه‌ای دیگر نوشته و به آغاز نسخه ملحق ساخته اند. برگ ۱۲۵ آن نیز پس و پیش شده است. از میان برگ‌های ۲۱ و ۲۲ نیز برگی افتاده است. جز این موارد و چند مورد دیگر که به علت فرسودگی خط یا بریدگی لبه کاغذ چند کلمه‌ای از حواشی نسخه خوانده نمی شود قسمت‌هایی نیز از حواشی نسخه اصل در فیلم دانشگاه منعکس نیست که در سفر ماه رمضان سال ۱۳۹۵ (ق. ۵) از روی اصل نسخه در کتابخانه موزه بریتانیا خوانده و نقل گردید.

* * *

صافی الدین محمد بن محمد هاشم بن امیر صافی الدین محمد بن قاضی احمد حسینی قمی نگارنده این کتاب چنان که گفته شد نواده قاضی احمد قمی مورخ و تذکره نگار مشهور قرن دهم و یازدهم، زاده سحرگاهان پنجشنبه ۱۷ ع ۱۶ - ۹۵۳ و در گذشته پس از محرم ۱۰۱۵، نگارنده خلاصه التواریخ و گلستان هنر و آثار دیگر است.

سرگذشت نیای او به تفصیل در مقاله‌ای خاص (۱) نگاشته شده و در همان جا از دیگر بزرگان و افراد شناخته شده دودمان وی سخن رفته است. میر محمد هاشم نواده قاضی احمد و پدر مؤلف مردی دانشمند و گویا هم از شاگردان ملا محسن فیض - دانشمند و فقیه و محدث مشهور این دوره (۲) - بوده است. نسخه‌ای از جزء دوم کتاب وافی فیض به دانشکده الهیات مشهد فروخته شده که وسیله او با نسخه‌ای خوانده شده بر مؤلف مقابله و تصحیح گردیده و یادداشتی در این باره در پایان آن به خط او هست (۳). نسخه‌ای نیز از تفسیر صافی فیض (از

۱ - مجله بررسی‌های تاریخی، ش ۲ سال دهم: ۶۳-۱۰۰.

۲ - طبعاً در ایامی که فیض در قم اقامت می نمود و تدریس داشت.

۳ - کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم: ۵۳-۵۴.

سوره کهنف تا پایان قرآن) به شماره ۴۳۴ در کتابخانه مدرسه فیضیه قم موجود است که آن را همین محمد هاشم بن صفی الدین محمد الحسینی القمی بدسخ خود استساخ نموده و در ۲۹ ج ۱-۱۰۹۲ از این کار فراغت یافته است. عبدالوهاب بن صفی الدین محمد بن محمد هاشم نواده او که پس از این یاد خواهد شد روی این نسخه یادداشت تملک دارد (۱).

صفی الدین محمد فرزند او، مؤلف این اثر، در پیرامون میانه این قرن زاده شده است. او نیز گویا در قم نزد ملا محسن فیض درس خوانده و در همین اثر از حکیم محمد سعید قمی طیب خاصه شریفه شاه عباس دوم به عنوان استاد خود یاد می کند (۲). درجایی از کتاب می نویسد که در دوره وزارت میرزا مهدی اعتماد الدوله (۱۰۷۲ - ۱۰۸۱) از جهل و غرور عنوان جوانی همراه میرزا مطلب نواده شیخ عبدالعالی به غار نیاسر کاشان رفته و از خطرهای نپرهیزیده است (۳).

به خط او نسخه اصل همین اثر وی چنان که دیدیم در موزه بریتانیا محفوظ است. نسخه ای که از وافی پیش تر یاد شد باردیگر وسیله او در سال ۱۰۷۳ بانسخه ای که در مجلس نگارنده آن (فیض) بانسخه اصل سنجیده شده بود مقابله شده و یادداشتی در پایان آن به خط وی دیده می شود (۴). جز این دو، نسخه ای از مصحف شریف در آستانه قم بوده که دو ثلث آن راهمین صفی الدین محمد بن محمد هاشم بن صفی الدین محمد حسینی در سال ۱۰۸۹ به نسخ خوب نوشته و یک ثلث دیگر را فرزند او «محمد» تکمیل نموده است. او چنان که از یادداشت همین فرزندش بر نسخه یاد شده وافی بر می آید در سال ۱۰۹۱ زنده بوده است.

از صفی الدین محمد دو فرزند می شناسیم. یکی بانام «محمد» که نیز از اهل فضل بوده است. هموست که یک ثلث پایان نسخه ای از مصحف شریف را که پدرش تحریر نموده بود به خط خود تکمیل کرد و نسخه وافی را که پیش تر میر محمد هاشم نیا و میر صفی الدین محمد پدرش هر دو آن را خوانده و تصحیح کرده بودند، خوانده و بانسخه ای دیگر سنجیده و یادداشتی در این باره در پایان آن کنار دست خط پدر خود نگاشته است (۵).

نسخه ای از شرح مراقب سید شریف، نستعلیق محمود بن محمد الزاهد بن سید احمد بن رستم مورخ ۹۰۰، به شماره ۳۴۲ در کتابخانه مدرسه فیضیه قم هست که یادداشت تملک

۱ - فهرست فیضیه ۱: ۶۳ و فهرست آقای استادی که همین روزها زیر چاپ است.

۲ - خلاصه البلدان: برگ ۱۶۸ و ۱۴۲ نسخه اصل.

۳ - ایضاً: برگ ۱۳۷ همان نسخه.

۴ - کتاب شناسی آثار مربوط به قم: ۵۴.

۵ - کتاب شناسی آثار مربوط به قم: ۵۴-۵۵.

محمد بن صفی الدین الحسینی با تاریخ ۱۱۰۴ روی آندیده می شود و آن یادداشت می تواند از همین فرزند مؤلف ما باشد (۱).

فرزند دیگر او «عبدالوهاب» نام داشته که خط وی روی نسخه تفسیر صافی شماره ۴۳۴ فیضیه قم هست. نسخه ای نیز از شرح کافیة رضی استرآبادی در کتابخانه مسجد اعظم قم به شماره ۲۶۳ محفوظ است که آن را «عبدالوهاب بن صفی الدین محمد الحسینی القمی مولداً الکافیروزی مسکناً» در ۱۶ - ۱۱۸۶ در قریه فالنجری از قراء کامفیروز شیراز به نستعلیق خود تحریر نموده و در پایان آن تاریخ درگذشت او در بامداد شنبه ۱۷ - ۱۱۹۵ هست. این نسخه می تواند خط این فرزند مؤلف ما باشد (۲).

نسخه ای از اکمال الدین صدوق نزد سید مهدی لاجوردی در قم به امانت بود که آن را احمد بن صفی الدین محمد الحسینی القمی در سال ۱۰۸۶ استساخ نموده و دوبار مقابله کرده و حاشیه هایی به خط خود در کناره برخی برگ های آن نوشته بود. این شخص را نیز احتمالاً می توان فرزند سومی برای مؤلف کتاب پنداشت.

عبدالوهاب فرزند صفی الدین محمد مؤلف کتاب، خود فرزندی با نام صفی الدین محمد داشته که چند یادداشت به خط خویش در کناره برخی برگ های نسخه اصل کتاب خلاصه البلدان نوشته است (۳).



کتاب خلاصه البلدان جز مطالب و نکات تاریخی که از آن دانسته می شود در تصحیح متن «ترجمه کتاب قم» نیز می تواند مورد استفاده قرار گیرد زیرا مؤلف آن در نقل مطالب مأخذ مزبور، در مواردی که اطلاعات او در آن باب منحصر به نوشته های همین اثر بوده است به نقل عین نوشته آن اکتفا کرده. و از این رو ضبط این کتاب در برخی موارد - از جمله در اسناد روایات و نام های اماکن - که مغایر با ضبط نسخه چاپی و برخی نسخ خطی ترجمه کتاب قم، و به درستی و صواب نزدیک تر است گویای آن است که برخی تحریف ها و تصحیف ها در نسخه اصل ترجمه نبوده و در نسخ متأخر تر روی داده است. چه از تضعیف این نوشته به درستی آشکار است که مؤلف ما - دست کم در هنگام تدوین این اثر - از این گونه آگاهی ها به طور کامل بی بهره بوده، و

۱ - فهرست آقای استادی که عمین روزها زیر چاپ است.

۲ - چنان که دیدیم این نسخه را کاتب در اواخر زندگی خویش و به حسب قاعده در دوران پیری استساخ کرده و بنابراین گویا او از موالید ربع اول این قرن بوده است. پس به عنوان يك احتمال و امکان می تواند از فرزندان اخیر مؤلف ما بوده باشد.

۳ - از جمله دو یادداشت در کناره برگ ۳۶۳ با ضبط نام و نسب خود (صفی الدین محمد بن عبدالوهاب بن صفی الدین محمد بن محمد بن محمد هاشم حسینی).

احتمال این که در این موارد تصرفی به صورت تصحیح انجام داده باشد به کلی منفی است .

* * *

در کتاب انوار المشعشین (۱) قصه ای از ساخته های دوره صفوی به عنوان «حدیث پسریمانی» از خلاصه البلدان نقل شده که به نوشته آن اثر، مؤلف خلاصه نیز آن را از مونس الحزین (۱) شیخ صدوق گرفته بوده است .

این قصه در نسخه ما از این کتاب و نسخه ای که در تهران است نیست . لیکن از این نکته نباید نتیجه گرفت که الزاماً تحریری دیگر از خلاصه البلدان وجود داشته که مأخذ نقل کجویی نگارنده انوار المشعشین قرار گرفته است . زیرا آن داستان می تواند جزء ملحقات و قصه های پایان کتاب باشد که بخشی از آن در هر دو نسخه افتاده است .

* * *

چاپ کتاب چنان که سه صفحه پیش تر گفته شد بر اساس نسخه اصل انجام گرفته است . در کنار برگه های این نسخه در چند مورد حواشی کوتاهی هست که در این چاپ در پای صفحات گذارده شده و بانشان ستاره ای (کنار رقم راهنما) از حواشی کوتاه مصحح مشخص و ممتاز گردیده است . جز این حواشی ، چند حاشیه به نسبت مفصل تر نیز از مصحح در پایان کتاب با عنوان «تعلیقات» گذارده شده که موارد آن در متن کتاب بانشان دو ستاره (کنار مطلب مربوط) مشخص است .

در مورد فهرست پایان کتاب نیز باید نکته ای توضیح شود و آن این که چون چاپ فهرست کامل اعلام انسانی و جغرافیایی متن که رقمی بزرگ بود با شرایط موجود چاپخانه ها - که همه دست اندرکاران چاپ از آن به خویی آگاهند - کاری سخت دشوار بود ، ناگزیر چنین اندیشید که چون مطالبی که در این اثر از ترجمه کتاب قم گرفته شده در بیشتر فصل ها با همان ترتیب مأخذ مزبور ، و به نحوی است که می توان به کمک فهرست اعلام نسخه چاپی آن اثر و یافتن جای مطلب منظور در آن کتاب ، در این اثر نیز آنرا - چنانچه نقل شده باشد - در قسمت مربوط به کمک فهرست مطالب یافت بنا بر این فهرست کردن این گونه موارد در درجه اول اهمیت و ضرورت نیست . برای این اساس فهرستی که در پایان می بینیم مربوط به مطالب و نکات تازه متن است و اعلام ذکر شده در منقولات کتاب در این فهرست ها نیامده است .

قم - مادشعبان سال ۱۳۹۶ (۵ . ق)

مدرسی طباطبائی

۱ - ج ۱ ، ص ۱۸۹ - ۱۹۰ و از آنجا در مختار البلاد : ۵۲ - ۵۳ چاپ دوم .

۲ - سابقه این نام مجعول و اسناد آن به شیخ صدوق و دو مطلبی که بدان نسبت می دهند در پاورقی صفحات ۳۴ - ۳۵ رساله «کتاب شناسی آثار مربوط به قم» مورد بحث قرار گرفته است .

فهرست مطالب

۱۷	دیباچه
۲۱	باب اول - در ذکر کعبه معظمه
۲۹	باب دوم - در ذکر مدینه مشرفه
۳۴	باب سوم - در ذکر احوال کوفه
۴۰	باب چهارم - در ذکر احوال دارالمؤمنین قم (در عفت فصل)
۴۲	فصل اول : در ذکر وجه نام نهادن این بلده به قم (هفت وجه)...
۵۰	فصل دوم : در ذکر احادیث وارده در فضیلت قم و اهل آن (چهل حدیث)...
۸۴	فصل سوم: در ذکر طالیه (علویان) که به قم آمدند (در پانزده مطلب)...
۱۵۱	فصل چهارم: در ذکر احوال مشایخ کبار بلده قم ...
	فصل پنجم: در ذکر چگونگی آمدن اعراب به قم و بنای حصار شهر و خراج آن و ذکر حدود و توابع قم و فئاتها و معادن آن و برخی وقایع (در ۱۲ مطلب)...
۱۷۱	
۲۴۳	فصل ششم: در ذکر قاعده خراج و مقاسمات دیوانی به قم...
۲۵۱	فصل هفتم: در ذکر نقض عهد ساکنان قدیم قم با اعراب اشعری...

- باب پنجم - در ذکر احوال قصبة آوه ۲۶۳
- باب ششم - در ذکر احوال دارالمؤمنین کاشان (در دو فصل) ۲۷۱
- فصل اول : در ذکر وجه نام نهادن بلدة کاشان و بانی آن و برخی مفاخر
این شهر و فضلاء و بزرگان کاشان در دوره مؤلف... ۲۷۴
- فصل دوم : در ذکر بعضی از قراء و توابع کاشان ۲۷۸
- باب هفتم - در ذکر بعضی از احوال کربلای معلی ۲۸۱
- باب هشتم - در ذکر بعضی از محاسن نجف اشرف ۲۸۷

بسم الله الرحمن الرحيم

['زهی نام تو آرام دل ریش تنای تو غذای جان درویش]

تنای بی غایت و حمد بی نهایت مالک الملکی را سزااست که آثار احسان جلالش کافه کاینات را از کتم عدم و کمون به جلوه گاه وجود و بروز آورد و خواص بنی نوع انسان را به مؤدای آیه کریمه «انی جاعل فی الارض خلیفه» بر مسند خلافت و رشاد و مقر هدایت و ارشاد متمکن گردانید و به مقتضای «وجعلناکم خلائف فی الارض» ایشان را در مدارج عزت و اصطفای ارتقا فرمود و به ذروه جاه «ورفعناه مکاناً علیاً» رسانیده و در مدرس «علم الانسان ما لم يعلم» و معبد «اعملوا عملاً صالحاً» به تجرید ذات و تهذیب صفات و اکتساب فضایل و کمال و تحلی از رذایل افعال و تحلی به صوالح اعمال، سال به سال بل حالاً و حال از مرتبه ای به مرتبه ای و منزلی به منزلی عبور فرمود تا به شاهراه و میعاد «ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» رسانیده و هزار دستان بنان را در فضای گلستان دهان به نوای این ثنا رطب اللسان گردانید که «فلک الحمد رب السموات ورب الارض رب العالمین و لك الکبریاء فی السموات والارض وانت العزیز الحکیم» .

۱- در مقدمه گفته شد که دو برگ از آغاز نسخه اصل افتاده و سپس بعدها این دو برگ را از روی نسخه ای دیگر استساخ و به اصل ملحق نموده اند . قسمت میان دو قلاب بخش نو نویس نسخه است که با نسخه آقای محیط طباطبائی سنجیده و تصحیح شد .

بزرگوار خدایی که ذات پاکش هست
 ز عیب و نقص منزّه ، بری ز شبه و قرین
 به کنه قدر جلالش کسی نیابد راه
 به فکر روشن و عقل سدید و رای رزین

* * *

فحمداً له ثم حمداً له علی ما کساناراء الکرم
 فشکراً له ثم شکراً له علی ما هداانا دوام النعم
 و شرایف صلوات زاکیات و تحیات و افیات نثار روضه عرش مرتبه شاه سریر
 « ما ارسلناک » و ما سپهر « لولاک لما خلقت الافلاک » ، مقتدای زمره مجاهدان فی سبیل
 الله ، هادی فرقه « فاتبعونی یحببکم الله » صدر نشین بارگاه نبوت و رسالت صاحب
 تمکن مسند فتوت و جلالت ، در صدف آدم شرف کافه اهل عالم ، نور حدقه بینش
 نور حدیقه آفرینش ، صاحب خلوت « لی مع الله » سرور مقربان درگاه اله .

شهنشاه سریر قاب قوسین حبیب ایزد و سلطان کونین
 چراغ افروز بزم اهل بینش طراز کارگاه آفرینش
 سریر عرش را نعلین اوتاج امین خاص صاحب سر معراج
 شفیع اولین و آخرین اوست خدا را رحمة للعالمین اوست

سید المرسلین و خاتم النبیین و امین اسرار رب العالمین . و آل بی همالش که
 ائمه اشجار و صایت و ازهار ائمه امامت اند خصوصاً شیر بیشه ولایت و دلیر معرکه
 شجاعت ، صدر نشین بارگاه انما ولیکم الله ، صاحب منصب وال من والا ، شمع شب
 افروز « انا و علی من نور واحد » ، برق خرمن سوز « کل شیطان مارد » ، سلطان
 معموره امامت مالک ملک ولایت ، خطیب منبر سلونی صاحب مرتبه هارونی ، شهسوار

معرکه لافتی تاج دارسوره هلانی .
 قاطع بنیان بدعت معنی احکام غیب
 سر اصل و نسل آدم نفس خیر المرسلین
 کاتب دیوان امرش موسی دریا شکاف
 برده دربان قصرش (؟) عیسی گردون نشین
 مقتدای حاضر و غایب امام انس و جن
 پادشاه صورت و معنی شه دنیا و دین
 ناشنیده از اوان مهد تا پایان عمر
 بی رضای حق از او حرفی کرام الکاتبین
 اسدالله الغالب و مطلوب کل طالب ، مظهر العجایب و مظهر الغرایب یعنی امیر -
 المؤمنین علی بن ابی طالب ، و یازده فرزندی پاکش - علیهم السلام - باد .

فی [سبب] تصنیف [الکتاب]

بر ضمایر ارباب الباب مسطور و محبوب نما ناد که سبب بر تحریر این رساله
 آن است که چون در این اوقات حضرت نیکو خصلت قدسی سنخیت ستوده طویت
 واجب الاطاعت مولوی جامع فضایل صوری و معنوی مولانا محمد صالح معلم قمی از
 این گمنام محفل سخنوری 'صفی الدین [بن] محمد هاشم بن صفی الدین محمد الحسینی
 الرضوی القمی بصره الله بعیوب نفسه و جعل يوم غده خيراً من امسه درخواست نمود
 که احادیث و روایات که از حضرات ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در باب
 شرافت تربت و تحریش بر سکنی و توطن دار المؤمنین قم حماء الله تعالی عن التلاطم
 و التصادم وارد و صادر شده جمع و به زبان فارسی ترجمه سازم تا آن که عوام الناس
 از خواندن و شنیدن بهره مند شده ، راغب به سکنی و فایض از آن ولا گردند .

بنابر این [۱] به ترتیب این حدیث اولاً قدری از محاسن کعبه معظمه و مدینه مشرفه و کوفه نیمناً مذکور سازم و بعد از آن شروع در مسئلہ نمودہ ، احادیثی کہ در باب شرافت قم وارد و بہ نظر این حقیر رسیدہ باشد ترجمہ نمایم و بعد از آن ان شاء اللہ تعالیٰ ذکر بعضی از اماکن شریفہ کہ بہ ائمہ طاہرین و شیعیہ ایشان زیادتہ اختصاصی داشتہ باشد نمایم و بعد از اتمام آن را خلاصۃ البلدان نام گذارم .
وما توفیقی الا باللہ علیہ توکلت والیہ انیب .

۱- از اینجا نسخہ اصل آغاز می شود و پیداست کہ چند سطری در همین جا افتادہ است

مشمول بر حدیث «ان الله حرماً وهو مکہ ..» بہ قویۃ عبارت بعد .

باب اول

در ذکر کعبه معظمه

باب اول

در ذکر کعبه معظمه که آن را مکه و بکه و ام القری نیز خوانند

و وجه تسمیه آن به کعبه آن است که بنای آن به شکل مکعب واقع شده و او
اول خانه‌ای است که حق سبحانه و تعالی آن را به واسطه عبادت خلایق مر و اعز
شأنه وضع فرموده و در قرآن مجید همین معنی یاد شده آنجا که می فرماید :

ان اولییت وضع * للناس للذی بیکه مبارک

یعنی اول خانه‌ای که وضع کرده شد که مردمان عبادت حق تعالی در آن کنند
خانه‌ای است که واقع است [در زمین مکه] . و جمیع امم در زمان جاهلیت نیز
تعظیم و توقیر آن می نموده اند و اعتراف به خوبی و فضل و تقدم آن داشته اند . و
مروی است از ائمه طاهرین علیهم السلام که حق سبحانه و تعالی از تمام روی زمین
اول زمین کعبه را خلق فرمود و بعد از آن زمین را فرمود که منبسط و کشیده شود
و سایر اماکن و زمین ها از آن به هم رسند . پس مایه و اصل مکان های همه عالم
مکه معظمه باشد و بدین جهت حق تعالی او را ام القری خوانده در سوره انعام آنجا
که می فرماید ^۲ :

و هذا کتاب اترلناه مبارک مصدق الذی بین یدیه و لتنذر ام القری من حولها

*۱- «وضع» ای وضع للعبادة .. (منه) .

۲- قرآن کریم ، آیه ۹۲ سوره انعام (۶) .

وایضاً روایت شده^۱ که این فرمان در روز بیست و پنجم شهر ذی قعدة الحرام صادر شده و آن روز به دحو الارض معروف است و در آن روز روزه داشتن ثواب بسیار دارد و خواندن این دعا که :

اللهم ياداحي الارض تحت الكعبة ويا فالق الحبة

- تا آخر دعا در آن روز مستحب باشد. و همچنین زیارت حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام سنت مؤکد است .

و مخفی ننماید که بیت الله الحرام را با جناب ولایت مآب مرتضوی اختصاصی حاصل است که سایر اوصیا را از آن بهره ای نیست چه تولد آن حضرت به موجب الهام غیبی در آن خانه واقع شد و پیش از او و بعد از او کسی را این سعادت روی ننمود. و این اختصاصی است عظیم که حق - سبحانه و تعالی - از فرط عنایت آن حضرت را به آن مخصوص و ممتاز فرموده . و آن حضرت در روز پنجشنبه هشتم ماه ربیع الاول^۲ به سی سال بعد از عام الفیل و به روایتی بیست و شش سال در خانه خدای تبارک و تعالی : کعبه معظمه متولد شد و آن حضرت اول هاشمی است که ازدو هاشمی به وجود آمده و فرزند هاشم است به دو اعتبار یکی از طرف پدر و یکی از طرف مادر ، و مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بود . و حضرت امیر - المؤمنین (صلوات الله و سلامه علیه) در نه سالگی با حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت و به رسالت او اقرار آورد و به روایتی در ده سالگی بیعت کرد . و در شب نوزدهم ماه رمضان المبارک عبد الرحمن ملعون او را در کوفه ضربت زد و در روز یکشنبه بیست و یکم ماه رمضان رحلت فرمود و در آن وقت چهل سال

۱- وسائل الشیعه ۷ : ۳۳۱ - ۳۳۳ / من لایحضره الفقیه ، کتاب صوم و حج / ثواب

الاعمال : ۴۴ / مصباح المجتهد : ۴۶۴ / اقبال سیدین طاوس : ۳۱۲ .

۲- بنابر ضبط و نقل کتاب قم (ترجمه : ص ۱۹۱) .

از هجرت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) گذشته بوده . و مدت عمر شریف حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) شصت و پنج سال و دو ماه و نیم بود و به روایتی شصت و سه سال ، و مدت امامت او سی سال و مدت خلافت او چهار سال و نه ماه بوده .
والله اعلم .

و حکایت تولد آن حضرت به نحوی که صاحب کتاب مجالس المؤمنین از کتاب بشارة المصطفی لشعبة المرتضی از زید بن قعنب روایت کرده آن است که زید بن قعنب گفت که :

من و عباس بن عبدالمطلب و جمعی دیگر از خدام کعبه معظمه به نزدیک مسجد الحرام نشسته بودیم که ناگاه فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) آمد و در حالتی که اثر قرب وضع حمل و زائیدن بر او ظاهر شده بود و دست خود به دعا برداشت و گفت : بارالها و خداوندا ، من ایمان دارم به جمیع آنچه تو آن را انزال فرموده و فرستاده ای از کتب سماویه و پیغمبران مبعوثه ، و تصدیق قول جدم حضرت ابراهیم خلیل الله می نمایم و اقرار دارم به آن که او بنای کعبه نموده ، پس خداوندا به حق آن کسی که این خانه را بنا نموده و به حق این مولودی که در شکم من است که آسان ساز بر من وضع این حمل را .

پس زید بن قعنب گوید که مقارن دعای فاطمه دیدیم که دیوار خانه خدا شکافته گردید و فاطمه به درون کعبه معظمه داخل شد و باز دیوار به هم باز آمد . پس ما هر چند خواستیم که جهت تحقیق حال قفل در را بگشاییم و به درون رویم گشاده نگردید . پس چون چهار روز بر این واقعه بگذشت دیدیم که فاطمه بیرون آمد حضرت علی (علیه السلام) در دست ، و می گفت که به تحقیق که مرا روزی شد بهتر و نیکوتر از آنچه عطا شده بود به زنانی که پیش از من بوده اند . حضرت مریم را در وقت زاییدن حضرت عیسی (علیه السلام) درخت خشکی خرما ی

ترو تازه داد تا تناول نمود و چون من داخل بیت الله الحرام شدم از اطعمه و اشربه و میوه های بهشت جهت من حاضر و مهیا گردید و از آنها تناول کردم و در این مدت چهار روز از آن می خوردم، و چون الحال اراده بیرون آمدن کردم آواز هاتقی به گوشم رسید که می گفت: ای فاطمه! این مولود را علی نام گذار که خدای علی اعلی می فرماید که اسم او را از اسم خود اشتقاق فرمودم و متأدب به آداب کریمه خود گردانیدم و او را بر غوامض علم خود واقف ساختم، و اوست آن که پاک می گرداند خانه مرا از لوث بت ها، اوست شکستنده اصنام مشرکین، و اوست آن که به آواز بلند بر بام کعبه تقدیس و تمجید من خواهد کرد. پس خوشا حال آن کسی که او را دوست دارد و فرمان او برد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و نافرمانی او نماید. و نعم ما قیل*:

در مرتبه علی نه چون است و نه چند در خانه حق زاده به حقش سو کند
بی فرزندی که خانه زادی دارد شك نیست که باشدش به جای فرزند
و دیگر از جمله اختصاص حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) به کعبه معظمه آن است که به امر حق سبحانه و تعالی او دو مرتبه پا بردوش مبارک حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) گذاشت و بیت الله الحرام را از لوث بت های مشرکین پاک گردانید. و نعم ما قال الحکیم الفزروی فی المثنوی:

چون هوای شکست عزی کرد مصطفی کشف خویش کرسی کرد
آن چه مهر نبوتش خوانی نقش پای علی است تا دانی
و در باب چگونگی واقعه شکستن اصنام در اوایل اسلام شیخ صدوق ابن بابویه قمی حدیثی به هشت واسطه از حضرت امیر المؤمنین (صلوات الله و سلامه علیه) روایت کرده که حاصل آن به عربی بنا بر اختلاف بعضی عبارات و روایات این

*۱ - قاله السيد الحبيب امير عبدالحق القمي تلمذه الله بفراغه (منه).

است که آن حضرت (صلوات الله و سلامه علیه) فرموده که :

انطلقت انا ورسول الله حتى اتينا الكعبة فقال لي :
اجلس لي فجلست وصعد على منكبي ، فلما ادرك ضعفي عن
النهوض به نزل وجلس لي فصعدت ونهض بي ، وانه قد تخيل
لي انه لو شئت لثلثت افق السماء ، حتى صعدت البيت وعليه
التمائيل صفراً ونحاساً ، فجعلت ازيلها عن يمينه وعن شماله
وعن بين يديه وعن خلفه حتى اذا تمكنت منها قال لي : اقدف
الاصنام وكسر ما ، ففدفتها وكسرتها كما تتكسر القوارير ،
فنزلت وانطلقت انا ورسول الله وكنت اسبقه حتى تواري بنا بالبيوت
خشية ان يلقانا احد منهم .

وحاصل معنی این حدیث آن است که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)
فرمود که : من و حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با هم رفتم تا آن که
داخل کعبه معظمه شدیم پس آن حضرت (ص) مرا فرمود که بنشین تا من پا بردوش
تو گذارم و بتها را به زیر آورم ، پس من فرو نشستم و حضرت رسول الله پای مبارک
خود بردوش من گذاشت ، و چون من اراده بر خاستن نمودم حضرت رسول الله (ص)
ضعفی در من از بر خاستن ادراک فرمودند . پس از دوش من به زیر آمده فرمودند
که : یا علی ! تو پا بردوش من گذار و این اصنام را به زیر آور . پس من فرمان
حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به جای آورده ، پا بردوش مبارک ایشان
گذاشتم و چون آن حضرت از جای برخاستند من در آن وقت حالتی در خود مشاهده
کردم که اگر چنانچه می خواستم می رسیدم به افق و اطراف آسمان ها - یعنی از
برکت و علو شان حضرت پیغمبر آن مقدار خود را بلند می دیدم که دست من به
اطراف آسمان می رسید - پس بر بالای خانه کعبه بر آمدم و دیدم صورتی چند از

مس ساخته و بر اطراف کعبه چیده شده، و آن‌ها کل اصنام کفار قریش بود که آنها را جمع و بردور خانه گذاشته بودند. پس من آن بت‌ها را از جانب راست و چپ و پیش و پس کعبه بر می‌داشتم و جمع می‌کردم. تا آن گاه که همه آنها را برداشتم و خانه کعبه را از آلائش آن بت‌ها پاک نمودم. پس حضرت رسول الله مرا فرمود که آن صورت‌ها و تماثیل را از بالا به زیر اندازم. پس من آن بت‌ها را از بالای خانه کعبه به زیر انداختم و همه را درهم می‌شکستم چنان که شکسته می‌شوند شیشه‌ها. پس فرود آمدم و به اتفاق حضرت رسول الله روانه منزل خود شدیم و من بروجهی می‌رفتم که سبقت می‌گرفتم بر حضرت پیغمبر، یعنی از خوف آن که مبادا در راه مشرکین عرب ما را دریابند تند و به سرعت می‌رفتم. تا آن گاه که پنهان شدیم در خانه‌های خود از خوف آن کفار قریش که اصنام ایشان را شکسته بودیم. و چون بدین مقدار از احوال مکه معظمه که در این مقام مذکور شد کفایت در این رساله حاصل آمد پس شروع می‌رود در تحریر برخی از احوال مدینه مشرفه. بتوفیق الله الملك القدیر.

باب دوم

در ذکر مدینه مشرفه

باب دوم

در ذکر مدینه مشرفه

بدان که در اول نام او یثرب بوده و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم او را «مدینه طیبه» خواندند. و مدینه مشرفه داخل اقلیم دوم باشد از اقالیم سبعه و در آنجا نخل خرما بسیار خوب به عمل می آید و بسیار می باشد و او را نخلستان ها و بستان ها باشد. و آب نخل و زرع اهل آن بلده طیبه اکثر آب چاه است. و او را سوری است استوار. و مسجد قریب به وسط آن شهر واقع شده و قبله مطهر و مرقد منور حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در طرف شرقی مسجد واقع است، و بر آن 'خانه ای است مرتفع که میان آن و سقف مسجد اندک فاصله ای است. و الحال آن خانه مسدود است و در ندارد.

و در بعضی کتب مذکور است که از خواص مدینه طیبه آن است که هر گاه غریبی داخل آن شهر شود بوی خوش از آن بلده به مشامش رسد و همچنین عطرها در آن شهر خوشبو تر شوند.

و صاحب کتاب مجالس المؤمنین گوید که جماعت اصیل مدینه طیبه از سادات رفیع الدرجات و غیر هم همیشه بر مذهب امامیه بوده اند، و از آن که مردم غریب

و اعراب آنجا مذهب اهل سنت داشته باشند قدحی در خوبی اهل آن شهر نمی کند ،
چه پر ظاهر است که اعتبار به حال آنهایی است که خلفاً عن سلف تا زمان حضرت
پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از اهل آن بلده طیبه بودند و از همدین امامیه
از حاملان شریعت مقدسه اثنی عشریه و پدران خود نموده اند .

و بعضی از فضلاء امامیه حال متأصلان آنجا را از جمله دلایل
حقیقت مذهب امامیه شمرده و گفته که : شك نیست که اهل بیت رسول الله (صلی الله
علیه و آله) اعرف باشند به مذهب او از غیر خود ، چنانچه اهل بیت پادشاهان و
رؤسا اعرفند به مذهب و افعال و اقوال ایشان از غیر خود ، به سبب شدت ارتباط ایشان
با او ، بعد از اهل بیت جمعی که از شهر و پایتخت پادشاه باشند اعرف خواهند بود
به سیرت آن و عدل و ظلم و مذهب او ، و همچنین اهل بلدی که اقرب است به شهر
آن پادشاه اعرف خواهند بود به حال او از جماعتی که بلادشان ابعد باشد ، به جهت
وصول اخبار او به نزدیکان و سهولت اطلاع ایشان بر حال او ، و چون این ثابت شد
ظاهر گردید که اهل مدینه رسول اعرفند به مذهب او از غیر خود با آن که مدینه
طیبه هرگز بالکلیه خراب نشده باشد و همیشه تا حال سلسله اسلاف به اخلاف
پیوسته بوده ، و احادیث مرغبه در مجاورت آن بلده طیبه وارد شده و مالک بن انس
که از اعظم اهل مذهب امامیه است^۱ اجماع اهل مدینه را حجت دانسته ، و دیگر
آن که نور اسلام در آنجا ظهور یافت و ارکان دین مبین در آن دیار سمت کمال و
واستواری پذیرفت تا آن که بعضی بنا بر آن گفتند که مدینه اشرف از مکه است .
و چون ثابت شد که : اهل مدینه اعرفند به مذهب رسول (صلی الله علیه و آله و سلم)
از غیر خود ، و اطلاع ایشان بر اسرار آن حضرت بیشتر از دیگران است ، و اجماع
ایشان بنا بر مذهب مالک بن انس حجت باشد ، و دیدیم و شنیدیم که جماعتی که

مدنی الاصلاند از سادات و اتباع ایشان بر مذهب اهل بیت اند و هیچ مدنی الاصلی نیست که نه بر طریقه امامیه باشد، پس باید که مذهب امامیه حق باشد و مذاهب دیگر فاسد. و هو المطلوب.

و شیخ طبرسی رحمه الله تعالی گفته که: در روی زمین دوشهر بزرگ باشد که مهبط وحی و مستقر رسالت بوده اند و متأصلان آنجا همگی شیعه اند، و اگر پدران ایشان را معلوم بودی که خلافت صحابه ثلاثه حق است هر آینه فرزندان خود را به آن ارشاد و وصیت کردندندی و به میراث طریقه آباء به ایشان رسیدی چنان که متعارف و معمول است. و حال آن که حقیقت احوال غیر این است بلکه پدران به فرزندان وصیت تدین به دین فرقه امامیه کرده و می کنند و این مذهب را حق و درست می دانند. پس ظاهر شد که مدینه مشرفه و اهل آن که مدنی الاصل باشند فضیلت تمام بر اکثر بلاد و متوطنین آن دارند. والله اعلم بالصواب.

باب سوم

در ذکر احوال کوفه

باب سیم

در ذکر احوال کوفه

بدان که کوفه از امهات بلاد اسلام بوده و اول شهری که در مبادی فتح دیار عجم آن را بنا نموده بوده اند کوفه است . و چون پادشاهی و ملک از بنی امیه به بنی العباس رسید اهل کوفه به جهت تشیع و محبت خاندان مرتضوی راضی به خلافت اولاد عباس نبودند ، و در ایامی که منصور عباسی کوفه را پای تخت و مستقر سریر حکومت خود ساخته بود نزدیک به آن شد که کوفیان لشکر او را بر او عاصی سازند و خلل در بنیان قواعد سلطنت او اندازند ، پس چون منصور حال را چنین یافت از آنجا بیرون آمد و طرح بای شهر بغداد انداخت و آنجا را دار الخلافه ساخت .

و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی و غیره مذکور است که چون معاویه بعد از وفات حضرت امام حسن (علیه السلام) در مقام انتقام از شیعه اهل بیت طاهرین (علیهم السلام) در آمد به هیچ کس از او آن قدر آزار و بلیه نرسید که به اهل کوفه رسید زیرا که اکثر اهل کوفه شیعه بودند . و چون زیاد بن ابیه ملعون [امارت کوفه یافت] شیعه را به دست آورده ، قتل و غارت می کرد و بعضی را دست و پا می برید و جمعی را برداری کشید و برخی را چشم می کند و کور می ساخت و پاره ای را خان و مان آورده و پراکنده می گردانید تا چنان شد که کسی از شیعه ظاهر نماند .

و شیخ طوسی (رحمه الله) از عبدالله بن کوفی روایت می کند که گفت: در زمان بنی مروان من با جمعی از اهل شهر خود به خدمت حضرت امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) حاضر شدیم . آن حضرت از ما پرسید که شما از چه جماعتید ؟ عرض نمودیم که از اهل کوفه . آن حضرت فرمود که در هیچ يك از بلاد ، ما آن قدر محب و دوست نداریم که در کوفه . بعد از آن حضرت امام (علیه السلام) روی به ما کرده ، فرمود که :

ایها العصابة ان الله لهداكم من جملة الناس فاحببتمونا و ابغضنا الناس و بایعتمونا و خالفنا الناس و وافقتمونا و کذبنا الناس و صدقتمونا فاحیائکم (فمحیاکم) محیا نا و اما تمکم (مما تمکم) مما تمنا^۱

و حاصل معنی این کلمات آن است که آن حضرت (علیه السلام) خطاب به ما کرده ، فرمود که : ای جماعت و دوستان ما ! به درستی که حق - سبحانه و تعالی - شما را هدایت و راه نموده مگر آن کس را که اهل سنت و دشمنان ما از راه بیرون برده و گمراه کرده باشند (و مراد از ناس دشمنان اهل بیت باشند) پس دوست داشتید شما ما را و ناس دشمنی کردند و شما با ما بیعت کردید و ناس مخالفت نمودند و شما یان موافقت و تصدیق قول ما نمودید و ناس مخالفت و تکذیب قول ما کردند و شما از آنها یاید که موافق و مصدق و یاری کننده مایند پس زندگانی شما زندگانی ما (یا آن که احیاء شما احیاء ما) باشد و موت شما یا میرانیدن شما موت یا میرانیدن ما باشد (بنابر اختلاف نسخه ها) .

اما در زمان یزید (علیه اللعنه) اکثر مردم کوفه دین خود را به دنیا فروختند و با آن که جزم به حقیقت مذهب امامیه (رضوان الله علیهم) داشتند مع هذا بعضی به جهت دریافتن حکومت و جاه و شوکت و مال دنیا ، و بعضی به واسطه سستی و

۱- بحار الانوار ۶۰ : ۲۲۲ به نقل از مجالس شیخ طوسی .

استضعاف در دین از خاندان رسالت و امامت روی گردان ، و ملازمت و اعانت خلفاء جور اختیار کردند و بر اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به شمشیر خروج کردند . مگر اندک جماعتی از مشایخ و مردم قدیم کوفه که آنها بر دین و مذهب شیعه اثنی عشریه همان باقی و راسخ ، و در معاونت و اطاعت و بیعت اهل بیت ثابت قدم بماندند و از بیم آن اشقیا اظهار دین خود نمی توانستند کرد . و پیوسته در آزار و محنت و مشقت از خوف اعادی به سر می بردند و از ایشان تقیه می نمودند .

و مخفی نماناد که شهر کوفه الحال به سبب غدر و حسد و کید و مکر و نفاق و دین به دنیا فروختن کوفیان خراب است و به غیر از مسجد کوفه و یک دو خانه محقر خدام آن مسجد ، از شهر کوفه عمارت و بنای دیگر نمانده و بعضی تلها و پشته ها و خرابه ها و آثار آن شهر مشاهده می گردد . نعوذ بالله من زوال النعمة و نزول النعمة و سوء العاقبة و نسأله حسن المآل و الخاتمة بمحمد و آله و عترته الطاهرة .

و چون از ذکر احوال کعبه معظمه و مدینه مشرفه و کوفه بدین قدر که مذکور شد کفایت حاصل آمد شروع در نوشتن احوال دارالمؤمنین [قم] که مقصود اصلی ما در این رساله باشد می رود . بتوفیق الله تعالی .

باب چهارم

در ذکر احوال دار المؤمنین قم

باب چهارم

در ذکر احوال دارالمؤمنین قم (صانه الله تعالى عن التلاطم والتصادم)
وان شاء الله تعالى مجموع احوال و خصوصیات این بلده در هفت فصل بیان
خواهد شد. بعون الله وحسن توفيقه .
و مخفی نماند که دارالمؤمنین قم از آن بلاد است که همیشه دارالمؤمنین و
مسکن شیعه اهل بیت طاهرین (علیهم السلام) بوده است و بسیاری از اکابر و مجتهدین
شیعه امامیه از آنجا برخاسته اند چنان که^۱ احوال هر یک از آنها به تفصیل مذکور
خواهد شد ان شاء الله العزیز ، و انتساب به این چنین شهری از اقوی^۲ دلایل صحت
عقیده باشد . والحمد لله الذی رزقنا الانتساب الیه .

۱- اصل : چنانچه .

۲- اصل : از اقوای دلایل .

فصل اول

در ذکر وجه نام نهادن این بلدة کریمه به «قم»

و در این باب چند وجه گفته اند و همه آنها در این فصل مذکور می شود.

بتوفیق الله تعالی .

وجه اول :

آن که صاحب کتاب مجالس المؤمنین ذکر کرده که بلدة کریمه قم از مداین مستحدثة اسلامیة^۱ است و داخل اقلیم چهارم است از اقلیم سابعه ، و مردم این بلدة همیشه شیعه امامیه بوده هستند . و ابتدای بنای آن در سنه ثلاث و ثمانین در زمان عبدالملک بن مروان بوده . و آن چنان بوده است که عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بن قیس - که از جانب حجاج بن یوسف امیر سیستان بود - چون بر او خروج کرد در لشکر او هفده کس از علمای تابعین عراق بودند ، و چون [عبدالرحمن بن] محمد بن اشعث از حجاج منهزم شد آن جماعت به ناحیت قم آمدند و از آن جمله این چند برادر بودند ، عبدالله واحوص و عبدالرحمن واسحق فرزندان سعد بن مالک عامر اشعری ، و در این موضع چند قریه بود که یکی از آنها کمیدان نام داشت و برادران مذکور در آنجا نزول کردند ، و بنی اعمام ایشان از این واقف شده از عراق

۱- اصل: امامیه.

عرب برایشان جمع شدند، و آن چند قریه را از کثرت عمارت به یکدیگر متصل ساختند و به نام کمیدان که نام یکی از آن دیه‌ها بود آن مجموع می خواندند. و بعد از آن به جهت آن که اعراب کلام عجم را غیر فصیح می شمارند و هر گاه که لفظ عجمی به دست ایشان افتد و خواهند بر زبان خود جاری سازند هر گونه تصرف و تغییری که به خاطر ایشان رسد و طبعشان را خوش آید در آن می کنند، و باهم می گویند که «اعجمی فالع به ما شئت» یعنی این لفظکی است عجمی، پس به این بازی کنید به هر نحو که خاطر خواه باشد پس اولاً بعضی از حروف کمیدان را انداخته و بعد از آن ترخمش نمودند «کم» شد و بعد از آن «کم» را تعریب کردند و «قم» گفتند.

وحمة بن الحسن الاصفهانی در کتابی که در چگونگی بنای اصفهان نوشته ذکر کرده که چون اعراب اشعری به قم آمدند در جواب آن ناحیت خیمه‌های سیاه بر سر پا کردند و چندی بدین وضع می بودند تا آن گاه که قرار اقامت و سکنی در این موضع دادند، پس در صحاری هفت قریه رحل اقامت انداختند و آن هفت قریه: ممجان و قزدان و مالون و سکن و جمر و جلنبدان و کمیدان بود. و چون خانه‌های ایشان بدین هفت قریه بسیار شد و به یکدیگر نزدیک گشتند از نام‌های این هفت دیه «کمیدان» را اختیار کردند و مجموع آن قری را «کمیدان» نام نهادند و بعد از آن «کمیدان» را به نحوی که در روایت اول مذکور شد «قم» کردند.

وجه دوم:

آن که ابو عبدالله احمد بن محمد بن اسحق الهمدانی در کتاب بلدان ذکر کرده که قم را قمسارة بن لهراسب بنا کرده و بدان جهت به قم موسوم گشته. و بعضی گویند که نام قم در آخر ایام مملکت فرس از ایام قباد نازمان یزدجرد «ویران آبادان

کرد کواد، بوده یعنی خراب آبادان کرد قباد، زیرا که قباد در آن زمان که پیش پادشاه هیساطله می رفت بدان موضع رسید و آن را بسیار خراب دید و از جهت خرابی آن باز پرسید، گفتند که هر موضعی را که اسکندر خراب نموده است هیچ پادشاهی دیگر به عمارت آن رغبت نمی کند و این موضع از خراب کرده های اسکندر است. پس قباد فرمود تا آن را عمارت کردند و بدین نام موسوم بود تا آن که اعراب او را به طریقی که در وجه اول مذکور شد به قم نامیدند.

و در کتاب سیرالملوک عجم مذکور است که چون بهرام گور به جانب بلاد ارمنیه عزم و کوچ نمود اتفاق عبور او بر قریه ای بود از تخوم ساوه که آن را «طخرود» می خواندند و بدان قریه آتشکده ای بنا نهاد و آتش در آن بر فروخت و بازاری در آن بنا نمود و قم و رستاق های آن را بنا کرد و آن را «ممجان» نام نهاد که الحال مزرعه ای در قم بدین اسم موسوم است؛ و از قریه مزدجان شروع در بارو کشیدن کرد و باروی قم را اول بهرام گور بنا کرد. والله اعلم.

وجه سیم:

آن که احمد بن ابی عبدالله برقی در کتاب بنیان ذکر نموده که قم در ابتدای حال مستنقع میاه بوده یعنی جای جمع شدن آب ها، و آب ثمیره و اناربار بدین موضع که الحال بلده کریمه قم واقع است جمع می شد. و ثمیره و اناربار دو قریه اند از جمله توابع و رستاق قم واقعین در حوالی سرچشمه قم. اما ثمیره نام رستاقی است که سرکردگان مقدمه لشکر احنف بن قیس فتح آن نمودند و چون احنف در ثمیره که موضعی از عربستان است مقیم بوده اعراب قبیله او نیز این موضع از قم را به واسطه خواهش و محبت به موضع اقامت احنف ثمیره نام نهادند. و اما اناربار پس بدان که انار نام رودخانه قم است و بار به معنی کنار رودخانه باشد و

چون آن قریه در کنار رود قم واقع بوده آن را اناربار نام نهاده بودند که هنوز هم مشهور است * *. و الحال نمیره در کنار رودخانه و اناربار دورستا قنداز جمله رساتیق قم، و ذکر آنها بعد از این به تفصیل مذکور خواهد شد.

پس چون آب نمیره و اناربار در موضع قم جمع می گردید و آن را از آنجا رهگذاری و به درشده نبود بلکه در آن زمین می ماند و جمع می شد، و چون موضع مسیله بر اطراف و جوانب آن انواع گیاه رسته و علف زار گشته بود چنان که چراگاه دواب و ایلخی ها بود و از کثرت نبات و گیاه و سبزی و خرمنی به حدی بود آن موضع را به «دشت کبود» نام کرده بودند، و چون [موضع] جمع شدن آب را به عربی «قم» گویند و از این است که آفتابه را «قمقمه» گویند و جمع آن «قماقم» بود، در هنگامی که اعراب به قم آمدند به اعتبار جمع شدن آب در زمین «دشت کبود» آن را به قم موسوم ساختند. والله اعلم.

وجه چهارم:

آن که بعضی گویند که این موضع چنان که مذکور شد مستنقع و مجمع آب های نمیره و اناربار بوده و بدین جهت علف زار و مرغزار گشته بوده، و راعیان و شبانان به واسطه کثرت آب و علف کرد بر گرد آن خیمه ها برپا کردند و مأوی گرفتند و خانه های ایشان را به فارسی «کومه» می نامیدند. پس به سبب مرور ایام و کثرت استعمال در این اسم تخفیف واقع شد و گفتند «کم» و چون اعراب در این موضع سکنی ساختند «کم» را تعریب کردند و قم گفتند.

و بعد از آن که این موضع سکنای جمعی از اعراب و غیرهم شد نهری از آن به طرف شهر ری جاری گردانیدند تا آب زیاد آن به آن جانب رود، و به مرور ایام که آب در آن نهر می رفت از اطراف خاک را می گرفت و می شست تا آن گاه که رودخانه ای شد، و الحال جاری است و آب های نمیره و انار بار در آن می رود و آنچه

از زراعات قم زیاد آید از آن جا به مسیله می رود .

و بعضی گفته اند که برابر ثمیره و برق رود چشمه ای بوده بسیار پر آب که آن را «کب» نام بوده و بیشترین آن آب که به زمین قم جمع می آمده از چشمه «کب» بوده و بدین سبب این رودخانه به «کب رود» خوانده می شد . پس او را تعریب کردند و قمرود نامیدند و الحال قریه ای از توابع قم که در سمت شهری واقع است و در آن زراعت بسیاری می شود به اعتبار نام رودخانه قم به قمرود موسوم است .

وجه پنجم :

آن که روایت کرده^۱ محمد بن الحریز از فضل سابطی و او از عفان بصری و او از حضرت امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) که آن حضرت فرمود که: ای عفان ، هیچ می دانی که بلده قم را چرا به این نام می نامند ؟ او گفت که خدا و رسول او بدان عالم ترند .

پس آن حضرت علیه السلام فرمود که آن را به جهت آن به قم نام نهاده اند که اهل آن بلده با قایم آل محمد جمع شوند و با او قایم و مستقیم باشند و او را به دل و جان و زبان مدد و نصرت نمایند .

وجه ششم :

آن که ابو مقاتل دیلمی تقیب ری از حضرت امام علی النقی (ع) روایت نموده^۲ و گفته که من از آن حضرت شنیدم که فرمود : قم را به جهت آن قم نامیدند که آن بقعه ای است که از طوفان نوح محفوظ و مصون ماند و قم قطعه ای است از بیت المقدس . و در ایام حضرت نوح طوفان بدین مقام که موسوم است به قم - رسیده و بدین جا باز

۱- کتاب قم ، ترجمه: ص ۱۰۰ با اختلافی در ضبط نام روایان حدیث / بحار الانوار

۶۰: ۲۱۶ .

۲- کتاب قم ، ترجمه: ص ۹۶ / بحار الانوار ۶۰: ۲۱۳ .

ایستاده و بدان جهت به قم موسوم گشته .

وجه هفتم :

آن که جناب رسالت مآب مصطفوی (ص) در وقت عروج ابلیس لعین را در این بقعه که به «ارض جیل» موسوم بود مشاهده فرمودند که نشسته و سر به زانوی مکر و حيله گذاشته ، در فکر اغوا و اضلال امت آن حضرت بود .

پس آن حضرت (ص) خطاب به آن ملعون کرده ، فرمودند که : «قم یا ملعون!». و بعد از آن دیگر کسی او را به «ارض جیل» نخواند و به قم مشهور شد . و حدیثی که در این باب روایت شده با شرحش در فصل ذکر احادیث فضل دارالمؤمنین قم مذکور می شود . ان شاء الله تعالی .

فصل دوم

در ذکر احادیث و اخبار وارده در فضیلت قم و اهل آن بلدة کریمه

پس اول اصل هر حدیث به عربی مذکور و بعد از آن شرحش بالاخره به فارسی خواهد شد مگر چند حدیث که عربی آنها به نظر محرر این رساله نرسیده بود. و علی الله التوکل وهو حسبی و نعم الوکیل.

حدیث اول :

بدان که از جمله احادیث و روایات شیعه در فضل دارالمؤمنین قم و اهل آن بلدة کریمه حدیثی است که روایت می کند حسین^۱ بن علی بن بابویه قمی به اسانید صحیح از حضرت امام به حق ناطق ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق (علیه الصلاة والسلام) به عبارتی که مفاد آن به عربی این است که :

دخل علیه رجل فقال يا بن رسول الله اني اريد ان
اسألك عن مسألة ما سألك^۲ عنها احد قبلي ولا يسألك عنها
احد بعدى .

۱- در اصل مانند کتاب قم (ترجمه : ص ۹۱) حسن بن علی .. که نادرست است و

درست حسین بن علی است که از راویان و محدثان و برادر صدوق بوده است .

۲- (حاشیه نسخه :) لم يسألك - خ ل .

فقال (ع) :عساك تسألني عن المعشر^١ ؟ فقال الرجل :
اي والذي بعث محمداً بالحق بشيراً ونذيراً ما اسألك الا عنه .
فقال : (ع) محشر الناس كلهم الى بيت المقدس ، الا اهل بقعة
بارض الجبل يقال لها قم فانهم يحاسبون في حفرهم ويحشرون
من حفرهم الى الجنة .

ثم قال (ع) : اهل قم مغفور لهم . قال فوثب الرجل
على رجليه وقال : يا بن رسول الله هذا خاصة لاهل قم ؟ قال :
نعم ومن يقول بمثل مقالتهم .

ثم قال (ع) الا ازيدك ؟ قال : نعم . قال حدثني ابي
عن ابيه عن جده قال : قال رسول الله (ص) : لما عرج بي الى
السماء نظرت الى بقعة بارض الجبل خضراء ارضه احسن من
الزعفران واطيب رائحة من المسك و اذا فيها شيخ بارك على
رأسه برنس ، فقلت لحبيبي جبرئيل : ما هذه البقعة ؟ قال : فيها
شيعة وصيك علي بن ابي طالب . فقلت : فمن الشيخ البارك ؟
قال : ذاك ابليس - لعنه الله - قلت فماذا يريد منهم ؟ قال : يريد
ان يصد هم عن شيعة وصيك علي ويدعوهم الى الفسق والفجور .
فقلت لجبرئيل : اهو بي اليه ، فاهوى بي اليه في اسرع من برق
الخاطف ، فقلت له : قم يا ملعون ! فشارك المرجئة في نساءهم
واموالهم ، فان اهل قم شيعتي وشيعة وصيي علي بن ابي طالب^٢ .

١- والمنشر - خل .

٢- كتاب قم : ترجمه : ص ٩٢ - ٩٣ / بحار الانوار ٦٠ : ٢٠٧ و ٢١٨ - ٢١٩ / علي

الشرايع ٢ : ٢٥٩ .

وشرح این حدیث - والله اعلم - آن است که حسین بن علی بن بابویه قمی گفت که شخصی به خدمت حضرت امام به حق ناطقایی عبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع) آمد و گفت: یا بن رسول الله، می خواهم که از شما مسأله ای سؤال کنم که پیش از من و بعد از من کسی از او سؤال نکرده و نپرسیده باشد.

پس حضرت امام (ع) فرمود که: چنین می دانم که تو از محل و مکان حشر و نشر و برانگیختن مردم از قبور و جای زنده شدن ایشان می خواهی بررسی و از آن سؤال خواهی کرد.

پس آن مرد گفت: یا بن رسول الله، به حق آن خدایی که حضرت محمد (ص) را به حق به خلق فرستاده تا ایشان را به بهشت بشارت دهد و از آتش دوزخ بترساند - که «بعثت بالحق بشیراً و نذیراً» - که من اراده سؤال و پرسیدن از غیر این مسأله نداشتم، و از شما سؤال نمی کنم الا حکایت حشر و نشر هر قومی را.

پس حضرت صادق (ع) فرمود که: همه خلایق را در بیت المقدس حشر و نشر واقع خواهد شد مگر اهل بقعه ای [از] زمین جبل را که مردم آن موضع را در قبور ایشان حساب مشخص و از آن جا به بهشت محشور شوند. و بعد از آن حضرت امام (ع) فرمود که: اهل قم مغفور و آمرزیده اند.

راوی گوید که چون آن مرد این فضیلت درباره این بلده کریمه و اهل آن استماع نمود، از جای خود برخاست و عرض کرد که: یا بن رسول الله، این فضیلت که بیان فرمودید همین خاصه این شهر و اهل اوست؟ آن حضرت فرمود: بلی! خاصه ایشان است و جمعی را هم که قایل و معترف به امامت و خلافت حضرت امیر - المؤمنین و اولاد او باشند از این بهره ای باشد.

پس آن حضرت (ع) ملتفت به آن مرد شده، فرمودند که: می خواهی از برای تو زیاده بر این فضیلت که درباره قم و قمیان مذکور شد یاد کنم؟ گفت: بلی! یا بن

رسول الله . حضرت امام (ع) فرمود که حدیث کرد مرا پدرم امام محمد باقر (ع) و او از پدرش امام زین العابدین (ع) و او از جدش حضرت رسول الله (ص) که آن حضرت فرمود که : در وقتی که به معراج می رفتم نظر من بر بقعه ای از بقاع زمین افتاد بسیار سبز و خرم ، و زمین و خاک او از زعفران نیکوتر و از مشک خوش بوتر بود . پس ناگاه در آن موضع پیری را دیدم به زانو در آمده و بر نسی بر سر داشت (و بر نسی کلاه بزرگی است که الحال لباس کشیشان باشد).

پس جبرئیل را گفتم که این چه بقعه ای است و منزل و مأوی کدام قوم باشد ؟ گفت این بقعه ای باشد از بقاع ارض که مسکن شیعه و وصی و پسر عم تو علی باشد . پس گفتم که : یا جبرئیل ! این پیر که در این موضع به زانو در آمده کیست ؟ گفت این شیطان است و می خواهد این طایفه را از وصی تو بر گرداند و گمراه کند و به فسق و فجورشان دلالت نماید .

پس گفتم : یا جبرئیل مرا نزدیک او بر . حضرت جبرئیل مرا پیش او آورد . پس گفتم او را که : برخیز ای ملعون ! و از این موضع دور شو ، و برو با طایفه ملحد و مشارکت در زنان و اموال ایشان نمای که اهل این بلده شیعه من و شیعه و وصی و پسر عمم علی بن ابی طالب باشند .

حدیث دوم :

حدیثی است که روایت کرده آن را^۱ محمد بن الحسن بن ابی الخطاب از محمد بن الحسن الحضرمی و او از محمد بن بهلول و او از ابی سلام العبدی و او از حضرت امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام به این عبارت که به عربی حاصل آن این است که :

۱- اسناد روایات در برخی موارد نادرستی هایی دارد که به همان صورت اصل نقل شد.

قال عليه السلام : ان قم لبلدنا وبلد شيعتنا وان ارضه
مقدسة مطهرة قبلت ولايتنا اهل البيت لا يريدون احد بسوء
الا عجلت عقوبته ، ما لم يتحولوا احوالهم . فاذا فعلوا ذلك سلط
الله عليهم جبابرة سوء . اما انهم انصار قائمنا ودعاة حقنا . ثم
رفع رأسه الى السماء وقال : اللهم اعصمهم من كل آفة ونجهم من
كل هلكة^۱

وشرح این حدیث - والله اعلم - آن است که ابو مسلم عبدی به نحوی که در
صدر حدیث مذکور شد روایت نموده از حضرت امام جعفر صادق (ع) که فرمود:
به درستی که دارالمؤمنین قم شهر ما و شهر شیعیان ماست و به تحقیق که خاک و زمین
آن بلده پاک و پاکیزه و مقدس باشد و ولایت و امامت ما اهل بیت را قبول نموده و
ایمان به ما آورد، و هیچ احدی به مردم آن شهر بدی نخواهد و قصد دشمنی ایشان
نکند مگر آن که حق سبحانه و تعالی که منتقم حقیقی است به زودی او را - به مکافات
بدخواهی اهل قم - به بلایی و عقوبتی گرفتار و مبتلا سازد .

مادام که اهل قم تغییر اوضاع و احوال خود نکنند و از این طریقه مرضیه
که دارند بر نگردند . و هر گاه از این روش و طریقه روی گردان شوند و افعال و
اقوال ناپسند شیوه و شعار خود سازند ، حق - سبحانه و تعالی - مسلط سازد بر ایشان
جباران و سرکشان بدکار را ، تا ایشان را به جزای خود رسانند .
و هان بدانید که اهل قم باری دهند گان قائم ما یعنی حضرت صاحب الزمان (ع)
و رعایت کنند گان حق مایند .

و پس از آن ، آن حضرت (ع) سر مبارک به سوی آسمان کرد و فرمود که :

۱- کتاب قم ، ترجمه : ۹۳ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۸-۲۱۹ .

خداوند، نگاه دار اهل قم را در حفظ و حمایت خود از جمیع آفات و بلیات، و نجات‌ده ایشان را از همه مهالك و ورطه‌ها.

حدیث سیم :

حدیثی است که آن را محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده از یعقوب بن یزید و او از ابوالحسن کرخی و او از سلیمان بن صالح که : روزی از روزها در خدمت حضرت امام به حق ناطق ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع) فتنه‌های بنی عباس و آن چه از ایشان به سادات و شیعیان می‌رسید مذکور می‌گردید .

پس ما به خدمت آن حضرت عرض نمودیم که یا مولی ! جان ما فدای تو باد ، چون اوضاع روزگار چنین شد پس مفر و گریز گاه و ملجأ و پناه شیعیان کجا باشد ؟ پس حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود که :

إذا عمت البلدان القتن والبلايا فليكنم بقم وحواليها
ونواحيها فان البلايا مدفوع عنها^۱

وشرح این حدیث -والله اعلم- آن باشد که حضرت امام (ع) فرمود که : هر گاه فرو گیرد همه شهرها را فتنه و بلا و آشوب ، پس بر شماست که پناه برید به شهر قم و حوالی و نواحی و اطرافش به جهت آن که حق - سبحانه و تعالی - بلاها را از قم و ولایات آن دفع کرده و می‌کند .

حدیث چهارم :

واین هم حدیثی است که در همین باب ایضاً از حضرت امام به حق ناطق ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع) مروی است . واین حدیث را سهل بن زیاد از حسین بن محمد کوفی و او از محمد بن حمزة بن قاسم علوی و او از عبدالله بن عباس

۱- کتاب قم ، ترجمه : ۹۷ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۷ .

هاشمی و او از محمد بن جعفر و او از ابن داود و او از پدر خود و او از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت کرده که فرمود :

اذا اوعتکم داهیه فلیکم بقم ونواحیها فانها مأوی القاطنین (و در بعضی نسخه ها «الفاطمیین» به عوض «قاطنین» واقع شده) و سراج المؤمنین^۱

و شرح این حدیث - والله اعلم - آن است که حضرت امام (ع) خطاب به شیعیان خود کرده ، فرمود که : هر گاه برسد شما را داهیه ای - یعنی حادثه و کار سختی بس دشوار از حوادث روزگار - پس بر شماست که پناه به قم و نواحیش برید و در آنجا مسکن و مقام گیرید که اوست مکان قاطنین یعنی جای متوطنین (یا آن که اوست جای فاطمیین یعنی جماعت سادات که از نسل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام باشند) و آن بلده کریمه چراغ و نور و محل راحت مؤمنین است .

حدیث پنجم :

حدیثی است که صاحب کتاب مجالس المؤمنین ترجمه آن را در کتاب خود ذکر کرده و عربی آن به نظر محرر این رساله نرسیده بود که ایراد نماید و آن این است که^۲ :

حضرت امام به حق ناطق ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع) فرموده که :

۱- کتاب قم ، ترجمه : ۹۸ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۴ - ۲۱۵ با اختلافی در ضبط

متن عربی حدیث .

۲- در ترجمه کتاب قم : ۹۸ (واز آنجا در بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۵) این حدیث دنباله

حدیث پیشین و جزئی از آن است .

روزگاری پیدا شود که دوستان و محبان مامسافرت^۱ نمایند و از وطن‌های خود دوری اختیار کنند و مصلحت ایشان در اظهار دین و مذهب خود نباشد، تا آن که دشمنان ندانند که ایشان دوستان و انصار مایند و بدین جهت خون‌ها و مال‌های ایشان در امان باشد. و آن زمان روزگارتیه باشد و هیچ احدی به قم و اهل آن بلدة بدی نخواهد مگر که حق سبحانه و تعالی او را خوار و ذلیل گرداند و از رحمت خویش دور و بی بهره سازد.

حدیث ششم:

حدیثی است که از حضرت امیر المؤمنین و یسوب الدین علی بن ابی طالب (صلوات الله و سلامه علیه) مروی است که آن حضرت در خطبه‌ای از خطبه‌های نهج البلاغه فرموده که:

سلام الله علی اهل قم و رحمة الله علی اهل قم. سقى الله بلادهم الغيث وينزل عليهم البركات ويبدل الله سيئاتهم حسنات، هم اهل ركوع وخشوع وسجود وقيام وصيام. هم الفقهاء العلماء الفهاء. هم اهل الدين والولاية والدارية والرواية وحسن العبادة. صلوات الله عليهم ورحمة الله وبركاته.^۲

وشرح این حدیث و حاصل معنی آن- والله اعلم- آن است که حضرت امیر المؤمنین (ع) در خطبه‌ای از خطبه‌ها که انشا فرموده به تقریبی دعای قم و اهل آن بلدة کریمه کرده و فرموده که: سلام خدای تعالی بر اهل قم باد، و سیراب گرداند حق سبحانه و تعالی بلاد ایشان را- یعنی شهر ایشان و توابعش را- از باران رحمت، و

۱- چنین است در اصل. در ترجمه کتاب قم و بحار: منافرت.

۲- بحار الانوار ۶۰: ۲۱۷ به نقل از ترجمه کتاب قم، نیزص ۲۲۸ از مجالس المؤمنین.

نازل سازد و بفرستد بر ایشان برکت‌ها را و مبدل سازد بدی‌ها و گناه‌های ایشان را به خوبی‌ها و ثواب‌ها. این جماعت اهل رکوع و سجود و قیام یعنی شب بیداری و اهل تهجد و روزه‌داری باشند. ایشان فقهاء و علما و صاحبان فهم و ادراک باشند. ایشان اهل دین و تشیع و جمع حدیث و روایت و حسن عبادت باشند زیرا که قائل و معترف به ولایت اهل بیت طاهرین باشند و عبادت و بندگی ایشان بسیار خوب و مستحسن باشد. صلوات و رحمت و برکات حق - سبحانه و تعالی - بر ایشان باد.

حدیث هفتم :

حدیثی است که سعد بن عبدالله بن خلف از حسن بن محمد بن سعید واو از حسن بن علی الخزاعی و او از حضرت امام به حق ناطق ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق روایت کرده به اسناد صاحب تاریخ قم، و عربی این حدیث را نقل نکرده و به فارسی روایت کرده که جمعی از حضرت امام جعفر صادق سؤال کردند و گفتند که؛ یا اباعبدالله، چون زمان حضرت قائم آل محمد شود - یعنی صاحب الامر علیه السلام ظهور کند - اهل قم کجا باشند که ما در بعضی روایات دیده‌ایم که بعضی از بلاد قم را خسف خراب کند؟ حضرت امام (ع) فرمود: و بحکم! یعنی وای بر شما که این اعتقاد درباره قم دارید.

به درستی که آن را دو موضع باشد یکی جبل و یکی بحر، شما از کدام یک از آن دو موضع پرسید؟ گفتند: ما از مواضع جبال می‌پرسیم، آن حضرت فرمود که: آن موضع را قم نامند و آن همیشه محفوظ و امن باشد و مردم همه نواحی به آن پناه برند و آن خراب نگردد^۱.

حدیث هشتم :

و آن حدیثی است که ایضاً روایت شده از حضرت امام جعفر صادق (ع) که فرموده:

۱- کتاب قم، ترجمه: ۹۴ / بحار الانوار ۶۰: ۲۱۲.

الا ان لله تعالى حرماً و هو مكة . الا ان لرسول الله
 حرماً وهو المدينة . الا ان لامير المؤمنين حرماً و هو
 الكوفة . الا ان حرماً و حرم ولدى من بعدى قم . الا ان قم
 الكوفة الصغيرة . الا ان للجنة ثمانية ابواب ، ثلاث منها الى
 قم . تقبض فيها امرأة من ولدى اسمها فاطمة بنت موسى ،
 تدخل بشناعتها شيعةنا الجنة باجمعهم^۱ .

وشرح خلاصه مضمون اين حديث - والله اعلم- آن است كه حضرت امام
 جعفر صادق (ع) فرموده كه : بدانيد و آگاه باشيد كه حق سبحانه و تعالى را حرمى
 است و آن مكه معظمه باشد و حضرت رسول الله (ص) را حرمى است و آن مدينه
 مشرفه باشد و حضرت امير المؤمنين (ع) را حرمى است و آن كوفه باشد .

پس بدانيد كه حرم من و حرم فرزندان من بعد از من بلده قم باشد و قم
 كوفه كوچك باشد .

پس بدانيد كه دارالخلد بهشت را هشت دراست و سه در از آن هشت در به
 قم كشيده مى شود . و به درستي كه در آن شهر فوت شود دختری از اولاد من كه نام
 او فاطمه بنت موسى باشد و همه شيعیان ما به شفاعت او به بهشت داخل شوند .

حديث نهم :

حديثي است كه ايضاً به اسانيد صحيحه از حضرت امام به حق ناطق جعفر
 بن محمد الصادق (ع) مروى است كه جمعى از اهل بلده رى به خدمت آن حضرت
 حاضر شدند . حضرت پرسيد كه شما از جماعت کدام شهريد ؟ . ايشان عرض نمودند
 كه از مردم شهر «رى» . حضرت فرمود كه : «مرحباً باخواننا القميين!» يعنى خوشا

۱- كتاب قم ، ترجمه : ۲۱۴-۲۱۵ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۲۸ و ۲۱۶ .

حال و اوضاع برادران قمی ما .

پس آن جماعت باز عرض کردند که یا حضرت ! ما از اهل «دری» ایم . باز آن حضرت اعاده فرمودند که «مرحباً باخواننا القمیین» . تا آن که سه مرتبه این نحو مکالمه میانه ایشان و آن حضرت واقع شد .

پس بعد از آن حضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی راحرمی است و آن مکه معظمه است و حضرت پیغمبر راحرمی است و آن مدینه است و حضرت امیر راحرمی است و آن کوفه است و ما را حرمی است و آن قم است . و زود باشد که مدفون شود در قم فرزندی از فرزندان من ، فاطمه نام و هر کس زیارت او نماید داین شرف دریابد او را بهشت واجب گردد .

و راوی گوید، که در هنگامی که حضرت صادق (ع) این حدیث را می فرمود هنوز حضرت امام موسی (ع) متولد نشده و مادرش به او حامله نگردیده بود^۱ . و ذکر آمدن حضرت فاطمه بنت موسی به دارالمؤمنین و فوت شدن و چگونگی دفن او بعد از این در فصلی علی حده خواهد آمد . ان شاءالله تعالی .

حدیث دهم :

و این حدیثی است که آن را ابو عبدالله الفقیه الهمدانی در کتاب بلدان ذکر کرده^۲ به این عبارت که :

عن ابی موسی الاشعری انه سأل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) عن اسلم المدن و خیر المواضع عند نزول

۱- کتاب قم، ترجمه : ۲۱۴-۲۱۵ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۶-۲۱۷ .

۲- مختصر کتاب البلدان : ۲۶۴ / کتاب قم ، ترجمه : ۹۰-۹۱ / بحار الانوار

۶۰ : ۲۱۷-۲۱۸ / عجایب المخلوقات طوسی : ۲۶۰ .

القتن وظهور السيف . فقال (عليه السلام) : اسلم المواضع
يومئذ ارض الجبل ، فاذا اضطربت خراسان ووقعت الحرب
من اهل جرجان و طبرستان و خرب سجستان (*) فاسلم
المواضع يومئذ قصبة قم ، وتلك البادية التي يخرج منها انصار
خير الناس ابا وجداً و جدة و عمّاً و عمّة ، تلك التي تسمى بالزهراء ،
فيها موضع قدم جبرئيل (ع) و هو الموضع الذي ينبع منه الماء
الذي من شرب منه امن من الداء و من ذلك الماء عجن الطين
الذي عمل منه كهية الطير و منه يغتسل الرضا . و من ذلك
الموضع يخرج كبش ابراهيم و عصا موسى و خاتم سليمان بن
داود (ع)

شرح- و این حدیث را ابو عبدالله فقیه همدانی در کتاب بلدان و صاحب تاریخ
قم هر دو نقل کرده اند به عبارتی که مذکور شد . و حاصل معنی آن به فارسی آن
است که ابو موسی اشعری روایت کند که از حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و
یعسوب الدین علی بن ابی طالب (ع) پرسیدم که : یا حضرت ! به سلامت ترین شهرها
و بهترین موضعها چون فتنه ها و محنت ها و هرج و مرج ظاهر شود و شمشیرها از
غلاف بر آید کدام بلده باشد .

حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود که به سلامت ترین موضعها در آن وقت و
در آن هنگام زمین جبل باشد .

پس چون برهم خورد و به شورش آید خراسان ، و در میان اهل جرجان و

* سجستان بلدة من بلاد المشرق و جرجان من بلاد خراسان و طبرستان من بلاد دار

المرز (منه) .

طبرستان حرب و کارزار واقع شود و سبستان خراب گردد پس به سلامت‌ترین موضع‌ها در آن وقت و زمان قصبه قم باشد. و آن بلده‌ای است که بیرون می‌آیند از آن دوستان و مددکاران کسی که بهترین مردم است هم از جانب پدر و هم از جانب مادر و همچنین از جانب جد و جده و عم و عمه، و آن قصبه و ناحیت را «زهره» خوانند و احتمال دارد^۱ [این که قم را زهره گویند به جهت آن باشد که زهراء خضراء باشد و خضراء به معنی کبود است و قم را در قدیم «کبود دشت» هم می‌خواندند و الله اعلم. و در آن بلده قم است موضع قدم جبرئیل و آن چنان موضعی است که می‌جوشد و بیرون آید آب آن چنانی که هر کس بنوشد از آن آب، ایمن می‌شود از درد و مرض. و از آن آب است که سرشته شد آن گلی که حضرت عیسی از آن گل صورت مرغی ساخت و به برکت نفس عیسوی که در آن دمیده شد به قدرت خدای تعالی مرغی گردید و پرواز نمود و از این چشمه حضرت امام رضا غسل خواهد کرد و از آن موضع کوسفند ابراهیم بیرون آمده از برای فدای اسماعیل و از آن موضع انگشتی حضرت سلیمان بیرون آمد و عصای حضرت موسی.

حدیث یازدهم :

وروی محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن محمد بن الحسن الحضرمی عن محمد بن بهلول عن مسلم العبدي عن ابی عبد الله الصادق قال : تربة قم مقدسة و اهلها منا و نحن منهم لا یریدها جبار بسوء الاعجلت عقوبته نار جهنم^۲.

۱- در اینجا يك برگه مشتمل بر دنباله ترجمه حدیث دهم تا اواخر شرح و ترجمه

حدیث یازدهم از نسخه اصل افتاده است و در نسخه آقای محیط طباطبایی هم به نوشته خود ایشان نیست که بر اساس کتاب انوار المشعین به گونه‌ای تکمیل شد.

۲- کتاب قم ، ترجمه : ۹۳ / بخار الانوار ۶۰ : ۲۱۸ .

یعنی - روایت شده از حضرت امام جعفر صادق (ع) که تربت قم مقدسه می باشد و اهل قم از ما می باشند و ما از ایشان . هیچ جباری قصد^۱ بدی با ایشان ننماید مگر آن که به زودی به آتش جهنم معذب و معاقب گردد .
و دور نیست که وجه تسمیه قم به «خاک فرج» این حدیث باشد چه حضرت امام (ع) فرمود که «تربة قم مقدسة» .

حدیث دوازدهم :

و این حدیث هم از حضرت امام جعفر صادق (ع) مروی است که آن حضرت خطاب با عیسی بن عبدالله قمی کرده ، فرمود که :
انتم منا و انتم شیعتنا حقاً^۲
شرح - یعنی شما از مایید و شما شیعه واقعی مایید یعنی در دعوی تشیع صادقید .

حدیث سیزدهم :

و این حدیث به روایت سهل بن زیاد از علی بن ابراهیم جعفری از محمد بن فضل و او از جمعی از روات حدیث شیعه از حضرت صادق ، همان حدیثی است که مذکور شد لیکن در صدر آن زیادتیی هست و لهذا علی حده مذکور شد و عبارت آن این است :

وقال الصادق جعفر بن محمد (ع) وان لعلی قم ملكاً^۳

۱- میان دو قلاب از انوار المشعشعین ۱ : ۱۰۵ و ۱۰۹ و ۱۱۳ .

۲- ببینید : باب «ماروی فی عمران و عیسی ابنی عبدالله القمیین» در رجال کشی : ۳۳۱-۳۳۴ چاپ مشهد .

۳- اصل : ملك .

بر فرف علیه بجناحیه ولایریده جباراً بسوءالایذیه الله تعالی
 کما یذوب الملح فی الماء. ثم قال (ع) لعیسی بن عبدالله القمی:
 انتم شیعتنا ومحبونا ونحن منکم^۱

شرح - والله اعلم - آن که حضرت صادق (ع) فرمود که: به درستی که بر
 بلده قم حق - سبحانه و تعالی - ملکی آفریده و موکل ساخته تا بالهای خود بر سر آن
 فرو گذاشته و می افشاند و حرکت می دهد و به سبب آن برکت بر ایشان نازل می گردد،
 و هیچ جباری قصد ایشان به بدی ننماید مگر آن که خدای تعالی او را بگدازد و
 فانی گرداند چنان که نمک در آب گداخته می گردد .

پس آن حضرت روی مبارك به سوی عیسی بن عبدالله قمی کرده ، فرمود که:
 شما شیعیان و دوستان مایید و ما از شما ایم و به جهت شما درخواست و شفاعت
 خواهیم کرد .

حدیث چهاردهم :

و این حدیث نیز از حضرت امام به حق ناطق ابی عبدالله جعفر بن محمد
 الصادق (ع) مروی است که فرموده :

ان قم لحرمننا اهل البیت^۲

شرح- یعنی به درستی که قم حرم ما اهل بیت است .

حدیث پانزدهم :

و این حدیثی است که بار از حضرت صادق (ع) مروی است که فرمود :

۱- کتاب قم ، ترجمه : ۹۹ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۷ با اختلاف در متن .

۲- کتاب قم ، ترجمه : ۲۱۵ / بحار الانوار ۶۰ ، ۲۱۶ به عبارت : ان لنا حرماً و

همی بلده قم .

من تعدی علی اهل قم ذاب کما یذوب الملح فی

الماء^۱

شرح- یعنی هر آن کس که تعدی و ظلم بر اهل باده قم نمود گداخته و فانی شد مثل آن که نمک در آب گداخته و فانی می گردد.

حدیث شانزدهم :

حدیثی است که آن را سهل بن زیاد رازی از امام زاده واجب التعظیم امام زاده عبدالعظیم و او از اسحاق بن ناصح روایت کرده که گفت : شنیدم که روزی حضرت امام ابوالحسن الاول (ع) می فرمود که :

بلده قم آشیانه آل محمد و مسکن و مأوی شیعه ایشان باشد اما جمعی از جوانان ایشان به سبب معصیت پدران خود و استخفاف و سخریه ایشان به مشایخ و بزرگتران از خود زود باشد که هلاک و نابود گردند با آن که حضرت حق تعالی بلاها را از قم و اهل آن به سبب بیزاری از دشمنان ما دفع کرده و دور گردانیده^۲.

حدیث هفدهم :

حدیثی است که یعقوب بن یزید از محمد بن [ابی] عمیر و او از جمیل بن دراج و او از زراره بن اعین روایت کرده که گفت من شنیدم از حضرت امام جعفر صادق (ع) که فرمود :

اهل خراسان يك رنگان و اعلام مایند و اهل قم انصار و اعوان مایند و اهل کوفه اوتاد و محبان مایند^۳.

۱- کتاب قم ، ترجمه : ۹۹ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۷ با اختلاف در متن .

۲- کتاب قم ، ترجمه : ۹۸ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۴ .

۳- کتاب قم ، ترجمه : ۹۸ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۴ .

حدیث هیجدهم :

حدیثی است که احمد بن عیسی الملقب بابن تفره القمی از ابی اسحاق و از حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) روایت کرده که فرمود :

ان للجنة ثمانية ابواب وواحد منها لاهل قم ، فطوبى لهم ثم طوبى لهم^۱

شرح - یعنی به درستی که دارالخلد بهشت را هشت در باشد و یکی از آن درهای هشت گانه مخصوص اهل قم باشد . پس خوشا حال ایشان ، خوشا حال ایشان که به چنین سعادتى فایز شده اند .

حدیث نوزدهم :

حدیثی است که از حضرت امام جعفر صادق (ع) مروی است که فرموده :

لولا القميون اضاع الدين^۲

شرح - یعنی اگر چنانچه اهل بلده قم نمی بودند هر آینه دین و مذهب اهل بیت طاهرین (ع) ضایع و باطل می شد .

حدیث بیستم :

و این حدیثی است که آن را از امام زاده واجب التعظیم والتکریم امام زاده عبدالعظیم به اسناد او به سوی حضرت امام حسن عسکری (ع) روایت کرده اند به این عبارت که :

عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی قال سمعت ابا محمد بن علی العسکری (ع) يقول : اهل قم واهل آية مغفور لهم

۱- کتاب قم ، ترجمه : ۹۹ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۵ و ۲۲۸ .

۲- بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۷ به نقل از ترجمه کتاب قم .

لزیارتهم جدی علی بن موسی بطوس . الا فمن زاره فاصابه
 فی طریقہ قطرة من السماء حرم الله جسده علی النار^۱
 شرح - والله اعلم - آن است که حضرت امام علیه السلام فرمود که اهل بلدہ
 قم و قصبہ آبه مغفور و آمرزیدہ اند بہ واسطہ زیارت کردن ایشان جدم علی بن موسی
 الرضا را بہ شهر طوس .

پس بدانید کہ ہر کس کہ زیارت کند آن حضرت را ، پس برسد او را در
 راہ زیارت آن حضرت قطرة بارانی از آسمان ، حرام گرداند خدای تعالی جسد او
 را بر آتش جہنم .

و مخفی نہاد کہ قصبہ آبه کہ در این حدیث مذکور شد آن نیز ہمیشہ
 «شیعہ خانہ» بودہ و ہرگز سنی در آنجا نمی بودہ . و احوال آن ہم در باب علی حدہ
 مذکور خواہد شد . ان شاء الله العزیز .

حدیث بیست و یکم :

و این حدیثی است کہ در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) مذکور است بہ این
 عبارت کہ :

روی محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویہ
 القمی عن تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی عن ایہ عن احمد
 بن علی الانصاری عن ابی الصلت الہروی انه قال : خدمت
 الرضا (ع) فجاءہ جماعة من اهل قم فسلموا علیہ فرد علیہم
 الجواب واجلسہم من قریبہ وقال مرحباً بکم واهلاً فاتم شیعتنا

۱ - بحار الانوار ۶۰ : ۲۳۱ / عیون اخبار الرضا ۲ : ۲۶۰ / وسائل الشیعہ

حقاً و سیانی یوم تزورونی بطوس و فیه تربتی . الا فمن زارنی

و هو علی غسل خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه^۱

شرح - ابو صلت هر وی به اسنادی که در صدر حدیث مذکور شد گفت که روزی در خدمت حضرت امام رضا (ع) حاضر بودم که جماعتی از اهل قم آمدند و سلام کردند . پس آن حضرت جواب سلام ایشان را داد و در نزدیک خود نشاند و فرمود که خوش آمدید و صفا آوردید ! شما یید شیعیان واقعی ما ، و زود باشد که بیاید روزی که شماها زیارت من نمایید به طوس ، و در آن شهر تربت من باشد . پس بدانید که هر کس زیارت من کند و حال آن که غسل کرده باشد بیرون رود از گناهان خود و پاک شود چون روزی که از مادر خود متولد شده باشد .

حدیث بیست و دوم :

حدیثی است که آن را انس بن مالک روایت کرده و گفته که : روزی در خدمت حضرت رسول (ص) نشسته بودم که حضرت امیر المؤمنین (ع) در آمد . پس حضرت رسول او را در بر گرفت و میان هر دو چشمش بوسه داد و فرمود که :

یا علی ! حق تعالی ولایت و محبت ترا بر مجموع آسمان ها و زمین ها عرض فرمود پس آسمان هفتم در قبول کردن آن سبقت گرفت و حق تعالی او را به پاداش این به عرش کرامت فرمود و او را محل و جای عرش ساخت ، و بعد از آن آسمان چهارم قبول کرد و او را به بیت المعمور مشرف فرمود ، و بعد از آن آسمان دنیا قبول نمود و او را به این قنادیل درخشنده زینت داد ، و زمین مدینه طیبه قبول کرد

۱- عیون اخبار الرضا ۲ : ۲۶۰ / وسائل الشیعه ۱۰ : ۴۴۶ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۳۱ یا

اختلافی در متن حدیث این چنین :

كنت عند الرضا (ع) فدخل علی قوم من اهل قم . . . فرد علیهم و قربهم ثم قال لهم ...

یاتی علیکم زمان تزورون فیه تربتی بطوس .

واو را به وجود من مکرم فرمود، وزمین کوفه قبول نمود و به وجود و حضورنو مشرف گردید، وبعد از آن زمین قم قبول کرد و او را به وجود عرب کرامت فرمود! و دری از درهای بهشت بدان گشاده گردانید^۱.

حدیث بیست و سوم:

وهم به روایت انس^۲ از حضرت امام جعفر صادق (ع) مروی است که آن حضرت فرمود که: حق تعالی به شهر کوفه بر همه شهرها حجت گرفت و به شهر قم بر همه اهل مشرق و مغرب از انس و جن حجت گرفت. و بعد از آن فرمود که: دین و اهل آن به قم خوار باشند و اگر نه چنین بودی مردم به قم و نواحی آن از اطراف عالم به آن شتابان شدند، و چون مردم بدانجا مسارت نمودندی به سبب کثرت و انبوه مردم، قم خراب شدی و اهل آن باطل گشتندی.

و حق سبحانه و تعالی را دیگر به قم و اهل آن بر سایر شهرها و مردم آن بلاد حجت باقی نماندی، و چون حجت خدا باقی نباشد آسمان ها و زمین ها بر جای خود نمانند و خلائق طرفه العینی بر یکدیگر مناظره و حجت نیاوردندی. و در همه اوقات و ساعات بلا از قم و اهل آن مدفوع است. و زود باشد که روز گاری آید که خدای تعالی را بر همه خلائق حجت باشد به قم و اهل آن، و این در زمان غیبت قائم

۱- کتاب قم، ترجمه: ۹۴-۹۵ / بحار الانوار ۶۰: ۲۱۲.

۲- در کتاب قم این حدیث را پس از حدیث پیشین- که آنرا به نقل «راوی» به چهار واسطه

از «انس» روایت می کند- نقل نموده و در آغاز این حدیث می گوید: «وهم از وی روایت است» که ضمیر «وی» به «راوی» بر می گردد (و شاید در اصل نیز مانند جمله پیش تر: «وهم از راوی روایت است» بوده). مؤلف ما به خطا پنداشته است که مقصود از «وی» انس- راوی نخستین حدیث پیش- است.

آل محمد باشد و قم و اهل آن قایم مقام حجت شوند تا هنگام حضور و ظهور او (ع).
و اگر چنانچه حق تعالی قم و اهل آن را قایم مقام قائم آل محمد نکردی از مدت غیبت
او تا هنگام ظهورش، عالم به زمین فرو شدی! و اهلش منقرض گردیدی.

و به درستی که فرشتگان همیشه بلا را از قم و اهل آن دفع می کنند و هیچ
جباری و کردن کشی به قم و اهل آن بدی نخواهد مگر آن که حق سبحانه و تعالی
شکننده گردن او باشد و قمع قهر او کند و او را از قم و اهل آن به چیزی دیگر
مشغول نماید و او را به داهیة ای و مصیبتی و دشمنی مبتلا گرداند تا آن که اهل قم از
او در امان مانند .

بعد از آن فرمود که حق تعالی جبار بر روی زمین را در ایام دولت ایشان ذکر
قم و اهل آن از خاطر بیرد تا ایشان قم و اهلش را فراموش نمایند چنانچه حق را
فراموش و از یاد خدا غافل گشته اند^۱.

حدیث بیست و چهارم :

و این حدیث نیز به اسانید صحیحه از حضرت امام به حق ناطق جعفر
بن محمد الصادق (ع) مروی است که آن حضرت روزی یاد کوفه می فرمود و
می گفت که :

عن قریب باشد که کوفه از شیعیان و مؤمنان خالی گردد و علم و دانش و اهل
آن در آن ناپدید گردند چنان که ما در سوراخ پنهان و ناپدید می شود .
پس علم و دانش به شهری ظاهر گردند که او را قم گویند و علم مکنون و
سر مخزون در آن شهر ظاهر و معدن اهل فضل و علم شود و از آنجا به اطراف منتشر
گردد به حیثیتی که بر روی زمین دیگر مستضعفی و سست اعتقادی نماند تا حدی که

۱- کتاب قم ، ترجمه : ۹۵ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۳ .

زنان پرده نشین هم در پرده ها به علم امامت و ولایت عالم کردند و این معنی نزدیک غیبت و ناپدید شدن قائم آل محمد باشد .

پس حق تعالی قم و اهل اورا حجت گرداند بر خلق ، و اگر نه چنین بودی زمین آنچه را بر روی اوست به خود فرو بردی و خلایق را بر یکدیگر حجت نماندی .

و همچنین همیشه علم و دانش از قم به دیگر شهرها منتشر گردد تا آن که به مشرق و مغرب برسد ، و چون حال بدین منوال گردد حجت خدای تعالی بر خلق مؤکد گردد و هیچ کس نماند که از اهل قم علم ولایت و امامت بدو نرسد و فرسائند .

پس نزدیک آن وقت حجت خدای تعالی (یعنی قائم آل محمد) ظهور کند و بر همه خلایق اطاعت و انقیاد او واجب و لازم بود . و چون اطاعت او نکنند موجب عذاب و سخط الهی گردند زیرا که حق تعالی خلق خود را معذب نسازد و از ایشان انتقام نکشد مگر پس از انکار ایشان مر آن کس را که حجت خدا باشد بر ایشان^۱ .

حدیث بیست و پنجم :

حدیثی است که آن را ابو مقاتل دیلمی نقیب روایت کرده از حضرت امام علی النقی (ع) که از او شنیدم که می فرمود که : چون حضرت رسول (ص) را به معراج بردند در آسمان چهارم قبه ای دید از نور که : آن را چهارر کن بود و چهاردر . از حضرت جبرئیل پرسید که این چه قبه [یی] است که من در همه آسمان بهتر و نیکوتر از این قبه ندیدم ؟ جبرئیل گفت که : یا رسول الله ! این مثال شهری

۱- کتاب قم ، ترجمه : ۹۶ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۳ .

است که آن را قم گویند و مؤمنان در او جمع شوند و انتظار شفاعت تو کشند تا آن که تو در روز قیامت و حساب شفیع ایشان گردی و همچنین انتظار مهدی و شفاعت کردن او درباره ایشان کشند^۱.

حدیث بیست و هشتم :

حسن بن یوسف از خالد بن یزید و او از حضرت امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق (ع) روایت کرده که فرمود که :

حق - سبحانه و تعالی - از جمیع شهرها کوفه و قم و تفلیس را برگزیده است^۲.

حدیث بیست و هفتم :

حدیثی است که احمد بن خزر ج بن سعد از برادر خود موسی بن خزر ج روایت کرده که او گفت من شنیدم از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) که مرا فرمود که :

ملازم باش به قم و بدان متمسک شو ، و در آنجا ساکن باش . و بعد از آن سه مرتبه فرمودند که « ونعم الموضع و رادهار » یعنی نیک موضعی است و رادهار^۳ . و الحال « ور » و « رادهار » دور ستاقتند از رساتیق جبل دار المؤمنین قم .

و ایضاً روایت شده از حضرت امیر المؤمنین (ص) که در خطبه ای که در وقت بیرون آمدن از بصره بعد از وقوع جنگ جمل در بیان ذکر حروب انشاء فرموده ،

۱ - کتاب قم ، ترجمه : ۹۶ - ۹۷ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۰۷ - ۲۰۸ / اختصاص

مفید : ۱۰۱ .

۲ - کتاب قم ، ترجمه : ۹۷ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۳ - ۲۱۴ .

۳ - کتاب قم ، ترجمه : ۹۷ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۴ .

ذکر و یاد نمود که : «حسنى» ملك طبرستان خروج کند بالشكرى ابوه از سوارو
 پیاده ، و بیاید تا به بلدۀ میشابور و آن را فتح نماید و اموال آن را بر لشکر قسمت
 نماید و بعد از آن به اصفهان توجه نماید و بیاید تا به قم . و زود باشد که او را با
 اهل قم واقعه‌ای عظیم روی دهد و در آن خلقی بسیار هلاک شوند و شکست بر اهل
 قم آید و ایشان هزیمت نمایند و فرزندان و عیال ایشان را اسیر نمایند و منزل‌های
 ایشان را غارت کنند و خانه‌ها را خراب کنند و مردم قم پناه به کوهی برند که آن
 را «دراردهار» گویند و «حسنى» چهل روز به شهر ایشان باشد و دو نفر از مردم قم
 را بر کرج بردار کشد و بیست نفر را به قتل رساند^۱ .

حدیث بیست و هشتم :

حدیثی است که آن را محمد بن الیسع از پدر خود و او از جدش و او از
 حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود که :
 چون زنان برزین هابریشت اسبان سوار شوند و از ایشان بوی خوش به مشام
 مردان بیگانه رسد^۲

« فالهرب ، الهرب ثم الهرب »

یعنی در آن هنگام اعتزال جوید و از میان مردم کناره گیرید و سخت بگریزید
 از همسایگی ایشان .

پس گفتم : جعلت فداك ! در آن وقت به کجا گریزیم و پناه به کدام موضع
 بریم ؟ فرمود که : به کوفه و نواحی آن و به قم و حوالی آن که از این هردو موضع

۱- کتاب قم ، ترجمه : ۹۹-۱۰۰ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۵ .

۲- « چون مفقود شود امن در بلاد و مردمان بر پشت اسبان نشینند و از زنان و بوی خوش
 اعتزال نمایند . » (نسخ چاپی و خطی ترجمۀ کتاب قم ، نسخه مجلسی نیز چنین بوده است) .

بلا مصرف و مدفوع باشد^۱.

حدیث بیست و نهم :

حدیثی است که روایت کرده محمد بن احمد بن عیسی از محمد بن خالد البرقی از بعضی اصحاب از امام به حق ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع) که گفتند : روزی در خدمت آن حضرت نشسته بودیم و به هیچ گونه حرف خراسان در میان نبود . پس حضرت امام (ع) خود ابتدا کرده ، فرمود که : « خراسان ! خراسان ! سجستان ! سجستان ! » گویا که می بینم و مشاهده می کنم که اهل ری بر شتران بر نشسته اند و به جانب قم می رانند ، و این گاهی باشد که پنج يك دودانگ از لشکر این دو موضع روی بدیشان آورده باشد^۲.

و مخفی نماند که « سجستان » بلدهای از بلاد مشرق باشد .

حدیث سی ام :

حدیثی است که بعضی از اصحاب روایت کرده اند که روزی در خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) حاضر بودیم این آیت بر خواند که :

حتى اذا جاء وعد اوليها بمعنا عليكم عبداً لنا اولي
بأس شديد فجاسوا خلال الديار وكان وعداً مفعولاً^۳.

پس ما گفتیم که : جعلت فداك^۴ ! یا مولا ! این گروه بندگان کدام طایفه اند و از اهل کدام بلده اند ؟ حضرت امام (ع) سه مرتبه فرمودند که :

۱- کتاب قم ، ترجمه : ۹۷-۹۸ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۴ .

۲- کتاب قم ، ترجمه : ۹۹ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۵ .

۳- قرآن کریم ، آیه ۵ سورة اسراء (۱۷) .

۴- کذا . درست : جعلنا فداك .

هم والله اهل قم ، هم والله اهل قم ، هم والله اهل قم^۱

یعنی : به خدا سوگند که ایشان اهل قم باشند .

حدیث سی و یکم :

حدیثی است که آن را علی بن عیسی روایت کرده از علی بن ربیع بن سلیم و

او از صفوان بن یحیی بیاع السابری که گفت :

روزی در خدمت حضرت ابی الحسن علی بن ابی طالب (ص) نشسته بودیم که

حرف قم و اهل آن بلده و میل کردن ایشان با حضرت امام محمد مهدی (ع) مذکور

گردید . حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود که :

«رضی الله عنهم» یعنی خدا از ایشان راضی و خوشنود باشد . و بعد از آن فرمود

که : يك در از جمله هشت در بهشت به قم گشاده می گردد و اهل قم برگزیدگان

شیعه ما باشند و حق سبحانه و تعالی محبت و ولایت ما را در طبیعت و طینت ایشان

جای داده و دوستی اهل بیت غریزی و جلی ایشان است^۲ .

حدیث سی و دوم :

و در بعضی از روایات شیعه آمده که حضرت امام (ع) فرمود که :

به سبب خوبی و امن بودن بلده قم آن مقدار عمارت در آن بسیار شود و مردم

در آنجا جمع و سکنی نمایند که قیمت زمین آن به نوعی زیاده گردد که آن مقدار

از آن که اسبی در آن توان بستن ، به هزار درهم خرید و فروش شود^۳ .

حدیث سی و سوم :

حدیثی است که احمد بن محمد بن عیسی روایت کرده از محمد بن خالد

۱- کتاب قم ، ترجمه : ۱۰۰ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۶ .

۲- کتاب قم ، ترجمه : ۱۰۰ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۶ .

۳- کتاب قم ، ترجمه : ۹۹ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۵ .

البرقی و او از سعد بن سعد الاشعری و او از جمعی از اصحاب امام جعفر صادق (ع) که فرمود:

چون بلاد در جهان منتشر و ظلم شایع شود کوفه و اهل آن و اهل نواحی آن ایمن باشند و در رفاهیت و راحت و فراغت گذرانند و همچنین قم که از بلاد جبل است به سلامت ماند و نیک موضعی باشد هر مرد خائف طائف را^۱.

حدیث سی و چهارم.

حدیثی است که سعد بن عبدالله ابی خلف روایت کرده از حسن بن محمد بن سعد از حسن بن علی الخزاعی و او از عبدالله بن سنان و او از حضرت امام جعفر صادق (ع) که در آخر حدیثی می فرماید که:

وای بری و مردم آن از جهت دو طرف و دو بال آن، چه امنیت و سلامت آن از جهت قم است. گفتند: یا ابا عبدالله! دو جناح و دو طرف ری کدامند؟ حضرت امام (ع) فرمود که یکی بغداد و دیگری خراسان است. پس به تحقیق که شمشیرهای خراسانیان و بغدادیان در ری به یکدیگر برسند، پس حق سبحانه و تعالی در عقوبت ایشان تعجیل فرماید و ایشان را هلاک گرداند، پس اهل ری بدین سبب پناه به قم برند که مأمن شیعیان است و در میان اهل قم ایشان به امن و استراحت بنشینند و از قم به موضعی که آن را «اردستان» گویند نقل نمایند^۲.

حدیث سی و پنجم:

حدیثی است که ابو مقاتل دیلمی نقیب ری از حضرت امام علی النقی (ع) روایت کرده که از آن حضرت شنیدم که فرمود:

۱- کتاب قم، ترجمه: ۹۷/ بحار الانوار ۶۰: ۲۱۴.

۲- کتاب قم، ترجمه: ۹۴/ بحار الانوار ۶۰: ۲۱۲.

قم قطعه‌ای است از بیت المقدس ، و در زمان نوح (ع) طوفان بدین مقام رسید
و بایستاد و لهذا به «قم» مسمی شد^۱ .

و این حدیث در فصل اول این باب نیز مذکور شده ، به اندک تفاوتی .
حدیث سی و هشتم :

حدیثی است که ابن بابویه قمی به اسانید صحیحه از حضرت علی بن موسی -
الرضا (ع) روایت کرده که فرمود در حالی که خطاب با مردم قم می کرد که :
مرحباً بکم ! اتم شیعتنا حقاً^۲ .

شرح- یعنی خوشا حال واحوال شما ، زیرا شما شیعیان واقعی مایید .
حدیث سی و هفتم :

و این حدیثی است که آن را شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) از
حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) روایت نموده که آن حضرت به سعد بن عبدالله
قمی فرمود که :

یا سعد ! هل عندکم قبر ؟ فقال له : نعم ! جعلت فداک ،
عندنا قبر فاطمة بنت موسی بن جعفر (ع) . فقال : یا سعد !
من زارها فله الجنة (او فهو من اهل الجنة)^۳ .

شرح - والله اعلم- : یعنی آن حضرت (ع) از سعد سؤال فرمود که : آیا در
پیش شما یعنی در شهر شما قبری از اولاد ما هست ؟ سعد گفت : بلی ، جعلت فداک !
در شهر ما قبر حضرت فاطمه دختر حضرت امام موسی (ع) هست .

۱- کتاب قم ، ترجمه : ۹۶ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۳ .

۲- عیون اخبار الرضا ۲ : ۲۶۰ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۳۱ / وسائل الشیعه ۱۰ : ۴۴۶ .

۳- بحار الانوار ۱۰۲ : ۲۶۵-۲۶۶ (این روایت به این شکل در عیون اخبار الرضا

نیست).

پس حضرت امام (ع) فرمود که : یا سعد اهر آن کسی که او را زیارت کند
مرا در است بهشت (یا آن که او از اهل بهشت است) .

حدیث سی و هشتم :

و این حدیث هم از جمله روایاتی است که دلالت بر خوبی قم و اهل آن می کند
و آن این است که :

شیخ زکریا بن آدم قمی در راه حج با حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) هم
کجاده و رفیق بود و آن حضرت (ع) از کمال الطاف و محبتی که با مردم قم و خصوصاً
با شیخ مزبور داشت خطاب با او کرد که ^۱ :

یا شیخ ! ان حجی مبارک بقدمک . فقال الشيخ :
یا بن رسول الله ، انی ارید الخروج باهل بیتی عن القم ^۲ فقد
کثرت السفهاء فیہ فقال (ع) ؛ لا تفعل ذلك فان البلاء يدفع
بك عن اهل قم كما يدفع البلاء عن اهل بغداد بابی الحسن
الکاظم (ع) ^۳ .

شرح- یعنی که ای شیخ زکریا بن آدم قمی ! به تحقیق و درستی که حج من
مبارک گردیده به سبب رفاقت و آمدن تو به طواف کعبه معظمه .

۱- در مصادر نیست که این گفتگو در سفر حج میان حضرت ثامن الائمه (ع) و زکریا بن
آدم رد و بدل شده باشد.

۲- کذا فی الاصل. در کشی : « قلت للرضا (ع) : انی ارید الخروج عن اهل بیتی فقد کثر
السفهاء فیهم . فقال : لا تفعل فان اهل بیتک يدفع عنهم بك كما يدفع عن اهل بغداد بابی
الحسن الکاظم » (رجال کشی : ۵۹۴ چاپ مشهد) .

۳- سطر اول متن ساخته مؤلف است و باقی آن که حدیث است در ترجمه کتاب قم :
۲۷۸ و بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۷ نقل شده است .

پس شیخ به خدمت آن حضرت عرض نمود که : یا بن رسول الله (ص) ، من ارادة آن دارم که با اهل بیت خود از بلدة قم بیرون آیم و به جای دیگر سکنی سازم و از آن شهر جلای وطن نمایم زیرا که سفهاء و بی عقلان در آن شهر بسیار شده اند و علماء خوار و ذلیل باشند .

پس حضرت امام رضا (ع) به شیخ فرمود که این کار را مکن و این سخن را مگوی که به تحقیق که بلا به سبب وجود تو در قم، از اهل آن بلدة مدفوع باشد چنان که بلاها از اهل بغداد به سبب بودن قبر حضرت امام موسی (ع) در آن مدفوع و مصروف است .

و مخفی نماند که شیخ جلیل مزبور الحال در دار المؤمنین قم مدفون است در مقبره بابلان که به «مقبره مشایخ» معروف است و در میانه روضه مقدسه حضرت معصومه (علیها السلام) و مزار شیخ ابن بابویه واقع است و شیعیان قم به زیارت آن اقدام می نمایند^۱ .

حدیث سی و نهم :

حدیثی است که آن را محمد بن الحارث از جمعی از اصحاب روایت کرده که

۱- در حاشیه برگ در اینجاست حدیثی این چنین یادداشت شده که گویا می خواسته اند

آن را به جای حدیث ۳۸ بگذارند :

«فی کتاب الاختصاص فی خبر المعراج ما حاصله : ان رسول الله (ص) رأى فی السماء الرابعة قبة حمراء احمر من زعفران واطيب ريحاً من المسك ، لها اربعة اركان عليها استبرق ، فسأل جبرئیل عنها فقال : هي مثال وصورة لقم موطن شيعة اهل بيتك . فسأل الراوی عن مولانا باقر العلوم (ع) : متى كان فرجهم ؟ قال (ع) : اذا ظهر الماء وفار عن اراضيهم - او مثل ذلك - (اختصاص مفید : ۱۰۱) .

گفتند که امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود که :
 چون اهل قم با قائم آل محمد (ع) جمع شوند و با او قائم و مستقیم باشند و
 او را به دل و جان و زبان نصرت و مدد نمایند ، لهذا آن بلده را «قم» نام نهاده اند^۱.
 و این حدیث مفصلاً در فصل وجه تسمیه این بلده به قم مذکور شد.

حدیث چهارم :

حدیث آمدن حضرت امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا (ع) به دارالمؤمنین
 قم است . و آن این است که روایت شده که چون مأمون از جانب خراسان کس به
 مدینه به خدمت حضرت امام رضا (ع) روانه نمود و از آن حضرت التماس و درخواست
 تشریف آوردن و حضور به حد و خراسان نمود تا آن که تفویض امر خلافت و ولایت
 عهد و امامت به آن حضرت نماید و اقرار به حقیقت او کرده ، دست بیعت از امت به
 جهت حضرت امام (ع) بگیرد . و به رسول و فرستاده خود که به خدمت حضرت
 فرستاد سفارش و تأکید نمود که آن حضرت را از مدینه مشرفه به اهواز که نواحی
 بهبهان و دهمدشت است آورند و از اهواز به عراق عجم آورده ، از آنجا به خراسان
 برند .

و جهت آن که از اهواز بیایند آن بود که اگر چنانچه از راه عراق عرب
 آیند مبدا چون در کوفه جماعتی از علویان و شیعیان بودند مانع رفتن آن حضرت
 به خراسان شوند . ایشان هم بنابر گفته و سفارش مأمون آن حضرت را از جانب اهواز
 آوردند و عبور ایشان در اثنای راه به دارالمؤمنین قم واقع شد^۲ . و آن حضرت (ع) در

۱- کتاب قم ، ترجمه : ۱۰۰ / بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۶ .

۲- فرحة القرى : ۴۶ چاپ تهران / الدلائل البرهانية (چاپ شده با کتاب الفارات ۲ :

(۸۵۸) / تذکرة مشایخ قم منحل : ۱۳-۱۵ ،

قم يك شبانه روز و به روايتي هيچده روز توقف فرمودند .

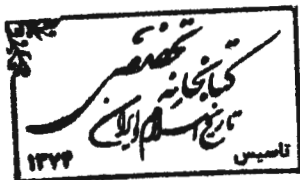
ودر خانه‌اي نزول کرده بودند که الحال مسجدی است که آن را قدمگاه حضرت امام رضا (ع) و مسجد «شاه خراسان» گویند و قبل از این مدرسه‌اي نیز در جنب این مسجد بوده ، و اطای که حضرت در او می‌نشسته‌اند الیوم به همان وضع هست که در سابق بوده ، و داخل مسجد است و مطاف شیعیان قم است .

و قمیان کمال خدمت و بندگی آن حضرت نموده ، اخذ اصول دین خود و مسائل شرعی امامیه از حضرت امام (ع) نمودند . و چنین مشهور است که تعلیم بستن چاه‌های سنگ بست که الحال در بلده قم باب است و به جهت کشیدن آب خوردن ترتیب می‌دهند حضرت به قمیان فرموده .

پس آن حضرت بعد از آن متوجه خراسان شدند و به جانب مأمون رفتند و ذکر مجملی از احوال داخل شدن آن حضرت به خراسان و سنوح بعضی از سوانح سیما شهادت و دفن او در باب ذکر احوال مشهد مقدس مذکور خواهد شد . ان شاء الله تعالی . و بیان تفصیل چگونگی داخل شدن آن حضرت به خراسان و سنوح سوانحی که در آن حدود روی داده از وسع حوصله این رساله بیرون است و در کتب دیگر سیما کتاب عیون اخبار الرضا تفصیل آن مذکور است . هر کس خواهد از آنجا طلب نماید .

* * *

تا اینجا تمام شد بیان و شرح احادیثی که در باب فضیلت دارالمؤمنین قم و اهل آن بلده کریمه وارد و به نظر این حقیر رسیده بود . والحمد لله والمنة که نصاب احادیث مذکور به اربعین - که جمع آن عدد از روایات مرغب فيه و معمول جامعان اخبار وارد از اهل بیت طاهرین است (ع) - رسید .



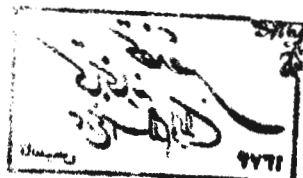
و این چهل حدیث که جمع آمده تحفه‌ای است از این کمینه که به دست عجز و انکسار گرفته، آن را ذریعه و وسیله حاشیه نشینی محافل فضلا و مجالس علمای شهر خود که دارالمؤمنین قم است می سازم و از جمهور شیعیان و سکنه و متوطنین این بلده کریمه و همشهریان خود استدعا و التماس آن دارم که چون این رساله در مجلس ایشان خوانده شود این فقیر را به فاتحه و دعای خیری یاد و شاد نمایند چه فی الحقیقه تا غایت بدین تمامی جمعی واقع نشده.

و این رساله مستمسکی است مرقمیان را که بدان تفاخر و مباهات بر مردم سایر بلاد توانند نمود هم در دنیا و هم در آخرت. و بر هر يك از جماعت دارالمؤمنین قم لازم است که این رساله را نویسانیده، در سفر و حضر با خود بدارد چه این دلیلی است واضح و برهانی است لایح بر شرافت و کرامت قم و اهل آن. والسلام علی من اتبع الهدی و دین الحق.

* * *

و بدان ای عزیز که دیگر از جمله مفاخر دارالمؤمنین قم - حماها الله تعالی عن التلاطم و التصادم این است که بعد از فتح و ضرت اهل اسلام جماعت اعراب اشعری که ازین به خدمت حضرت رسول (ص) آمده بودند بعد از رحلت حضرت امیرالمؤمنین (ع) باخیل و خشم و قوم خود به این حدود آمده، قم را وطن ساختند و در این بلده ساکن گشتند.

و مفاخر و محاسن آن قوم و آنچه در مناقب آن جماعت نوشته اند زیاده از حد و حصر است و اکثر ایشان سادات علویه و فاطمیه و حسنیه و حسینیه بودند که از خوف فراعنه بنی امیه و بنی العباس از مدینه مشرفه جلا نموده، به قم و نواحیش پناه آوردند و در آنجا مقام گرفته، متوطن گشتند و قمیان مالها و ضیاعهای خود را



اکثر به آن جماعت سادات بخشیدند . و شیعیان قم کمال احترام ایشان به جای می آوردند . و خلفا که طلب آن جماعت می کردند حمایت کرده ، نمی فرستادند و ایشان را مخفی می داشتند . و حکایت آمدن ایشان به قم در فصلی عالی حده به تفصیل مذکور خواهد شد . ان شاء الله تعالی .

و دیگر از مفاخر این بلدة طيبة آن است که از نفوس زکیه اولاد ائمه طاهرين (علیهم السلام) و علماء و مشایخ جمعی کثیر در این شهر و نواحی آن مدفونند ، و در بعضی کتب سیر و تواریخ که ضبط اسامی و اعداد ایشان شده قریب به چهارصد و چهل و چهار امام زاده *** و سی صد مجتهد *** است که در قم مدفونند . و ذکر بیشتر از ایشان در فصول بعد از این علی حده در سلك تحریر خواهد آمد . ان شاء الله العزیز .

۱- در حاشیه این برگ شرح زیر نوشته شده که گویا به خط محمد بن عبد الوهاب نواده نگارنده کتاب باشد :

«هو- ابن بابویه (ره) در کتاب عیون روایت کرده که چون ابراهیم بن العباس و دعل خزاعی به خدمت حضرت امام رضا (ع) رسیدند در هنگامی که ولایت عهد مأمون بر آن حضرت قرار گرفته بود دعل در مدح آن حضرت این بیت بخواند :

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مغفر العرصات

و ابراهیم بن عباس این بیت بخواند :

ازال عن القلب بعد التجلد مصارع اولاد النبی محمد

پس حضرت بیست هزار درهم به ایشان بخشید از درهمی که به فرموده مأمون در ایام ولایت عهد آن حضرت به اسم مبارک او زده بودند . پس دعل ده هزار درهم حقه خود را برداشته ، به قم آورد و چون دراهم مزبوره به نام نامی آن حضرت مزین بود اهل قم از راه اخلاص و تیمن و تبرک هر درهمی را از او به ده درهم خریدید که از مجموع صد هزار درهم برای دعل حاصل شد . و ابراهیم بعضی از آن را به دوستان خود هدیه فرستاد و بعضی را به عیال خود قسمت کرد و بعضی را برای خود نگاه داشت تا این که صرف تجهیز و تکفین او شد .

فصل سوم

در ذکر طالبیه (یعنی اولاد و اعقاب ابوطالب) که به قم
آمده‌اند و در این بلده منزل ساخته و وطن گرفته‌اند

و این بعد از ابتدا کردن به ذکر ولادت و محل تولد و مدفن حضرت امیر و
فاطمه و یازده امام دیگر و عدد اعقاب ایشان باشد بعون الله و حسن توفیق . و در این
فصل پانزده مطلب است .

مطلب اول

در ذکر ولادت و جای تولد و نام پدر و مادر و مدت حیات و جای دفن و عدد
اولاد حضرت امام اول امیر المؤمنین (ع) :
بدان که نام پدر آن حضرت ابوطالب بن هاشم بن عبدمناف بن عبدالمطلب ،
و نام شریف خودش علی باشد و در کعبه معظمه در روز پنجشنبه هشتم شهر ربیع
الاول *** و به قولی روز جمعه سیزدهم شهر رجب المرجب به سی سال و به روایتی
بیست و شش سال بعد از عام الفیل متولد گشته ، و حکایت تولد آن حضرت به تفصیل
در باب ذکر کعبه معظمه مذکور شد . و نام مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد
مناف است .

وآن حضرت اول مولودی است که از جانب پدر و مادر هر دوهاشمی بوده است . وآن حضرت در نه سالگی و به روایتی در ده سالگی ایمان به حضرت پیغمبر (ص) آورد و در شب نوزدهم ماه رمضان عبدالرحمن ملعون او را در کوفه ضربت زد و در روز بیست و یکم ماه مذکور رحلت فرمود . و به نجف اشرف که او را غری نیز خوانند مدفون شد . و عمر شریف آن حضرت شصت و پنج سال و دو ماه و پانزده روز و به روایتی شصت و سه سال بوده، و مدت امامت او سه سال و ایام خلافتش چهار سال و نه ماه بود . فرزندان آن حضرت از بطن حضرت فاطمه زهرا (ع) : حضرت امام حسن (ع) و حضرت امام حسین (ع) و محسن ، وزینب کبری و ام کلثوم کبری بوده .

و از بطن خوله بنت اباس بن جعفر بن قیس بن مسلمة بن عبدالله بن یربوع بن تغلب : محمدا کبر .

و از بطن صهباء : عمرو ورقیه کبری ، و این هر دو در يك شکم آمدند و بعضی گویند که مادر ایشان ام خبیب بوده .

و از بطن ام منذر بنت حزام بن خالد بن ربیعة بن الولید : عباس اکبر ، و عثمان ، و جعفر ، و عبدالله ، و این هر چهار به کربلا شهید شدند ، و عباس در آن روز سی و چهار ساله بود و مر او را « ولد السقا » می گفتند ، و کنیت او « ابوقریبه » به جهت آنکه مشک در گردن انداخت و برفت تا آنکه از دجله فرات آب به واسطه حضرت امام حسین (ع) آورد و ملاعین او را شهید کردند . و عثمان بیست و یک ساله بوده ، و جعفر نوزده ساله ، و عبدالله بیست و پنج ساله .

و از بطن لیلی بنت مسعود بن خالد بن مالک بن ربیعة بن سلمی بن جندب بن دارم : ابوبکر ، و عبدالله . ابوبکر به کربلا شهید شد ، و عبدالله در جنگ مختار بن ابوعبیده ثقفی در حوالی کوفه شهید گردید .

وازن بطن اسماء بنت عمیس : یحیی ، و [او] در کودکی قبل از فوت حضرت فوت شد ، و اوراسه برادر مادری بود: عبدالله و محمد وعون پسران جعفر بن ابوطالب، و محمد بن ابوبکر .

وازن بطن ام سعید بنت عرنه بن مسعود بن معتب : ام الحسن و رمله ، و ایشان را يك برادر مادری بوده و آن یزید بن عقبه بن ابی سفیان بن حرب بن امیه است .

و دیگر از جمله فرزندان حضرت امیر المؤمنین (ع) : زینب صغری ، و ام کلثوم صغری ، و رقیه صغری، و ام هانی و کرام، و ام جعفر (و او را جمانه می خواندند) و ام سلمه ، و میمونه و خدیجه ، و فاطمه ، و امامه اند . و مادر ایشان از تواریخ معلوم نمی شود.

و از جمله دختران حضرت امیر المؤمنین (ع) زینب کبری در عقد نکاح عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بود، و عبدالله از او پنج فرزند داشت: جعفر و علی و عون اکبر و عیاض و ام کلثوم که او را عمر بن الخطاب خواست. و در این خلاف کرده اند زیرا که ام کلثوم بسیار طفل بود که فوت شد. و فضل بن شاذان نیشابوری گفته که عمر ام کلثوم بنت جزول خزاعی را خواسته بود ، و مردم اشتباه کرده اند او را به ام کلثوم دختر حضرت امیر (ع) و حال آنکه این اشتباه مطلقاً بی اصل است ، چه خلاف در این است که آیا ام کلثوم زوجه عمر دختر عبدالله بن جعفر و نواذه حضرت امیر است یا آنکه دختر جزول خزاعی است . والله اعلم .

و رقیه در نکاح مسلم بن عقیل بوده و مسلم از او سه فرزند داشته : عبدالله که در کربلا شهید شد ، و علی ، و يك پسر دیگر که نامش «ابو عبدالله محمد» بوده است . و زینب صغری حلیله محمد بن عقیل بوده و محمد از او يك فرزند داشته ، عبدالله نام .

وام هانی زوجه عبدالله اکبر پسر عقیل بوده، و عبدالله از او چهار فرزند داشته :
 محمد و عبدالرحمن و سلمی و ام کلثوم. محمد را به کربلا شهید کردند .
 و میمونه در نکاح عبدالله اصغر پسر عقیل بوده و از او پسری داشته ،
 عقیل نام .

وام کلثوم- که او را نفیسه می خواندند- زوجه عبدالله اکبر پسر مسلم عقیل
 بود و از او دختری ام عقیل نام داشت .

و فاطمه حلیله سعید بنت عقیل بود و از او دختری حمیده نام داشت .
 و امامه زوجه صلت بن عبدالله بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب بود ،
 و او از او دختری داشت نفیسه نام .

و در تواریخ به نظر نرسید که سایر دختران حضرت امیر (ع) را کیان
 تزویج کردند. و بدینحوی که مذکور شد مجموع فرزندان حضرت امیر المؤمنین (ع)
 از مذکور و اثنا بیست و هشت نفر بوده اند : دوازده پسر و شانزده دختر و از اولاد مذکور
 آن حضرت حضرت امام حسن و امام حسین (ع) و محمد و عمر و عباس را عقب بوده و
 باقی را نبوده .

و در شجره انساب علویه سوای اینها که مذکور شد پنج پسر دیگر : عون
 علی ، و عبدالله اصغر ، و جعفر ، و محمد الاصر ، و عبدالرحمن مذکور است و ایشان را
 هم عقب نبوده . و چهار دختر دیگر هم در شجره ذکر کرده : رمله الصغری ، و ام
 ایها الکبری ، و ام ایها الصغری ، و ام هانی . و از این قرار عدد فرزندان آن حضرت
 سی و هشت است . والله اعلم .

مطلب دوم

در ذکر ولادت و مدت حیات و مدفن حضرت فاطمه (ع) :

پدر بزرگوار او حضرت پیغمبر (ص) و والد؛ ما جدہ اش خدیجۃ الکبری بنت
خویلد الاسدی . و آن حضرت در مکہ معظمہ متولد شد قبل از نزول جبرئیل (ع)
به حضرت پیغمبر (ص) به پنج سال .

و مروی است که چون خدیجہ بدو حاملہ شد حضرت رسول (ص) فرمود کہ
ای خدیجہ ! حق تعالی مرا اعلام فرمود کہ این فرزند دختری است «فاطمہ» نام،
و روی رانسی باشد پاک و پاکیزہ . و چون ولادت او نزدیک رسید خدیجہ اقربای قریش
خود را دعوت نمود، ایشان گفتند کہ : توفیق قول ما نکردی و ما را خفیف نموده،
زن یتیم ابوطالب شدی و درویشی را بر توانگری اختیار کردی ، پس ما نزدیک تو
نمی آییم و شغل تو کفایت نمی کنیم .

خدیجہ از این ملول شد پس دید کہ چهار زن بروی ظاهر شدند به وضع
زنان بنی هاشم . چون خدیجہ ایشانرا دید دهشت کرد ، یکی گفت ای خدیجہ
اندره و خوف مدار ، خدای تعالی ما را به تو فرستاده کہ در این وقت ما کفایت از
تو نماییم ، و ما خواهران تو سارہ و مریم و کلیم خواهر موسی و آسیہ
زن فرعونیم . پس ایشان بر اطراف خدیجہ نشسته ، به لوازم حمل مشغول
شدند و حضرت فاطمہ متولد شد طاهرہ مطہرہ . و چون متولد شد نوری از روی بدرخشید
چنانکہ همه خانه های مکہ و شرق و غرب را احاطہ نمود و موضعی نماند کہ نور
بدان نرسید .

و حضرت امیر المؤمنین (ع) او را در مدینہ مشرفہ عقد نکاح بسته در جبالہ
خود در آورد و در آنوقت حضرت فاطمہ نہ سالہ بود .

و مدت حیات حضرت فاطمہ (ع) ہیجده سال و ہفتاد و پنج روز بود و بعد از
فوت پدر ہفتاد و پنج روز در حیات بود .

و بہ صحت پیوستہ کہ آن حضرت را بعد از فوت پدر کسی خندان ندید

بلکه ازفراق پدر فوت شد .

وبعضی دیگر گفته اند که سه ماه و پنج روز بعد از پدر بود وبقول دیگر شش ماه . ودر مدینه مشرفه میانه مرقد مطهر حضرت پیغمبر (ص) ومنبر او سرآمدفون است. وحديث مروی از حضرت رسول (ص) که :

ما بين قبري ومنبري روضة من رياض الجنة .

همانا که اشاره به مدفن مقدس حضرت فاطمه (ع) باشد ، لیکن قبر آن حضرت (ع) چون قدر او از مخالفین مخفی مانده .

مطلب سوم

در ذکر احوال حضرت امام دوم ابو محمد الحسن (ع) وتعداد اولاد امجاد آن حضرت :

بدان که حضرت امام حسن (ع) در مدینه مشرفه در روز سه شنبه پانزدهم ماه رمضان المبارک سنه اثنین من الهجرة متولد شد ، وبه روایتی سنه ثلاث از محاربه بدر . وپدر بزرگوارش اظهر من الشمس ووالده ماجده اش حضرت فاطمه زهرا بود . وحضرت جبرئیل (ع) نام وی را به هدیه پیش حضرت رسول (ص) آورد ، بر قطعه ای از حریر بهشت نوشته .

وگویند که انس بن مالک گفته که هیچ کس از آن حضرت به پیغمبر (ص) شبیه تر نبود ، هم به صورت وهم به سیرت .

ودرایام خلافت معاویه در مدینه مشرفه او را وفات رسید در ماه صفر سنه تسع واربعین من الهجرة ، وبه روایتی : سنه سبع واربعین ، وبه روایت ثالثه : سنه اثنا و خمسين . ومدت عمر شریفش چهل وهفت سال ویک ماه بود . وگویند که ایام امامت او شش سال وپنج ماه بود ، ومدت خلافتش چهار ماه . وزوجه او اسماء ملعونه بنت

اشعث بن قیس . فرموده مازیه و مشورت مروان آن حضرت رازهر داده ، شهید گردانید . و مدفن آن حضرت (ع) در بقیع است .

و فرزندان او از بطن «ام بشر» دختر ابو منصور بن عقبه بن عمرو بن ثعلبه : زید ، و ام الحسن ، و ام الخیر بوده . و زید متولی صدقات حضرت رسول (ص) بود و سلیمان بن عبدالملک بن مروان او را از آن معزول کرد و بعد از آن او را عمر بن عبدالعزیز دیگر باره متولی گردانید .

و از بطن دختر منصور بن ریان بن سیار : حسن بن حسن بود که فاطمه دختر حضرت امام حسین (ع) در حباله او بود ، و چون «حسن بن حسن» فوت شد عمر او هشتاد و پنج سال بود . و محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن ، در ایام حضرت امام رضا (ع) خروج نموده ، دعوی امامت می کرده است .

دیگر از جمله فرزندان حضرت امام حسن (ع) : عمر و ابوبکر و قاسم بودند و این سه به کربلا شهید گردیدند . دیگر عبدالرحمن که با عم خود حضرت امام حسین (ع) به حج میرفت و در راه مکه معظمه در منزلی که آن را «ابوا» خوانند فوت شد و او را عقب له باشد ، و چون او فوت شد او را عبدالله عباس و عبدالله جعفر غسل دادند و حنوط ناکرده با جامه احرام که داشت کفن و دفن کردند . زیرا که شارع مرخص نفرموده که محرم را کافور نزدیک گردانند به واسطه آنکه کافور داخل بوی خوش است و بوی خوش بر محرم حرام بود .

دیگر از بطن ام اسحاق بنت طلحه بن عبدالله : حسین اثرم باشد و این حسین را طلحه الجود لقب کرده بودند ، و او هم را عقب له بوده .

و از بطن ام ولد (یعنی جاریه ای) : ام الحسن ، و ام عبدالله ، و فاطمه ، و ام سلمه ، و ام رقیه به هم رسیده .

دیگر عبدالله و او را به کربلا شهید کردند، و حضرت امام حسین (ع) دختر خود سکینه را به او عقد بسته، قبل از عروسی و زفاف او را آن اشقیاء شهید کردند. و مادر عبدالله مذکور دختر سلیل بن عبدالله برادر جریر بن عبدالله بجلی بوده. و از فرزندان حضرت امام حسن (ع) زید و حسن و عمر را عقب و نسل بوده، و دیگران را نبوده. والله اعلم.

مطلب چهارم

در ذکر احوال امام سوم حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) و ذکر اولاد امجدش :

بدان که حسین بن علی بن ابی طالب (ع) در مدینه مشرفه در پنجشنبه سوم ماه شعبان المعظم سنه ثلاث من الهجرة از حضرت فاطمه زهرا (ع) متولد گشت. و او را شامیان و کوفیان بی حیای و بی وفا در کربلا شهید نمودند در روز جمعه دهم شهر محرم الحرام که آنرا «عاشورا» خوانند فی سنه احدى وستين^۱ من الهجرة. و مدت عمر شریفش پنجاه و شش سال و پنج ماه، و به روایتی پنجاه و هفت سال بود. و مدت امامت او سیزده سال و دو ماه و پانزده روز بوده. و قاتل آن حضرت سنان بن انس نخعی ملعون، و به روایتی شمر ذی الجوشن بوده.

و حضرت امام حسین (ع) شش ماهه از مادر متولد شده و بیست و چهار ماه شیر خورده. و فاصله میانه تولد حضرت امام حسین و حضرت امام حسن (ع) شش ماه و ده روز بوده. و مدفون و مشهد او به کربلا می‌باشد.

و فرزندان آن حضرت (ع) علی اکبر زین العباد (ع) از بطن «شهر بانویه» بنت یزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن کسری پرویز بوده است.

۱- اصل : احدى و سبعین .

وعلی اصغر که به کربلا شهید شد از بطن لیلی بنت ابی مره بن مسعود بن معقب بن مالک بن کعب بن عمرو بن سعد بن عوف بن قصی بوده و آنکه صاحب روضه الشهداء گفته که: «علی اکبر به کربلا شهید شد» غلط است. زیرا که چون حضرت امام حسین را شهید کردند بعد از آن از علی اکبر پسر ی به هم رسید و او را ابو جعفر الباقر نام نهاد و عمر آن پسر به چهار سال رسید^۱.

و جعفر که از بطن قصاعه به هم رسید و او لایق له بوده. و عبدالله که بد کربلا شهید شد در حالتی که مادر او را در کنار داشت، ناگاه تیری از هوا درآمد و بر آن طفل معصوم خورد و بدان شهید گردید.

و سکنه. و او را آمنه نیز می خواندند. از بطن رباب بنت امرء القیس بن عدی بن ادیس بن جابر بن کعب بن کلیب بود.

و دیگر فاطمه از بطن ام اسحاق بنت طلحة بن عبدالله بوده، و او را چند برادر و خواهر مادری بوده که ام اسحاق پیشتر داشته مثل طلحة الجود بن الحسن بن علی و غیره.

و در شجره انساب علویه ذکر پسر دیگری از حضرت امام حسین شده محمد نام و گفته که در کربلا شهید شده. و از فرزندان حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) علی اکبر یعنی حضرت زین العابدین (ع) را که در اول ذکر اولاد مذکور شد عقب بوده که در مطلب بعد از این مذکور می شود.

مطلب پنجم

در ذکر احوال امام چهارم حضرت علی بن الحسین زین العابدین (ع) و بیان

۱- کذا. مؤلف این مطلب را نیز مانند مطالب دیگر این ابواب از ترجمه کتاب قم (ص ۱۹۵-۱۹۶ نسخه چاپی) برداشته است.

اولاد واعقاب آن حضرت :

بدانکه آن حضرت به روایت صاحب تاریخ در روز پنجشنبه پنجم شهر شعبان المعظم و به روایت شیخ شهید : روز یکشنبه پنجم ماه مذکور در مدینه مشرفه در سنه ثمان و ثلاثین از شهر بانویه بنت یزدجرد بن شهریار بن پرویز بن هرمز بن انوشیروان متولد گشت و دو سال با جدش حضرت علی بن ابی طالب بود و دوازده سال با عمش امام حسین ، و سی و چهار سال بعد از پدر خود خلیفه و امام بود چنانکه صاحب روضه الشهداء نقل نموده .

و شهر بانویه درد زاییدن و وضع حمل آن حضرت فوت شد ، و آن که در روضه الشهداء گفته که : بعد از شهادت حضرت امام حسین (ع) بر اسب او ذوالجناح بر نشست و او را بیرون برد غیر واقع است .

و حضرت علی بن الحسین (ع) در سنه خمس و تسعین هجریه وفات یافت و عمر شریفش - چنانچه صاحب روضه الشهداء نقل نموده - شصت و یک سال بوده ، اما بر روایت اصح عمر شریفش پنجاه و هفت سال و چهارده روز بوده . و به روایتی دیگر وفات او در سنه اربع و تسعین در ماه محرم الحرام بوده است و مدت عمر شریفش پنجاه و پنج سال بوده . والله اعلم .

و بعضی گویند که مادر آن حضرت ام ولد بوده و او را «سلافه» نام بوده و به «جهان شاهه» و به روایتی به «شاه زنان» بنت یزدجرد ملک خوانده می شده .

و مدفن حضرت علی بن الحسین (ع) و قبر عمش حسن بن علی (ع) در بقیع است . و نقش خاتم مبارک آن حضرت «طالب الدنیا فی التعب» بوده .

و عدد اولاد آن حضرت که ایشان را اسباط می خوانند : محمد الباقر (ع) و حسن - که لاعقب له بوده - و حسین اکبر - که از هم لاعقب له بوده - و حسین اکبر -

که او هم لاءقب نه بودم و عبدالله - که جد سادات کو کبیه و حمزیه بودم - و علی اصغر المکنی بامی الحسن - که جد سادات افضلیه است - و ما در این اسباط ام عبدالله دختر حضرت امام حسن (ع) بوده .

دیگر از اولاد آن حضرت : عمر جد سادات شجریه و زید جد زیدیه است که به کوفه شهید شده ، و حسین اصغر - جد سادات سیلویه است و محمد الاصر . و در شجره جز از این ها عبدالرحمن و سلیمان و خدیجه و فاطمه و ام [سلمه] نیز مذکور است . و قصه ایشان و اولادشان نیافته اند . و عدد اولاد آن حضرت پانزده نفر است . و به روایتی عبدالله که شهیر به «عبدالله اعرج» است نیز از اولاد آن حضرت است .

و عقب آن حضرت از این شش پسر باشند : امام محمد باقر (ع) ، و عبدالله باهر ، و زید الشهید ، و حسین الاصر ، و عمر الاشرف ، و علی الاصر .

در بعضی از تواریخ چند فرزند دیگر نسبت به حضرت علی بن الحسین (ع) داده اند و از آن جمله «مهدی» و «هادی» و «ناصر» که به ولایت قم به دیه جمکران مدفونند و «جعفر» و «حسین» و «ابراهیم» که ایضاً به شهر قم به دروازه کمیدان مدفونند و از خوزستان به قم افتاده اند و شش ماه و ده روز در قم بودند . جعفر خسته و رنجور بود ، پس بعد از سیزده روز وفاتش رسید . برادران او را دفن کردند و چون ازرق ایرج - لعنه الله - (!) به قم رسید طلب ایشان کرد ، بگریختند و در شب ایشان را گرفتند و در راه چون می رفتند به دروازه برزیگران رسیدند ، شخصی همه می آورد ، این شخص را گفتند که اگر ما را بکشند در این شهر به تو وصیت می کنیم که مردم دروازه کمیدان را بگویی تا ما را نزد جعفر دفن کنند . چون ایشان را شهید کردند آن وصیت را به جای آوردند .

و «ابوزید» به ده «سیاران» قم مدفون است و او را ازرق ایرج (!) شهید کرده است .

مطلب ششم

در ذکر احوال امام بنجم حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر (ع) و بیان اولاد امجد او :

بدانکه آن حضرت در سنه سبع و خمسين هجریه به وجود آمده ، و مادر او ام عبدالله بنت حسن بن علی بن ابی طالب (ع) باشد . و حضرت امام محمد باقر (ع) اول کسی است که نسب پدر و مادر او هر دو به حسن و حسین (ع) می رسد . و او در مدینه مشرفه در ماه ذی حجه الحرام سنه اربع عشر و مائة و به روایتی سنه سبع عشر و مائة وفات یافت ، و او را پنجاه و هفت سال و به روایتی ، شصت و پنج سال و چند ماهی بود و به روایت ثالثة : شصت و سه سال . و مدت امامت او بیست و یک سال ، و بر روایتی بیست و چهار سال بود . و او در قبر پدر و جدش به بقیع مدفون است .

و عدد اولاد او : جعفر الصادق (ع) و علی ، و عبدالله ، و زینب و ام سلمه که او را هم «زینب» نام بوده است و در شجره از اینها جز عبدالله و زینب و حضرت صادق (ع) را «لا عقب لهم» یاد کرده .

مطلب هفتم

در ذکر احوال امام ششم حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع) و ذکر اولاد او :

آن حضرت در سنه ثلاث و ثمانین از بطن ام فروة بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر متولد شده . و وفات او در مدینه مشرفه در ماه شوال سنه ثمان و اربعین و مائه

بوده . و مدت حیات او شصت و پنج سال ، و ایام امامتش سی و سه سال و دو ماه بوده . و در قبر پدرش به بیع مدفون است . و در آن قبر حسن بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد (ع) مدفونند .

و عدد اولاد آن حضرت (ع) : اسماعیل و عبدالله (لاعقب له) و ام فروه ، و مادر ایشان فاطمه بنت الحسن بن الحسین بن علی بن ابی طالب بوده .

و دیگر موسی ، و اسحاق ، و محمد بن جعفر الصادق (ع) که [در زمان] امام رضا (ع) در مکه خروج کرد و [قیام] نمود . حضرت او را منع نمود که [تکذیب پدر و] برادرت منما . پس او در مدینه خلع [خود کرد و نزد] مأمون به خراسان رفت و در [جر جان در گذشت] و بدان جامدفون آمد .

دیگر علی ، و مادر او را ذکر نکرده اند . و در شجره انساب عباس ، و ام کلثوم ، و بریهه ، و کریمه ، و اسماء ، و فاطمه صغری نیز از جمله فرزندان حضرت امام جعفر (ع) ذکر کرده . و از فرزندان حضرت : اسماعیل و اسحاق و علی و لاعقب لهم^۱ باشند .

مطلب هشتم

در ذکر احوال امام هفتم حضرت موسی بن جعفر الکاظم (ع) و ذکر اولاد امجاد او :

بدانکه آن حضرت در موضعی که آنرا «ابوا» گویند در سنه ثمان و عشرين و مائة متولد شد و به روایت دیگر در روز یکشنبه هفتم ماه صفر سنه تسع و عشرين

۱- کذا . در ترجمه کتاب قم چنین است (ص ۱۹۸) : «و از فرزندان امام جعفر صادق :

اسماعیل و موسی و اسحاق و علی را عقب بوده است و بس» .

ومائة . وشيعة آن حضرت را به «عبدالصالح» خوانده‌اند . و مادر آن حضرت جمینه بربریه بوده و هارون الرشید ملعون آن حضرت را از مدینه شرفه با خود به مکه معظمه برد و چون به راه بصره باز گردید او را تزدیک عیسی بن جعفر بن منصور باز داشت ، و بعد از آن او را در روز بیستم شهر شوال سنه تسع و سبعین ومائه به بغداد فرستاد [به تزدیک] سندی بن شاهک مجبوس کرد .

و روز جمعه پنجم ماه رجب المرجب سنه ثلاث و ثمانین ومائه به بغداد فوت شد پس از آنکه چهار سال و چند ماهی مجبوس بود . و مدت عمر شریفش پنجاه و چهار سال و به روایتی پنجاه و پنج سال بوده ، و مدت امامت او سی و پنج سال و چند ماهی بوده ، و قبر او به مقابر قریش در جانب غربی بغداد است .
و عدد فرزندان آن حضرت و اسامی ایشان این است :

علی الرضا (ع) ، ابراهیم ، فضل ، عباس ، اسماعیل ، احمد ، محمد ، عبدالله ، عین‌الله ، حسن ، حسین ، جعفر ، حمزه ، هارون ، داود ، سلیمان ، اسحاق ، قاسم ، ام‌فروه ، ام‌ایها ، محمود ، امامه ، میمونه ، علیه ، فاطمه (که در دارالمؤمنین قم مدفون است) ، ام‌کلثوم ، آمنه ، زینب ، ام‌قاسم ، حکیمه ، اسماء ، صرخه ، جعفر ، عبدالله ، زینب .

و مادر ایشان ام ولده بوده . و تکرار بعضی اسما جهت آن بود که بعد از فوت هر يك ، دیگری که متولد شده به اسم او مسمی گردیده . و در شجره عدد دختران آن حضرت (ع) بیست و دو نفر است پس مجموع فرزندان حضرت چهل نفر باشند و از پسران او دوازده نفر را عقب بوده و باقی «لأعقب لهم» باشند .
و در بعضی روایات مورخان از اولاد حضرت امام موسی (ع) که در بلده قم

مدفون اند: «طیب بن موسی» و «خضر بن موسی» به شهر قم به دروازه مالون مدفونند و قاتل ایشان خنیس بن مصعب (۱) است. و «محسن بن موسی» و «طاهر بن موسی» و «سکینه» به ده جمکران به ولایت قم مدفونند همان جا که فرزندان حضرت امام زین العابدین (ع) یعنی مهدی و هادی و ناصر مدفونند. و ایشان را نصر بن معاویه بن کمیل دمشقی (۱) شهید ساخته. و به روایتی «حمزة بن موسی» نیز در قم فوت شده و قبرش در اصل شهر در حوالی میدان است.

مطلب نهم

در ذکر احوال حضرت امام هشتم ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) و بیان اولاد او:

آن حضرت در روز جمعه پانزدهم شهر ذی قعدة الحرام - و بر روایت اصح روز پنجشنبه یازدهم ماه ربیع الاول - سنه ثلاث و خمسين و مائة (و به روایتی احدى و خمسين و مائة) بمدينه مشرفه در وجود آمد، پس از وفات حضرت صادق (ع) به پنج سال. و به روایت ثالثة: سنه ثمان و اربعين و مائة متولد شده. مادر او ام ولد بوده و نجمله نام داشته. و مأمون او را از مدينه بمر و از راه فارس و اهواز طلبید و رجاء بن ضحاک را فرمود که همراه حضرت باشد. پس پسر ضحاک از خراسان بمدينه مشرفه به خدمت آن حضرت رسید و کتابت مأمون را که در آن استدعاء رفتن حضرت به مرو - که در آن وقت مقر خلافت مأمون بود - نموده بود، به آن حضرت داد و در آن قید کرده بود که چون خلافت و امامت حق شماست می خواهم که به حدود خراسان تشریف بیاورید تا بجهت شما از مسلمانان بیعت بگیرم. چون حضرت کتابت مأمون بر خواند به اتفاق «رجاء بن ضحاک» فرستاده مأمون از راه بصره و اهواز و فارس به

دارالمؤمنین قم آمد و در آنجا يك شبانه روز توقف فرمود و بعد از آن متوجه خراسان گردیده ، از قم رحلت فرمودند . و چگونگی حکایت آمدن آن حضرت به قم در حدیث چهلیم از احادیث فضایل قم و قمیان گذشت .

و چون آن حضرت به خراسان رفت او را در شهر طوس زهر دادند و شهید ساختند . و در روز دوشنبه ۲۴ شهر صفر سنه ثلاث و مائتین - و به روایت اصح روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان المبارک سنه ثلاث و مائتین هجریه - مدفون آمد . مدت عمر شریفش چهل و نه سال و شش ماه ، و مدت ولایت عهد او دو سال و چهار ماه بوده ، و قبر آن حضرت به دیهی است از دیه های طوس که آنرا سناباد می خوانند به قرب رستاق نوقان ، در سرای عبدالحمید بن قحطبه الطائی الطوسی در پهلوی قبر هارون الرشید . و الحال قریه سناباد به برکت آن حضرت شهری شده از جمله معظم بلاد ، و به مشهد مقدس خوانده می شود . و دعبل خزاعی شاعر (رحمه الله تعالی) در باب آنکه قبر رشید و حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در جنب یکدیگر واقعند این آیات انشاء کرده :

شعر

اری بنی امیه معذورین ان عذروا
و ما اری لبنی العباس من عذر
قوم قتلتم علی الاسلام اولهم
حتی اذا استمكنوا جازوا علی الکفر
اربعة بطوس علی قبر الزکی به
ان کنت تربیع من طین علی و طر

قبران فی طوس : خیر الناس کلهم

و قبر شرهم هذا علی العبر

ما ینفع الرجس من قرب الزکی ولا

علی الزکی بقرب الرجس من ضرر

هیئات کل امرء رهن بما کسبت

له یداء فخذ ما شئت او فذر

و عدد واسامی اولاد آن حضرت (ع) این است :

محمد ، موسی که لاغقب له بوده ، و چند دختر که نام ایشان از تواریخ معلوم

نشد :

مطلب دهم

در ذکر احوال امام نهم حضرت محمد بن علی الملقب بالتقی (ع) و بیان اولاد او :

آن حضرت در روز جمعه پانزدهم شهر رمضان المبارک سنه خمس و تسعین و مائه و

به روایتی نوزدهم شهر مذکور متولد شده و مادر آن حضرت سبکه نوبیه بوده و

به روایتی صفیه از جهیه ، و بعضی گویند که نام وی خصمان بوده و حضرت امام

رضا (ع) او را خیزران نام نهاده بود . و او از خاندان مادر حضرت ابراهیم (ع)

بوده .^۲

حضرت امام محمد تقی (ع) از جمله اطفالی است که در گهواره سخن گفته اند ،

۱- اصل : ما یرفع .

۲- ترجمه کتاب خم (ص ۲۰۰) : « و او از خاندان ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و

آله وسلم بوده است » .

و در کودکی از جانب حق تعالی علم و حکمت بدو آمده : و معتصم خلیفه او را به بغداد فرستاد و در شب ۲۸ شهر محرم الحرام سنه عشرين و مائتين داخل بغداد شد و در آخر ذی قعدة الحرام همان سال - و به روایتی روز شنبه پنجم ماه ذی حجة الحرام - او را وفات در رسیده ، و مدت عمر شریفش بیست و پنج سال و سه ماه و دوازده روز - و به روایتی بیست و دو روز ، و به روایتی دوماه و بیست روز - بوده ، و مدت امامت آن حضرت هفده سال و نه ماه بوده .

گویند زوجه او ام الفضل بنت مأمون زهر [به بدن او رسانید] و بعد از آن شهید شده ، و مدفون آن حضرت بجانب جدش موسی بن جعفر در مقابر قریش به بغداد باشد .

اسامی اولاد او این است : حضرت امام علی النقی (ع) و موسی جی سادات رضویه به قم ، و خدیجه ، و حکیمه ، و ام کلثوم . و مادر ایشان ام ولد بوده .

مطلب یازدهم

در ذکر احوال امام دهم حضرت علی بن محمد الملقب بالنقی (ع) و بیان اولاد او :

آن حضرت در روز سه شنبه سیزدهم شهر رجب المرجب سنه اربع و عشرين و مائتين بوجود آمده ، و به روایتی روز پنجشنبه هشتم ماه مذکور ، و به روایت ثالثه : روز سه شنبه نیمه ماه ذی حجة الحرام ، و بقول دیگر شانزدهم شهر ذی حجة الحرام سنه اثناعشر و مائتين . و مادر او ام ولد ، و «سوسن» نام داشته .

و متوکل خلیفه آن حضرت را با یحیی بن هرثمه بن اعین از مدینه مشرفه به سرمن و آی فرستاد در سنه ثلاث و ثلاثین و مائتين . و گویند که زنی در روزگار او دعوی

میکرد که من زینب دختر حضرت علی بن ابی طالب هستم و او را «زینب کذاب» می گفتند ، متوکل خلیفه در فقه آن زن و دعوی او در نسب با حضرت امیر (ع) متحیر شد و در حکم به صدق یا کذب آن زن عاجز و درمانده گردید. پس با حضرت امام علی النقی (ع) گفت: شما چه میفرمائید در این قضیه ؟ امام (ع) فرمود که: تحقیق این امری است بس آسان. متوکل گفت که طریق آن چیست ؟ حضرت فرمود که: حق تعالی گوشت و پوست کسی که از نسل علی و فاطمه و حسنین باشد بر همه سباع حرام گردانیده ، باید که شیری یا ددی دیگر حاضر سازند و بفرمایند تا این زن به نزدیک آن رود ، اگر راست گوید که دختر علی بن ابی طالب است گزند و آسیبی بدو نرسانند و او را ندرانند و اگر چنانچه در این دعوی کذب باشد لاجرم طعمه ددان خواهد شد . چون آن زن حکم حضرت شنید فریاد بر آورد که من دختر حضرت امیر المؤمنین (ع) نیستم و در این دعوی کاذبم .

پس متوکل فرمود تا سر آن زن را تراشیده ، بر الاغی نشانیدند و در کوچه های سرمن رآی گردانیدند تا مردم گواهی بر کذب آن زن دهند ، و آن زن هم خود آواز بر می آورد که من در این دعوی کاذبه بودم ، و همه جماعت سرمن رآی بدانستند که او زینب بنت حضرت امیر (ع) نبوده . و بعد از این واقعه این زن به شام رحلت کرد و برفت .

و گویند که «علی بن الجهم» متوکل را گفت که اگر قول علی النقی را در باره خودش امتحان و آزمایش نمایی حقیقت نسب او را بدانی و بشناسی . یعنی او را باید که بر شیران گرسنه عرض کنی و ببینی که با او چه می کنند .

پس متوکل بفرمود تا شیر بانان او سه قلابه شیر گرسنه به صحن سرای او حاضر ساختند و متوکل خود بر غرفه ای از غرفه های خانه نشست و گفت تا حضرت

امام علی النقی را خواندند . چون آن حضرت پای مبارک در سرای متوکل نهاد متوکل امر کرد تا آنکه در سرای را بر بستند و صحن خانه او را به امام و شیران وا گذاشتند .

علی بن یحیی منجم گوید که : من و پسر حمدان در آن وقت بر غره نزد متوکل نشسته بودیم و می دیدیم که آن شیران پیش از آمدن حضرت زیزه و غره بسیار می کشیدند و از کرسنگی بر یکدیگر می خروشیدند و قصد هم می کردند و نزدیک بود که از کرسنگی هم را بخورند . چون حضرت امام (ع) را دیدند پیش او رفتند و خاموش گردیدند و خود را بر خاک مالیدند و تبصص و تملق و فروتنی کردند و بر کرد امام بگشتند ، و آن حضرت به آستین مبارک از روی ایشان غبار و خاک پاک می فرمود و دست بر سر ایشان می کشید . پس بعد از آن شیران همه با ادب بخفتند و ساکن شدند . و حضرت امام (ع) از میان ایشان گذشته ، به غره بر آمد و نزد متوکل زمانی مدید بنشست . پس بر خاست تا به منزل خود رود و از غره به زیر آمد . دیگر باره همان شیران به دستور سابق تملق کردند و امام (ع) از میان ایشان گذشته ، روانه منزل خود گشتند . انتهى ما اردنا ایراده فی هذا المقام .

و بدان که آن حضرت (ع) در سرمن رآی روز هشتم شهر جمادی الآخر سنه اربع و خمسين و مائین فوت شد ، و او را در سرای او به سرمن رآی که در شارع کوفه واقع است دفن نمودند . و عمر شریفش چهل و یک سال و نه ماه و ده روز بود ، و در مدت العمر به سرمن رآی مقیم بوده . و مدت امامت او سی و سه سال و هفت ماه بوده . و در شجره مذکور است که او را در ایام خلافت معتصم بالله خلیفه زهر دادند و شهید شد .

و اسامی فرزندان او : حضرت امام حسن عسکری (ع) و محمد ، و حسین ، و

جعفر کذاب : و از حضرت امام جعفر صادق مروی است که او از پدر بزرگوار خود
 محمد باقر (ع) و او از پدر خود علی بن الحسین (ع) روایت فرموده که حضرت
 رسول (ص) فرموده که : چون فرزند من «جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی
 بن ابی طالب» از مادر متولد شود او را «جعفر صادق» نام نهید که از فرزندان او مولودی
 در وجود آید که نام او «جعفر» گذارند و او دعوی امامت کند و در آن دعوی کاذب
 باشد .

و در شیخیه به غیر از این فرزندان که مذکور شد فرزندی دیگر «علی» نام ذکر
 کرده و «لا عقب له» بوده .

مطلب دوازدهم

در ذکر احوال امام یازدهم حضرت امام حسن عسکری (ع) و پسران اولاد
 امجادش :

آن حضرت در روز جمعه هشتم شهر ربیع الاول به سر من رأی در وجود آمد و
 گویند که آخر سنه اثنین و ثلاثین و مائین - و بر وایتی سنه اجدی و ثلاثین و مائین بوده ،
 و مادر آن حضرت ام ولد بوده و نام او سیانه و به ام الحسن معروف بوده . و فوت آن حضرت
 در سر من رأی در شهر ربیع الاول سنه ستین و مائین در ایام خلافت معتمد بالله واقع
 شده . و مدت عمر او بیست و هشت سال بوده و بر وایتی بیست و نه سال . و مدت امامت
 او پنج سال و هشت ماه و پنج روز بوده ، و قبر او نیز در سر من رأی در جنب قبر پدر
 بزرگوارش حضرت امام علی النقی (ع) واقع است .

و مروی است که چون «ابوبکر محمد بن عبدالله^۱ بن یحیی بن خاقان» به قم

۱- در ترجمه کتاب قم (ص ۲۰۳ نسخه چاپی) : «عبدالله» و همچنین در موارد بعد .

آمد به جهت نظارت و اشراف کار و پادشاهان قیم، بسیار وصف فضایل حضرت امام حسن عسکری (ع) کرد و گفت که :

پدرم «عبدالله بن یحیی وزیر» آن حضرت را بسیار تعظیم و توقیر کردی و او را معزز و مکرم داشتی، و بعد از فوت آن حضرت برادرش جعفر کذاب قصد پدرم کرد و بد نزدیک او آمد و از او درخواست کرد که او را مرتبه برادرش امام حسن عسکری (ع) بدهد و به حضرت سلطان تربیت کند، و پدرم را گفت که: چون ملتئم مرا مبذول داری دو بیست هزار دینار بتو دهم، در هر سالی بیست هزار دینار. پدرم او را باز زد و در روی او سخنان درشت گفت و بدو چنان جواب داد که: اگر توبه نزدیک شیعه پدر و برادرت امامی و ترا پیشوا و مقتدای خود میدانند تو به تربیت دیگران مرتبه امامت نخواهی یافت. چه سلطان وقت شمشیر و تازیانه بر کشیده است بر هر آن کس که دعوی کند که پدر و برادرت امام بوده اند و می خواهد که دمار از ایشان بر آورد.

و گویند که «عبدالله وزیر» جعفر کذاب را گفت که آیا تو نمی دانی که این مرتبه شریفه و درجه منیفه عطیه ای است ربانی که حق تعالی به هر کس خواهد عطا فرماید؟ اگر تو اهل و سزاوار آن باشی از معونت سلطان مر ترا چه سود؟ و باید که مستغنی و بی نیاز باشی دریافتن این مرتبه از جمیع ماسوی الله و بخدا متوسل شوی. پس «عبدالله» جعفر کذاب را بس حقیر شمرد و فرمود تا او را دیگر بصحبت او راه ندهند.

و عقب حضرت امام حسن عسکری (ع) منحصر است در حضرت امام محمد مهدی هادی صاحب العصر و الزمان علیه صلوات الله الملك المئنان.

مطلب سیزدهم

در ذکر احوال امام دوازدهم حضرت قائم آل محمد (ع) و بیان وقت غیبت او و ذکر اخبار دالة بر وجود او :

بدان که حضرت صاحب الامر (ع) در روز جمعه هشتم شهر شعبان المعظم (و به روایتی پانزدهم شهر مذکور) سنه خمس و خمسين - و به روایتی ست و خمسين - و مائتين در وجود آمده . و نام شریف او نام حضرت پیغمبر (ص) و کنیت او نیز کنیت حضرت رسول یعنی ابوالقاسم است . و احادیث بسیار در باب نهی از تصریح باسم آن حضرت در زمان غیبت وارد شده ، و بعضی از مجتهدین امامیه این نهی را بر آن حمل کنند که در زمان غیبت آن حضرت نباید که کسی فرزند خود را به نام آن حضرت بنامد و یا آنکه به کنیه او بخواند ، و شاید که این نهی مخصوص ازمنه سابقه که زمان تقیه بود [ه] باشد . والله اعلم ثم الراسخون فی العلم .

و مادر حضرت صاحب (ع) ام ولد بوده و نام او «نرجس» که معرب «نرکس» است ، و بر روایتی «صیقل» نام داشته ، و بر روایت «بشر بن یحییٰ النخاس» که ابن بابویه در کتاب کمال الدین و تمام النعمه ذکر نموده و در اواخر این کتاب نیز بر سبیل حکایت نقل شده والده آن حضرت «ملیکه» بنت «یشوعا بن قیصر» بوده که او را در وقت محاربه با مسلمانان اسیر نموده اند بود و حضرت او را بدویست و بیست دینار خریده بود .

و محمد بن علی ماجیلویه روایت کرده با سائید صحیححه از محمد بن عثمان که گفت : روزی حضرت امام حسن عسکری (ع) پسر خود «محمد مهدی» را بر ما

۱- در کمال الدین (ص ۳۱۸-۴۱۹ چاپ مکتبة الصدوق تهران) : بشر بن سلیمان .

عرض نمود و ما چهل نفر از موالیان او در منزل او بودیم و فرمود که این پسر پس از من امام و پیشوای شما خواهد بود و خلیفه است بر شما بعد از من ، پس فرمان او برید و پراکنده مشوید و براههای متفرق مروید که هلاک خواهید شد ، و بتحقیق که بعدالیهوم دیگر شما این فرزند مرا - که امام شماست و قایم آل محمد - نخواهید دید . راوی گوید که چون ما از خدمت آن حضرت بیرون آمدیم نگذشت از زمان مگر قلبی که او را وفات در رسید و از دار دنیا بدار عقبی رحلت فرمود و حضرت قائم آل محمد (ع) در سنه ستین و مائین غیبت نموده الی یومنا هذا . یفعل الله ما یشاء و بحکم ما یرید .

اخبار و روایات داله بر وجود آن حضرت و سبب غیبت او و علامات ظهورش و سایر اوضاع و احوال آن حضرت بسیار است که در کتب اربعه احادیث و غیر آن مذکور شده و این رساله جای ذکر آنها نیست و به همین قدر که مذکور شد در اینجا کفایت حاصل است . والله یمهدی من یشاء الی صراط مستقیم .

مطلب چهاردهم

در ذکر روایات وارده در ترغیب حرمت نمودن و گرامی داشتن سادات و ذریه حضرت پیغمبر (ص) و اهل بیت طاهرین او (ع) :
 محمد بن عیسیٰ الیقطنی روایت می کند از عبدالله بن ابراهیم بن عفان قرشی ،
 و او از عم خود عبدالعزیز بن علی ، و او از سعید بن مسیب ، و او از حضرت رسول (ص)
 که فرمود : هیچ قومی و امتی هلاک نشوند مگر آنگاه که براهل بیت پیغمبر خود
 اهانت و خواری رسانند و ذریت و عترت او را حقیر و خوار دارند . و چون چنین کنند
 البته هلاک شوند .

و همچنین روایت کرده منصور بن عباس از عبدالله بن فضل الهاشمی ، و او از خالوی خود سلیمان نوفلی ، و او از حضرت پیغمبر (ص) که فرمود که : خدای تعالی را دوست دارید از برای آنچه جهت شما مقدور و مهیا ساخته از نعمتهای خود ، و دوست دارید مرا از برای خدای تعالی ، و دوست دارید خویشان و عترت مرا از برای من .

و محمد بن یحیی از محمد بن الحسن بن علی بن ابراهیم بن حسین بن حسن بن علی بن موسی الرضا (ع) و او از جدش رسول الله (ص) که فرمود : هر کس مرا و فرزندان مرا دوست دارد خدای تعالی روز قیامت شرم دارد که او را بر افعال بد او سرزنش و توبیخ نماید و بفرماید که او را بد بهشت خلد برید به بزرگ دوستی محمد و آل او ، و در بهشت بامن و فرزندان من باشد . و هر کس که مرا و ذریه مرا دشمن دارد فردای قیامت حق تعالی از او سؤال ننماید نه از نیکی و نه از بدی تا او را به آتش جهنم بسوزاند .

و روایت کند یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر از بعض اصحاب از حضرت صادق (ع) که فرمود : جدم محمد مصطفی (ص) فرموده که : زود باشد که من در روز قیامت چهار طایفه و چهار صنف را شفاعت کنم و اگر چه ایشان را مثل گناه همه خلایق دنیا باشد :

اول کسی که از برای ذریه من شمشیر کشد و ایشان را نصرت دهد .
دوم کسی که ذریه مرا در حالت فقر و فاقه بد آنچه در دست او باشد از مال بخشش نماید .
سوم کسی که ذریه مرا به دل و زبان دوست دارد .
چهارم کسی که چون ذریه من مضطر و عاجز و درمانده باشند حاجت ایشان

را بر آورد.

واحمد بن محمد بن ابراهیم الثقفی^۱ از علی بن معلی^۲ از بعض اصحاب از حضرت صادق (ع) روایت کند که روزی در نزد آن حضرت (ع) بودم و عرض کردم که: یا حضرت! مرا نزد شخصی از سادات ذریه پیغمبر (ص) حقی و مالی هست و در دادن آن تعلق می نماید و بمن نمیدهد و بدین جهت با او سخنان درشت گفتم. و الحال از آن پشیمانم حضرت صادق (ع) فرمود که: ذریه [و] آل محمد و سادات را دوست دارید و ایشان را از طلب هائی که دارید بریءالذمه نمایید و ایشان را گرامی دارید، و چون با ایشان مخالطه و آمیزش نمایید یا آنکه خرید و فروش و معامله کنید با ایشان درشتی نکنید و ناسزا مگوئید.

وایضا احمد بن محمد روایت می کند از حسن بن محبوب و از قعقاع بن خراز^۳ التمیمی که گفت: من و پسر عمم به حضرت صادق (ع) حاضر شدیم، پس به خدمت آن حضرت عرض کردم که: من پسر حاجب بن زراره ام که کمان خود را جهت قوم خود مرهون ساخت و بدان وفا نمود. حضرت صادق (ع) فرمود آنچه تو بدان منت می گذاری بر ما به قدر حسب و نسب تو باشد، بدرستی که حق تعالی حضرت محمد (ص) را به کافه خلائق از عرب و عجم فرستاد و بعضی از ایشان را بر اسلام بقتل رسانیدیم، و طایفه ای را باسیری گرفتیم و منت نهادیم بر ایشان، و فرقه ای را حق - سبحانه و تعالی - هدایت فرمود و بما راه نمود و توفیقشان داد تا آنکه ما را بشناسد. تو از کدامین طایفه از این طوایف ثلاثه ای؟ پس راوی گوید که چون

۱- ترجمه کتاب قم (ص ۲۰۶): احمد بن محمد از ابراهیم بن محمد ثقفی.

۲- ترجمه کتاب قم: از هذیل بن حنان از برادر خود.

۳- کذا. در ترجمه کتاب قم (ص ۲۰۷): مزار (شاید: مزار).

ما از خدمت آن حضرت بیرون آمدیم پس رعمم با من گفت که بحق خدای عزوجل که ابو عبدالله بدین سخن که اظهار می نمود همه عرب و عجم را بندگان و آزاد کردگان خود گردانید .

و روایت کند یوسف بن حارث از محمد بن جعفر^۱ و او از رافع و او از حضرت امیر المؤمنین (ع) که فرمود که : حضرت پیغمبر (ص) فرموده که هر کس عترت من و عرب (۱) را دوست ندارد او یکی از سه طایفه خواهد بود یا منافق است یا ولد الزنا یا مادر او در ایام حیض بدو حامله شده بوده ، و در اینکه از این سه بیرون نخواهد بود شکی نیست (۱) .

و روایت کرده سلمه از حسن بن یوسف از صالح بن عقبه از ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) که فرمود : مردمان سه فرقه اند : عرب ، و موالی ، و علج و «موالی» جماعت محبان و دوستان مایند و «علج» جماعتی باشند که از ما تبرا کرده اند و نصب عداوت ما نموده اند .

و مروی است از حضرت رسول (ص) که فرمود «الطالحون لی و الصالحون لله» یعنی دوست دارید طالحون و گناه کاران سادات و ذریه مرا بواسطه خاطر من ، و صلحا و نیکوکاران را بواسطه خاطر الله تعالی .

مطلب پانزدهم

در ذکر جمعی از طالبیه که به قم و نواحی آن آمده ، مقیم و ساکن گشتند:

۱- در ترجمه کتاب قم (ص ۲۰۷) : از محمد بن جعفر احمر و او از اسماعیل بن عباس

و او از زید بن جیره و او از داود بن حصین و او از ابی رافع .

سادات حسنيه :

بدانکه از سادات حسنيه که ايشان را «سادات طباطبا» نيز خوانند (وگويند که وجه ناميدن ايشان به «طباطبا» آن است که جد ايشان را پدرش مخير ساخت ميانۀ قبا و پيراهن که به جهت او هديه آورده بودند و گفت کدام يك از اينها را مي خواهی؟ چون او مخرج قاف نداشت و زبانش شکسته بود، گفت : طباطبا ! يعني : قبا ، قبا . پس باين لقب مشهور شد و مردم او را به «طباطبا» خواندند و بعد از او اولاد او را هم باين لقب مي خوانند . و بعضی گویند که معنی طباطبا به لغت قبطيان ^۱ «سيدات السادات» را گویند ^۲ و بدین جهت او را این لقب گذاشتند . و بعضی دیگر گویند که جد سادات حسنيه به خدمت حضرت امام وقت (ع) حاضر شد امام (ع) به او فرمود «طیباً طیباً» يعني : خوش آمدی خوش آمدی ، پس به کثرت استعمال در آن تخفيف به هم رسيد و «طباطبا» شد ! والله اعلم).

اول کسی که از فرزندان حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب به قم آمد و مقیم شد: ابوهاشم محمد بن علی اذر ع بن عبیدالله بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب بوده . و اذر ع پدر ابوهاشم بوده که بعضی از خلفاء او را بدین ملقب کرده بوده اند بواسطۀ آنکه در کوفه بر طریق نجف اشرف حضرت امیر المؤمنین (ع) شیری خبیث بسیار موی بهم رسیده بوده و مترددین از آن راه را آزار می داده و بعضی را هلاک می کرده و مردم بدین جهت در مشقت بوده اند، و روزی علی بن عبیدالله از کوفه بدین راه بیرون آمده آن شیر را بکشت و پای او را گرفته ، کشید تا آن گاه که به کوفه آورد و بدین سبب او را به اذر ع ملقب ساختند چه عرب شیر بسیار موی را اذر ع

۱- کذا . درست : نبطیان (مقاله محیط طباطبایی در مجله گهر ، ش ۷ سال دوم).

۲- کذا .

خوانند .

و ابو هاشم حسنی را سه پسر بوده : ابو عبدالله احمد ، و ابو علی الحسین ، و ابو-
محمد الحسن . و حسن که به «ابی محمد» مکنی بوده بغداد از «ابو عبدالله احمد» متولد
شده بود و «ابو عبدالله» بعد از «ابو علی الحسین» .

و ابو محمد از دختر «احمد بن علی الشجری» بوجود آمده ، و از دارالمؤمنین
قم رحلت کرده ، به بصره رفت و معزالدوله او را به بصره نقیب گردانید و در آنجا ساکن
بود تا او را وفات در رسید و اولاد و اعقاب او هنوز در بصره هستند .

و دیگران از فرزندان «حسن بن حسن» ساداتی بودند که از اصفهان به نواحی
جی نزول کردند و از آن جا به قم آمدند و ایشان از اولاد عثمان اند^۱ و «ابو الحسن
محمد بن احمد بن طباطبای» شاعر ادیب از ایشان است و فرزندان ایشان بسیارند .

و از فرزندان «زید بن الحسن بن علی» (ع) ساداتی اند که از طبرستان و نواحی
استرآباد به قم آمدند ، و از آن جمله ابو القاسم بود که جد «ابو القاسم رازی» است
و نام او «احمد بن محمد بن جعفر بن عبدالرحمن بن القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن
بن هطلی بن ابی طالب» است . و او از طبرستان آمد و به قم ساکن شد .

و «ابو القاسم احمد بن عیسی بن احمد رازی» حکایت کرده که جد او «ابو القاسم
احمد بن محمد» به بغداد محبوس بوده ، جهت آنکه مال بر ذمت او بود و از آن
حبس و زندان به مکر و خیله استخلاص یافته ، به طبرستان گریخت و به نزدیک
داعی بن^۱ الحسن بن زید که با پدرش در طبرستان می بود آمد به جهت خویشی

۱- ترجمه کتاب قم (ص ۲۰۸) : «از ساداتی که به شهر جی نزول کرده بودند پسر

عمایتند ...» .

۲- در ترجمه کتاب قم (ص ۲۰۹) : «الداعی حسن بن زید» و همین درست است .

که میان ایشان بود، ومدتی در آنجا ماند. تا آن گاه که «داعی بن الحسن» را در وقت قتل سادات علویه بگرفتند. پس ابوالقاسم از طبرستان بیرون آمد و بجانب قم متوجه شد. پس در راه او را حرامیان زدند و آن چه داشت غارت کردند. چون داخل دارالمؤمنین قم گردید اعراب قم با او محبت و مهربانی بیش از پیش نمودند.

چون ابوالقاسم میل عرب به جانب سادات علویه دید در قم ساکن گردید. چون خبر توقف او به حسن بن زید رسید نامه‌ای نوشت به اهل قم که اوی اجازت و اذن من به آنطرف آمده، باید که او را به من فرستید خواه راضی باشد و خواه نباشد. والسلام.

چون اهل قم به مضمون نامه مطلع شدند بر ابوالقاسم عرض نمودند. گفت که اولی آن است که من به جانب ابن عم شتابان کردم. پس عرب قم در مسجد سهل بن الیسع جمع آمدند و باهم گفتند که حقوق این علوی بر ذمت ما ثابت و لازم باشد و ما را حرمت داشتن او واجب، چه التجا بما آورده و دخیل ما شده بود. پس کس فرستادند و ابوالقاسم را از خانه‌ای که در جوار آن مسجد بود و بدان نقل مکان کرده بود طلبیدند. چون او به مسجد درآمد به او گفتند که بر ما لازم بود که قضاء حوائج شما نماییم به آنچه در دست ما و مقدور باشد از نقد و جنس و اسب و استر و شتر و مفرش و غیرها، پس چند سر اسب و استر بازمین و مفرش و چند سرشتر و سایر مایحتاج از نقد و جنس باو بخشیدند و چند نفر از ملازمان خود با او همراه کردند که او را به خدمت حسن بن زید رسانند و از راه محفوظ باشد.

پس چون ابوالقاسم به نزدیک حسن بن زید رسید خوبی و مهربانی و خوش
اعتقادی مردم قم را ، و محبتی که با سادات سکنه دارالمؤمنین قم داشتند با حسن در
میان نهاد . حسن از این معنی بسیار خوش حال و خرم شد و اهل قم را شکر و دعا
گفت . پس ابوالقاسم از حسن بن زید دستوری خواسته ، دیگر باره به قم مراجعت
فرمود و در آن جا ساکن و مقیم و متاهل شد . و بعد از مدتی بازار قم به طبرستان
رفت و در آن جایگاه از او طاهر ، و عباس ، و عیسی ، و جعفر ، و حمزه در وجود آمدند .
و ابوالقاسم مزبور در طبرستان فوت شد .

و طاهر ولد او از طبرستان به قم آمد و ساکن شد و دختر حسن بن حماد
اشعری را خواستگاری کرد و از او : ابوالحسن محمد ، و ابوطالب المحسن ، و ابوالقاسم
علی ، و ابوالعباس احمد در وجود آمدند . پس ابوالعباس احمد بن طاهر از قم به کاشان
رفت و در آن جا ساکن شد و در کاشان از اوسه پسر بهم رسید : ابومنصور احمد ،
و ابوالقاسم علی ، و ابوعلی حمزه .

و ابوالقاسم علی از کاشان به قم آمد و در آنجا مقیم شد و از دختر ابوالقاسم
رازی ، ابوالفضل محمد را بهم رسانید و از خواهر او به کاشان حسن به وجود آمد .
و ابومنصور احمد و ابوعلی حمزه نیز از کاشان به قم آمدند و ساکن شدند . و از
ابومنصور احمد بن محمد دو پسر در قم بهم رسید : یکی « ابوزید المطهر » و
دیگری « ابوالغیاث طاهر » ، و از طاهر پسر بهم رسید و ابوالقاسم علی نام داشت و
او به ری رفت و در آن جا ساکن شد و در آن جا پسر بهم رسانید طاهر نام ، و بعد
از آن به نیشابور رفت .

و عباس بن احمد که از این اولاد بود به طبرستان مقیم شد و در آن جا اولاد

بهم رسانید و الحال نیز ایشان در آنجا هستند . و عیسی بن احمد به ری وطن ساخت و در آن جا دوپسر به هم رسانید : ابوالقاسم احمد رازی ، و ابو محمد الحسن الحسکا . و این پسر دوم « لاقب له » بوده . و ابوالقاسم احمد بن عیسی الرازی از ری به قم آمد و ساکن شد و در قم از او ابوالحسن علی عیسی و چند دختر به هم رسید و برادرش حسکا به ری بماند ، و او را مالی بسیار بوده و بدان تجارت می کرده و در سنه سبعین و ثلاث مائة از خراسان متاعی خریده ، چون به نواحی خوار رسید فوت شد . و جعفر و حمزه به طبرستان مقیم شدند و در آن جا اعقاب دارند .

و جد داعی حسن بن زید^۱ به مدینه والی و حاکم بوده در اواخر ایام دولت بنی امیه و اوایل دولت بنی العباس .

دیگر از سادات حسنی که به قم آمده اند حسن بن محمد است که از ری به قم آمد و ساکن شد و او (یعنی حسن) به ششدهی ملقب بوده ، و الحال اعقاب او به قم هستند .

سادات حسینیہ:

اول کسی که از ایشان به قم آمد و در این بلده مقیم شد « سید ابوالحسن^۲ بن الحسن بن الحسین بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق - ع » بود . و چون ابوالحسن به قم آمد و در اینجا متوطن شد ، او را پسری به هم رسید و او را ابوالحسن علی نام نهاد . و از علی بن الحسن ، ابو عبدالله الحسین در وجود آمد .

و جمعی از مشایخ قم روایت کرده اند که ابوالحسن مذکور آشکارا شرب خمر کردی . و روزی قصد خانه احمد بن اسحاق اشعری نمود بسبب حاجتی که او را بود

۱- اصل : « داعی بن حسن بن زید » .

۲- اصل : « ابوالحسن » و همچنین در موارد بعد .

واحمد بن اسحاق در قم وکیل موقوفات و حقوق حضرت امام حسن عسکری (ع) بود که هر ساله آنرا از شیعیان گرفته، به خدمت حضرت می‌برد. پس چون ابوالحسن نزدیک خانه احمد بن اسحاق شد او را باز ندادند و از صحبت اسحاق ممنوع گردیده، ملول و غمگین مراجعت به منزل خود نمود.

بعد از چندی احمد بن اسحاق قصد طواف کعبه کرده، اول به سرمن رأی رفت که زیارت حضرت امام حسن عسکری (ع) کرده، از آن جا به کعبه رود. پس چون به در خانه حضرت امام (ع) رفت و اجازت دخول خواست، باریافت و ممنوع شد. پس احمد بن اسحاق در ماند و ندانست که سبب بی توجهی امام چیست. پس سر بر آستان آن حضرت گذاشته، بسیار گریست و گفت: ای نور دیدهٔ هردو عالم وای بر گزیدهٔ اولاد آدم، چه بی ادبی از بنده صادر شده که مرا به حضرت خود بار نمی‌دهی؟ پس حضرت امام او را اجازت داده، در آمد. آن حضرت فرمود که ای احمد! یاد داری که فرزند زاده^۱ من ابوالحسن را در قم به خانهٔ خود بار ندادی؟ پس احمد بگریست و سوگند یاد کرد که من او را منع نکردم مگر جهت آنکه ترك شرب خمر نماید و توبه کند. حضرت امام فرمود که: ای احمد! راست گفتی ولیکن باید که حق سادات علویه شناسی، و ایشان را حرمت داری در هر حال که باشد و به نظر حقارت در ایشان تنگری که بزه و گرفتار خواهی شد^۲.

۱- کذا در اصل و در ترجمه کتاب قم (ص ۲۱۲). لیکن در بحار الانوار (۵۰: ۳۲۴) به نقل از ترجمه کتاب قم «پسر عم ما» آمده که گویا نصیح قیاسی است و هیچ لزومی ندارد زیرا ضمیر «ما» در جمله «فرزند زاده ما» (که در متن این کتاب به غلط «فرزند زاده من» نقل شده) اهل بیت و خاندان پیامبر است نه خصوص شخص امام علیه التحیه والسلام.

۲- کذا. در ترجمه کتاب قم (ص ۲۱۲): «که بزه مند شوی و گرفتار آیی».

پس چون احمد به قم مراجعت نمود سید ابوالحسن با جمعی بسیار از اهل قم به دیدن او رفتند. چون نظر احمد بر سید ابوالحسن آمد از جای خود برخاسته، پیش او دوید و بسیار اعزاز کرده و در صدر مجلس نشاند. سید ابوالحسن این حالت از احمد غریب دید و گفت: در این مدت هرگز چنین لطف درباره من نمی کردی، الحال چون است که بامن این مقدار توقیر و تعظیم مرعی می داری؟. احمد قصه رفتن به خدمت حضرت و ماجرا نقل کرد.

چون سید ابوالحسن این حکایت بشنید بگریست و گفت: توبه کردم و بدرگاه خدای تعالی رجوع نمودم، و پشیمان شدم از افعالی که از روی جهل و نادانی مباشر آن می شدم. و از آن مجلس برخاسته، به خانه خود رفت و خم های شراب و اسباب شراب نوشی همه را درهم شکست و همه اوقات در مسجد معتکف شد تا آنگاه که او را وفات در رسید. رحمه الله علیه.

و ابوالحسن مذکور را به «مقبره بابلان» دفن کردند و قبر او به قبر حضرت فاطمه بنت موسی نزدیک است از آن جانب که مردم شهر به زیارت آن حضرت می روند^۱.

دیگر از جمله سادات حسینی که به قم آمدند از فرزندان موسی بن جعفر (ع) حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر (ع) است.

حکایت حضرت فاطمه و آمدن او به قم آن است که: چون حضرت امام رضا (ع) از مدینه مشرفه به استدعاء مأمون به جهت عقد بیعت ولایت عهد بواسطه آن حضرت (ع) بیرون آمد در سنه مائین من الهجرة، و به طرف خراسان و مرو رحلت

۱- کذا. در ترجمه کتاب قم (ص ۲۱۳): «از این جانب که از شهری بدان آیند چون

به زیارت فاطمه علیها السلام می روند».

فرمود ، همشیره آن حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر (ع) در سنه احدی و مائین به طلب برادر از عقب او بیرون آمد و چون به قصبه ساوه رسید بیمار شد پس پرسید که از این جا به بلده قم چه مقدار مسافت ، و میانه من و شهر قم چند فرسخ باشد ؟ عرض کردند که ده فرسخ است . خادم خود را بفرمود تا او را به قم رساند . خادم او را به فرموده آن حضرت به قم آورد و در خانه موسی بن خزرج بن سعد اشعری فرود آورد و بدانجا نزول فرمود .

و روایت صحیحہ در آمدن آن حضرت به دارالمؤمنین قم آن است که چون خبر آمدن حضرت معصومه (ع) به قم به آل سعد (یعنی سعد اشعری) و یارانش رسید همه باهم اتفاق کردند که استقبال حضرت ستی فاطمه (ع) نمایند و از او درخواست واستدعا نمایند که در قم بماند . از میان آن جماعت موسی بن خزرج بن سعد اشعری سبقت گرفته ، تنها در آن شب بیرون آمد که به ملازمت آن حضرت مشرف شود . پس به ملازمت او رسیده ، زمام ناقه آن حضرت گرفته به جانب شهر قم کشید و او را به شهر آورد و در خانه خود جا داد . آن حضرت هفده روز در حیات بود و چون او را وفات در رسید موسی بن خزرج بعد از تغسیل و تکفین آن حضرت را در زمینی که به باغ بابلان مشهور بود و الحال روضه مقدسه آن حضرت است دفن کرده ، و بر سر تربت او از بوریا سایه ساخت . تا آن که زینب دختر حضرت امام محمد تقی (ع) وارد قم شد و قبہ بر سر تربت آن حضرت بنا نهاد .

و روایت کرده حسین بن علی بن حسین بن علی بن بابویه از محمد بن حسین بن احمد بن الولید که چون حضرت معصومه (ع) را وفات رسید ، و بعد از تغسیل و تکفین او را به باغ بابلان که مقبره آن حضرت است بر کنار سردابی که از برای آن حضرت ساخته بودند حاضر ساختند ، آل سعد بایک دیگر خلاف و منازعه کردند

در باب آن که سزاوارتر است که در سرداب رود و آن حضرت را دفن کند . پس از آن همه آراء بر این متفق شد که خادمی بغایت پیر که از آن یکی از آن جماعت بوده و نام او قادر بود او را مقرر دارند تا حضرت سنی فاطمه [را] در سرداب گذارد . پس شخصی را به طلب او فرستادند .

پس در این هنگام آن جماعت دیدند که از يك جانب رمله^۱ * دوسوار پیدا شدند دهن بسته ، و روی به این مردم نهادند و چون نزدیک جنازه رسیدند از اسب ها فرو ریز آمدند و بر نعش آن حضرت نماز گذاردند و در سرداب رفتند و حضرت معصومه (ع) را دفن کردند . پس از آن از قبر بیرون آمدند و بر اسب ها نشستند ، از يك جانب به در رفتند و هیچ کس را معلوم نشد که ایشان چه کسان بودند .

و محرابی که حضرت سنی فاطمه (ع) در حجره ای از خانه و سرای «موسی بن خزر ج بن سعد اشعری» به آن نماز گزارده است تا حال ظاهر است و محل طواف شیعیان قم است . و به فارسی این محل را «مسجد سیتی» می گویند یعنی مسجد حضرت معصومه . و در آن خانه که حضرت می بوده و الحال مسجد شده تنور نان پزی هست ** که قمیان زیارت می کنند و می گویند که حضرت خود بدست مبارك در آن نان بسته .

چون پس از وفات حضرت معصومه (ع) ام محمد دختر «موسی الرضوی» فوت شد او را هم در جنب قبر فاطمه دفن کردند و پس از او خواهر او میمونه را هم در آن جا دفن کردند و قبه ای بر سر تربت ایشان نهادند - متصل به قبه حضرت معصومه -

۱* «رملة» ریگستان است و ظاهراً اینجا مراد رودخانه باشد (منه) .

۲- کذا = سنی (منسوب به : سنی فاطمه) .

که داخل طواف گاه شد و الحال در آن موضع قبر سایر مسلمانان هم بسیار شده .

سادات رضویه :

دیگر از جمله سادات حسینه ، از نسل حضرت امام رضا (ع) سادات رضویه می باشند که از ایشان اول کسی که به دارالمؤمنین قم مقیم شد اولاد واعقاب موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا (ع) بود که او را موسی مبرقع خوانند .
وحسن بن محمد صاحب تاریخ قم ذکر نموده و گفته که : اول کسی که از سادات رضویه از کوفه به قم آمد ابو جعفر محمد بن موسی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر (ع) بود . او در سنه ست و خمسين و مائین از کوفه به قم آمد و مقیم شد و پیوسته برقع بر روی خود انداختی . تا آنگاه که اعراب قم به او پیغام فرستادند که تو را از مجاورت و همسایگی ما بیرون باید رفت . پس ابو جعفر از قم به کاشان رفت . و چون به کاشان رسید احمد بن [عبدال] مزیز بن دلف العجلی او را اعزاز و اکرام کرد و در کاشان نگاه داشت .

پس چون «ابوالصدیم الحسین بن علی بن آدم» یکی دیگر از رؤساء عرب بعد از بیرون رفتن او از قم ، از سفری که رفته بودند مراجعت کردند او را ندیدند و وجه خروج او را پرسیدند و اهل قم را بر اخراج او توبیخ نمودند و رؤساء عرب را به طلب او فرستادند تا به التماس بسیار او را از کاشان باز به قم آوردند و از مال خود بجهت او خانه خریدند ، و چند سهم از قریه هنبیر و اندریقان و کارجه را از ورثه «مزا حم بن علی الاشعری» خریدند و بدو بخشیدند تا نان خانه او باشد ، و بیست هزار درهم در میانه خود توجیه کرده ، باو دادند .

و نقل است که چون محمد بن موسی از کوفه به دارالمؤمنین قم آمد خواهرانش

زینب، و ام محمد و میمونه در طلب برادر به قم آمدند و بعد از ایشان بریهه دختر موسی بیامد و این هر چهار در قم فوت شدند. و سه دختر اول که زینب و ام محمد و میمونه باشند به مقبره بابلان آن جا که قبر حضرت فاطمه بنت موسی (ع) است مدفون اند.

و محمد بن موسی خودش در شب چهارشنبه بیست و یکم شهر ربیع الثانی سنه ست و تسعین و مائتین در قم فوت گردید و او را در خانه ای که به جهت اوقیان خریده بودند دفن کردند. و الحال قمیان در آن خانه زیارت او میکنند و به مقبره موسی مبرقع، معروف است. پیش از او معمول نبود که در قم کسی را در خانه او دفن کنند و چون او را در خانه او دفن کردند بعد از آن جمعی دیگر هم از قمیان در خانه های خود مدفون شدند. و الیوم این در قم متعارف است.

و بریهه همشیره آخرین او بعد از او فوت شد و او را هم در آن خانه به جنب برادرش دفن کردند. و بعد از فوت محمد بن موسی پسران عم او یحیی و ابراهیم و لدان جعفر کذاب از کوفه به قم آمدند که میراث بگیرند، و ابراهیم دیگر باره از قم بیرون رفت و نماند، و یحیی صوفی به قم اقامت کرد و به «میدان زکریا بن آدم» به قرب مشهد حمزه بن موسی وطن و مقام گرفت و «شهر بانویه» بنت «امین الدین ابوالقاسم بن مرزبان بن مقاتل» را خواستگاری کرد و از او ابو جعفر فخر العراقی دوستیه به وجود آمدند و معروف به صوفیه بودند. و اولاد و اعقاب ایشان از تواریخ معلوم نمی شود که چند نفر و کیان بوده اند.

و بعد از این ها ابوعلی محمد بن احمد بن موسی بن محمد بن علی الرضا (ع) از کوفه به قم آمد با بعضی از دخترانش: فاطمه، و ام سلمه. و چون ابوعلی به قم آمد

اعراب دراکر اہواز از او مبالغہ تمام کردند . و ابوعلی مذکور مردی فاضل و بغایت
 پرہیز کار و خوش معاوہ بود ، و در قم از ابوعلی مذکور بریہ و ام کلثوم و ابو عبد اللہ
 احمد بوجود آمدند ، و ابوعلی خودش در روز یک شنبہ سیم شہر ربیع الاول سنہ خمس
 عشر و ثلاثمائة در قم فوت ، و بہ مقبرہ محمد بن موسی مبرقع مدفون شد . و فرزندان
 کوفہ و قم او کہ بعد از او در قم فوت شدند : ابو عبد اللہ احمد و فاطمہ و ام کلثوم و
 بریہ بودند .

و بعد از وفات او ابوعلی خواہرش ام حبیب از کوفہ بہ قم آمد و با اولاد برادرش
 می بود . و اہم در قم فوت شد . و مجموع این ہا در مقبرہ محمد بن موسی المبرقع
 مدفونند .

و ابو عبد اللہ پسر ابوعلی مزبور مردی با ہمت و بدل نزدیک و فاضل بودہ ،
 و نقابت سادات علویہ بعد از فوت «ابو القاسم علوی نقیب» بدو مفوض بودہ ، و ہمیشہ
 در قم پیشوا و مکرم بودہ ، و در سنہ ثمان و خمسين و ثلاثمائة فوت شد . و مدت عمرش
 چہل و شش سال بودہ .

و از ابو عبد اللہ مذکور چہار پسر : ابوعلی محمد و ابو الحسن موسی و ابو القاسم
 علی و ابو محمد الحسن و چہار دختر بہم رسید . و از پسر اول ابو عبد اللہ کہ «ابوعلی»
 باشد «ام سلمہ» بہم رسید و مجموع این ہا سوای «ابوعلی» در قم فوت شدند و بہ
 مقبرہ موسی بن مدفون گردیدند . و «ابوعلی» آن چہ خود داشت و آن چہ بہ
 میراث از این اقوام بہ او رسیدہ بود در قم بہ اسراف و ہرزہ خرجی تلف نمود و املاک
 را فروخت . و بعد از آن چون روی ماندن قم نداشت بہ خراسان رفت ، و مردم
 آن جا او را گرمی و مہربانی نمودند و در آن جا متوطن گردید . و گویند کہ او را
 جمعی در آن جا مخفی بہ قتل رسانیدند و بعضی گویند کہ بہ اجل موعود فوت شد و

آن جامدفون گردید .

و به روایت اصح «ابوالقاسم» نیز به خراسان رفته در آن جا ساکن شد و دو پسر و یک دختر در آن جا بهم رسانید . و الحال سادات رضویه مشهد مقدس اکثر از نسل ویند و بدین نسبت سادات مشهد و قم باهم خویشند .

و «ابوالحسین موسی» تنها در قم بماند و باقمیان بر وجه احسن سلوک می کرد و همگی با او محبت می کردند و به صحبت او مایل بودند و مؤیدالدوله و فخرالدوله با او مهربان شدند و بعضی از خراج بدو بخشیدند . پس در سنه سبعین و ثلاث مائه به طواف مکه معظمه رفت و در وقت مراجعت در مدینه مشرفه به بنی اعیان خود عطایا و خلائع و هدایا داد . پس باز به جانب قم رحلت نمود و در سنه احدى و سبعین و ثلاث مائه به قم رسید و مردم قم به قدوم او شادی نمودند و کوچه ها و محله ها را زینت ها و آئین ها بستند ، و صاحب بن عباد بدو نامه نوشت و او را به معاودت از حج و رسیدن به خانه خود تهنیت فرمود .

و ابوالحسین مذکور مردی فاضل و متواضع بوده ، و در عتقوان شباب و حدائق سن نقابت سادات علویه به قم و نواحی آن بدو مفوض بوده ، و قسمت و ظایف و مرسومات سادات آبه و قم و کاشان و خورزن مجموع بدست و اختیار او بوده . و عدد سادات مزبوره در آن زمان از مردان و طفلان سیصد و سی و یک نفر بوده و وظیفه هر یک از آنها در هر ماهی سی من نان و ده درم نقره بوده . و هر یک که فوت می شده نام او را از کتاب مرسومات محو می کرده اند و نام طفلی که متولد می شده به جای آن ثبت می نموده اند .

و ابوالحسین مذکور را از ام الولد پسری بوده نام او «ابو جعفر محمد» و دختری از ام ولد دیگر . و «ابو جعفر محمد بن ابوالحسین» دختر «علی بن محمد

بن عمید را خواستگاری نمود و در سنہ اربع و سبعین و ثلاثمائة زفاف واقع شد . و «ابوالحسن» به زیارت جد خود امام رضا (ع) به خراسان رفت در سنہ خمس و سبعین و ثلاثمائة . و برادر ابوالحسن «ابومحمدالحسن بن احمد» مردی فاضل و متأدب بوده ، و او را در سنہ اثنا و سبعین^۱ وظیفہ تعیین کردند .

بدان کہ در آن زمان چنان مقرر بودہ کہ سادات رضویہ دختران خود را بہ شوہر نمی دادند ، زیرا کہ کسی کہ ہمسر و کفوایشان باشند نمی یافتند . و حضرت موسی بن جعفر را بیست و یک دختر بودہ و از این جهت هیچ یک از آنها را بہ شوہر ندادہ بودہ . تا آن کہ این معنی در میان دختران ایشان عرف و عادت شد و حضرت امام محمد تقی (ع) در شہر مدینہ دہ قریہ وقف کردہ است بر دختران و خواہران خود کہ شوہر نکرده بودند و از محصول و منافع آن دیہہا آن چہ حصہ و نصیب بنات سادات رضویہ کہ بہ قم ساکن بودند می شد از مدینہ جهت ایشان می آوردند .

سادات موسویہ :

دیگر از جملہ سادات علویہ سادات موسویہ اند کہ از اولاد و اعقاب «ابراہیم بن حضرت موسی بن جعفر» (ع) باشند .

اول «ابو عبد اللہ اسحاق بن ابراہیم بن موسی بن جعفر» (ع) است کہ بہ قم آمد و می خواست کہ بہ خراسان یا بہ طبرستان رود ، علی بن عبد اللہ [ما] جیلویہ اشعری و جمعی دیگر از عرب قم گفتند کہ بدین شہر مقام کن ، و او را اعزاز و اکرام بسیاری نمودند . پس ابو عبد اللہ اسحاق بہ قم ایستاد و کد خدا شد . و از او : ابو علی احمد و ابو احمد موسی ، و حسن بوجود آمدند .

۱- ترجمہ کتاب قم (ص ۲۲۱) : «اثنتین و سبعین و ثلاثمائة» .

وابوعلی از قم به آبه رفت و در آن جا از آل طلحه دختری خواستگاری کرد و از او چند فرزند بهم رسانید . و مدتی در آبه مقیم بود و از آن جا دیگر باره به قم آمد و در آن جاپسری دیگر ابو عبدالله الحسین بهم رسانید . و ابو عبدالله مزبور بزرگ شد و جوانی بود بس عاقل و دانا ، و دختر «ابو القاسم حمزة بن علی» را خواست و از او : ابو الحسن علی ، و حمزه ، و ابو الفضل محمد ، و ابو محمد الحسین ، و چهار دختر آورد و از «ابو محمد» : اسحاق در وجود آمد و يك دختر .

سادات عزیزیه و محسنیه :

و دیگر در دار المؤمنین قم جمعی از سادات که از فرزندان حضرت امام جعفر صادق (ع) و از فرزندان حضرت امام رضا (ع) بوده اند^۱ و ایشان را به اعتبار پدران و اجداد ، سادات عزیزیه و محسنیه می خوانده اند . و گویند که حسین بن علی الرضا (ع) به قم آمد و مقیم شد و دختر شاهین اشعری را خواست و از او محمد ، و علی ، و عبدالله ، و محسن بهم رسانید ، و از زن دیگر طاهر ، و جعفر که «لا عقب له» بوده اند بهم رسانید . و محمد بن الحسین از جمله این فرزندان به آبه رفت و مدتی آن جا بود و از آن جابه ری رفت و در آن جافوت شد . و الحال جمعی از اولاد او در قزوین هستند . و هم از ایشان علی بن الحسین پیش احمد عبدالعزیز رفت و او ، او را بر بعضی از عساکر خود امیر گردانید . و الحال از اولاد او در قم هستند .

و از آن جمله «عبدالله [بن] الحسین» به قم ماند و از او محمد عزیزی بوجود آمد ، و مادر او فاطمه بنت قاسم بن احمد بن علی جعفر است ، خواهر ابو الحسن که به مقبره مالون مدفون است و او را آن جا زیارت می کنند . پس «محمد عزیزی»

۱- این بخش با ترجمه کتاب قم (ص ۲۲۲-۲۲۳) جدایی هایی دارد که باید مورد

بررسی قرار گیرد .

از قم به طرف بغداد رفت و او را به نهر وان گشتند و تابوت او را به قم آوردند و به قرب مسجد رضائیه دفن کردند .

و از محمد بن عبدالله ، ابوالحسن علی در وجود آمد .

و محسن بن الحسین که از آن جمله بود به قم مقیم شد و از او ابو محمد الحسن و ابو عبدالله الحسین و یک دختر بوجود آمد و از اولاد و اعقاب ایشان جمعی در موصل و بغداد میباشند .

و جد ایشان محمد بن جعفر که ملقب به دیباج بوده در سنه ماتین هجریه به نواحی مدینه خروج کرد و بر آن ناحیه غلبه نمود و مأمون رجاء بن ضحاک را بدو فرستاد تا امان نامه ای قبول کرد و با او به مرو به خدمت مأمون رسید و با او به عهد وفا نمود و او را کرامی داشت . و محمد بن جعفر مذکور همه اوقات با مأمون بود تا آن گاه که به جرجان فوت شد در وقتی که مأمون به عراق متوجه شده بود در سنه ثلاث و ماتین . و مأمون بر او نماز کرد و او را دفن نمود و الحال او را به جرجان زیارت می کنند . و ابوالقاسم اسماعیل بن عباد بر سر تربت او عمارتی بنا کرده در سنه اربع و سبعین و ثلاثمائة .

سادات عریضیه :

دیگر از جمله فرزندان علی بن جعفر (ع) و فرزندان محمد بن جعفر صادق (ع)

سادات عریضیه اند :

مرروی است که حسن بن علی بن محمد بن علی بن جعفر صادق (ع) از مدینه به قم آمد و پسر او «علی» با او بود و از علی بن الحسن : ابوالفضل حسین ، و ابوالحسن عیسی ، و ابو جعفر محمد ، و ابوالقاسم حمزه ، و ابوعلی احمد در وجود آمدند . پس ابوالفضل حسین بن علی که جوانی بود بسیار زاهد و پرهیزگار ، از او «ابوالحسن

علی، که در خراسان فوت شد و «ابوالعباس احمد» که «لا عقب له» بود، و دو دختر به وجود آمدند.

و برادرش ابوالحسین عیسی مردی بود پارسا و کدخدا نشد^۱ و از او فرزندی بهم نرسید. و محمد و حمزه و احمد به جانب بغداد و فارس رفتند و در آن جاها وطن گرفتند و اولاد و اعقاب ایشان بالفعل آن جا هستند.

و گویند که حسین بن عیسی در خدمت حضرت امام رضا (ع) به قم آمد^۲.

و مخفی نماید که عریض دیهی است از دیه‌های مدینه، به يك فرسخی آن. و آن قریه ملک حضرت امام محمد باقر (ع) بوده است و بعد از او به حضرت صادق (ع) رسید و بعد از او به حضرت امام موسی (ع) و آن حضرت چون چندی در آن قریه ساکن بودند فرزندان او را بدان سبب «عریضه» می خوانند^۳.

و دیگر از سادات عریضه از فرزندان علی بن محمد بن جعفر، علی بن حسین بن عیسی بن محمد بن جعفر است که ازری به قم آمده و برادرش حسین بن علی بهری ماند و از او در آن جا «علی» در وجود آمد و چون «علی» بزرگ شد به قم آمد و در آن جا از او ابو عبد الله الحسین العریضی به وجود آمد و از دختر ابوالحسن احمد بن

۱- یعنی ازدواج ننمود، یا به تعبیر مترجم کتاب قم (ص ۲۲۴): «به زن نرسید».

۲- کذا. در ترجمه کتاب قم (ص ۲۲۴): «حسین بن عیسی در صحبت ابو علی بن الرضا (ابو علی محمد بن احمد بن موسی مبرقع) به قم آمد».

۳- کذا. در ترجمه کتاب قم (ص ۲۲۴): «وصادق علیه السلام این دیه را وصیت کرد در حق پسرش علی، و او در وقت وفات صادق دوساله بوده است و چون بزرگ شد بدان دیه آمد و ساکن گشت و فرزندان او را «عریضه» بدین سبب می خوانند».

[علی] علوی سه پسر بهم رسانید: محمد، و حسن که معروف است به حسنویه، و ابوالحسن علی.

و دیگر از فرزندان احمد بن علی بن جعفر، ابوعبدالله الحسین بن احمد بن علی بن جعفر به قم آمد و در آن جا فوت شد و او را به قم يك پسر بوده است نام او ابوعلی الشعرانی^۱. و او به بغداد رفته و در آن جا ساکن شد و اولاد او آن جا هستند، و مقام جد ایشان: احمد بن علی بن جعفر در قریه‌ای بوده از قرای مدینه که نام آن جندع بوده، و از این جهت فرزندان ایشان را جندوعیه نیز خوانند.

دیگر از اولاد احمد بن علی بن جعفر (ع): ابوالحسن احمد بن القاسم بن احمد بن علی بن جعفر (ع) است. و بعضی گویند که احمد به قم نیامده و پدرش آمده و در این خلاف است. و گویند که احمد بن القاسم مقعد و عنین بوده و آبله در چشمش پیدا شد و بدان سبب هر دو چشمش ضایع شد، و او را در قم وفات رسید و به مقبره قدیمه مالون مدفون شده و شیعیان قم به زیارت او میروند. و از جمعی معمر بن اهل قم مسموع شد که هر گاه در زمان قدیم شخصی را علتی کهنه می‌شده یا آنکه در عضوی از اعضای او دردی و زحمتی پیدای شده به قصد استشفای زیارت قبر او می‌رفته و شفا می‌یافته.

و دیگر از فرزندان عبدالله بن علی بن حسین [بن] علی بن ابی طالب (ع) که به قم آمده‌اند: محمد بن عبدالله بن علی بن الحسین بوده، و او فقیه و عالم بوده و از او به قم ابوالحسن علی در وجود آمد و از علی بن محمد: ابوالحسن محمد المعروف بالکوکبی، و ابو محمد الحسن در وجود آمدند. و ابوالحسن کوکبی به بغداد رفت و ممزالدوله او را والی بصره گردانید و مقدم و صاحب مرتبه ویشوا شد، و

۱- اصل: «الشعرانی».

بعد از آن او را به عراق ازین جهت مصادره واقع شد و بعد از آن معزالدوله به بغداد او را نقیب سادات علویه گردانید و همیشه نقیب ویشوا بود تا او را وفات رسید .

سادات حمزیه :

دیگر از فرزندان محمد بن عبدالله بن علی بن الحسین (ع) که به قم آمدند سادات حمزیه بودند .

گویند که «حمزه بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین» (ع) برادر ابوجعفر محمد بن احمد از ناحیه طبرستان به قم آمد ، پس از قتل حسن بن زید برادرش را حسین بن احمد کوکبی^۱ . وهر دو پسرش «ابوجعفر محمد» و «ابوالحسن علی بن حمزه» با او در بلده قم بودند و بزبان طبری با هم گفتگو می کردند . و چون حمزه به قم آمده ، در قم ساکن شد در آن جا وجه معاشی اکتساب نمود ، و چون فوت شد او را به مقبره بابلان مدفون ساختند .

وپسرش «ابوجعفر» بعد از فوت پدر نقیب شد و چند مزرعه پیدا کرد و پل وادی واشجان را بست و رباطی آن جا به گچ و آجر ساخت . و در قم از او «ابوالقاسم» و «ابومحمد الحسن» بوجود آمدند . و ابوجعفر در قم فوت شد و به مقبره بابلان مدفون شد آن جا که مشهد او است .

وپسرش ابوالقاسم جوانی بود عاقل ورشید ، و سوای املاکی که از پدر به او رسیده بود خود هم ملک بسیار تحصیل نمود و مقدم سادات شد و نقابت علویه بعد از

۱- کذا . در ترجمه کتاب قم (ص ۲۲۶): «چنین گویند که حمزه بن احمد برادرابی-

جعفر محمد بن احمد مذکور از ناحیه طبرستان به قم آمد پس از کشتن حسن بن زید برادرش

را حسین بن احمد کوکبی ..» .

عم او «علی بن حمزه» بدو مفوض شد . و از جاریه تر کیه در سنه ثلاث و اربعین و ثلاث مائة «ابوالفضل محمد» از او بهم رسید .

و ابوالقاسم در ماه شوال سنه خمس و اربعین و ثلاثمائة به کعبه معظمه رفت و مع الدوله و سادات عرب و حجاز او را گرامی داشتند ، و در شهر ربیع الثانی سنه ست و اربعین و ثلاثمائة به قم مراجعت نمود ، و همه عمر مقدم و پیشوا بود ، تا آنکه در سلخ شعبان المعظم سنه سبع و اربعین و ثلاثمائة او را وفات رسید و در قبه متصله به قبر پدرش دفن گردید . و چون ابوالفضل بعد از پدر کدخدا شد^۱ از دختر ابوالحسن علی بن احمد الموسوی چند پسر و یک دختر بهم رسانید .

و «ابو محمد الحسن بن حمزه» مردی گوشه نشین و کم حرف و قانع بوده و از دختر عم خود علی بن حمزه سه پسر آورد و ایشان «لا عقب لهم» در قم فوت شدند . و بعد از آن سه پسر که فوت شدند . باز از دختر عمش پسری «ابوالقاسم علی» و دو دختر بهم رسانید ، و از کنیز کی سیاه «ابو محمد الحسن» و از جاریه دیگر «ابوعلی محمد» بهم رسانیده بود !

اما علی بن حمزه در بلده قم ضیاع بدست آورده و مقدم و پیشوا بوده و نقابت سادات علویه بعد از «ابوعلی احمد بن علی الشجری» که جد حضرات سادات واعظ است بدو مفوض بوده ، و به روایتی شغل نقابت از برادرش «محمد بن حمزه» بدو رسیده ، زیرا که پسر برادرش «ابوالقاسم علی بن محمد» در وقت فوت پدر کودک بود . و از علی بن حمزه : ابوعلی احمد و ابو جعفر محمد و ابو عبدالله الحسین و ابو محمد الحسن العزیزی و چند دختر بوجود آمدند .

و دیگر از فرزندان حسین بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن

۱- ازدواج نمود .

علی بن عبدالله بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) که به بلده قم آمده ، ساکن شدند : حمزه بن عبدالله بن حسین الکوکی ، بوده که ازری به قم آمد ، و در آنجا چهار پسر از او در وجود آمدند : ابو عبدالله الحسین و ابو محمد الحسن و ابو الفضل محمد و ابو طالب المحسن .

و دیگر از جمله فرزندان حضرت امام زین العابدین (ع) : حسن بن علی بن حسن بن علی بن الحسین (ع) از حجاز به دارالمؤمنین قم آمد .

و برادر او ابو الحسن علی العالم رئیس الفصیح الشجاع به دینور رفته در آنجا ساکن و متوطن گردید ، وجد سادات اشراف دینور است و الحال از اولاد او در آن نواحی هستند .

و مروی است که ابو الفضل الحسین بن الحسن در بلده قم دو پسر بهم رسانید که یکی از آن ها محمد نام داشت و از محمد بن الحسین : احمد در وجود آمد و او در قم وفات یافت و در مقبره ای که در درب علی بن الحسن العلوی المریضی به قرب نهر سعد است مدفون آمده ، و الحال آن درب معروف است به درب بریه بنت ابی علی بن الرضا .

دیگر از جمله فرزندان «عبدالله بن الحسن الافطس» که از بصره به بلده قم آمدند و در آن جا ساکن شدند «عبدالله بن عباس بن عبدالله بن الحسن الافطس» بوده . و برادر او «حسن بن عباس» نیز بعد از او به بلده قم آمده ، در آن جا مقیم شد . و در قم از او «ابو الفضل عباس» و «ابو عبدالله الحسین الملقب بالایض» و سه دختر در وجود آمدند .

و گویند که روزی عباس بن عمر و الغنوی [امیر قم از جانب] خلیفه ، بدیدن عبدالله آمده . عبدالله جهت او تعظیم نمود و بر نخاست ، و هر دو پای خود را دراز کرد

وباوی گفت که : یا امیر ! مرا معذور بدارید که من کوفت پای دارم و پای خود را به خود نتوانم کشید . پس چون عباس از خانه او بیرون آمد با اصحاب خود گفت که : در مدت العمر هیچ سلطانی مرا چنین خفیف نگردانید که این مرد . و از عباس بن عبدالله «ابوعلی» در وجود آمد و «ابوعبدالله الایض بن الحسین بن عبدالله» به ری رفته ، در آن جا ساکن شد و الحال از اولاد او در آنجا هستند . و از حسن بن عباس «ابوالفضل محمد» در وجود آمد و در بلده قم وفات یافت .

دیگر از فرزندان^۱ * «عمر بن الحسن بن علی بن علی» که به بلده قم آمدند «محمد بن علی بن محمد بن علی بن عمر بن الحسن بن علی بن علی» بود و از محمد بن علی : «ابوالحسن احمد» و «ابوعبدالله الحسین» در وجود آمدند و مادر ایشان دختر «حسن بن علی بن عمر» بوده .

و ابوالحسن در بلده قم بوجه معاشی که از حاصل املاک مکتسبی خود داشته اقتضای کرده . و از ابوعبدالله : ابوالقاسم و از ابوالقاسم : علی در وجود آمدند . و از علی بن ابوالقاسم : «ابوالفضل محمد» و «ابوسهل» در وجود آمدند . و «ابوعبدالله الحسین» از بلده قم به بغداد رفته ، در آن جا مقیم شد . و در سنه اربع و سبعین و ثلاثمائة در بغداد وفات یافت . و «ابوالحسن بن محمد» در سنه خمس و سبعین و ثلاثمائة در بلده قم فوت گردید .

دیگر از جمله ساداتی که به بلده قم آمدند از فرزندان عمر بن الحسن^۲ * از جانب اصفهان - از بنی اعمام ساداتی که الحال در دار السلطنه اصفهان به «سادات

۱ * و هذا عمر بن حسن الافطس بن علی الاصغر بن سید العابدین (ع) و هو من

اجدادی (منه) .

۲ * حسن مذکور حسن افطس باشد که از اجداد فقیر است (منه) .

حسینیّه، و«تقبا» مشهورند و در محلی خاص معروف به «محلّه حسینیّه» می باشند -
 به روایت «علی بن موسی اوسته»، «حسین بن علی بن عمر بن الحسن بن علی بن
 علی»^۱ * بوده. و در بلدة کریمه قم از او «ابوطالب المحسن» و «ابو محمد الحسن»
 و «ابو الحسن علی البرطلة»^۲ * در وجود آمدند و دو دختر دیگر.

و چون ابو الحسن علی الملقب بالبرطلة که مذکور شد - به موجب شجره
 نامه^{***} منقوله از کتاب «بیان الانساب» ابوالفیث احمد بن محمد بن عیسی الحسینی
 النسابة و مبسوط شیخ فخر الدین و سر النسب ابونصر بخاری و دیوان النسب و عنوان
 الحساب امیر عبدالقادر نسابة و بحر المحيط سید رضی الدین محمد قیب و «مده الطالب
 جمال الدین احمد بن غنیه»^۲ الحسنی که به خط و مهر علی بن عبدالحسن الحسینی
 النسابة و سر کشیک روضه مقدسه حسینیّه، و شیخ الجلیل شیخ احمد نسابة و خادم
 مدینه مشرفه، و شیخ نورالدین محمد نسابة و محمد بن معتبه الحسینی و غیرهم مزین
 گردیده و نزد اولاد ضبط است - جد این سلسله است مناسب نمود که ذکر سلسله
 نسب خود و اسامی اجداد و آباء کرام در این موضوع بشود. و سلسله نسب این فقیر
 بر این وجه باشد که مذکور می گردد:

صفی الدین محمد بن محمد هاشم الحسینی الموسوی^{***} که ایشان هم از
 جانب والدما جد و هم از جانب والدّه ماجده هر دو به معصوم میرسند و والدّه ماجده
 ایشان صبیّه عالی حضرت مرحمت و مغفرت پناه کریمه فی عصره امیر محمد هاشماً

۱ * حسین مزبور از اجداد این فقیر است (منه).

۲ * البرطلة: بالباء الموحدة المفتوحة والراء المهملة الساكنة والطاء المهملة المضمومة و

اللام المشددة. هكذا ضبطه فی بحر الانساب (منه).

۳ - اصل: «عینه».

موسویاً قعیاً* بن السید الجلیل امیر صفی‌الدین محمدالحسینی الرضوی که والدۀ ماجدۀ ایشان صبیۀ عالی حضرت مرحمت و مغفرت پناه امیر سید علی الرضوی* بن امیر نظام‌الدین احمد الشهیر به قاضی* که والدۀ ایشان صبیۀ عالی حضرت غفران پناه آقا حسین* مالک باغ زاویۀ حسینیہ بودہ ، بن امیر شرف‌الدین حسین* الشهیر به میرمنشی* که والدۀ ایشان صبیۀ عالی حضرت مرحمت و مغفرت و شریعت پناه قاضی شرف‌الدین عبدالمجید* بن امیر سید احمد کہ در زمان سلاطین ترکمان و بعد از آن در ایام دولت خاقان گیتی ستان جنت مکان شاه طهماسب (انارالله برهانہ) اقضی القضاتی دارالمؤمنین قم و نوابج آن بدو مفوض بودہ^۲ و مبلغ‌های کلی سیورغال داشته .

ابن سید نعیم‌الدین بن امیر نعمت‌الله بن زین‌الدین سید علی بن سید جمال الدین علی بن السید الاجل العالم الفاضل، صاحب الکرامات البهیة والمقامات العلیة امیر سید حسین کہ بزیور علم وتقوی محلی و بہ «مستجاب الدعوة» معروف بودہ ، ابن سید رضی‌الدین محمد کہ چندی در قصبہ شریفہ آبه می‌بودہ و عمارات مشهد مقدس غروی مرتضوی - صلوات الله وسلامه علی مقدسها - به تولیت اودر

*۱ در ایام نواب گیتی ستان علین‌آشیان شاه طهماسب انارالله برهانہ وزارت شاهراده مظفر لوا ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا و بعد از آن وزارت و تولیت مشهد مقدس به مشارالیه مرجوع بودہ - ۱۲ .

[این حاشیہ با حاشیہ بعد به یک خط است] .

*۲ به موجب رقم اشرف کہ در نزد فقیر صفی‌الدین محمد بن عبد الوهاب بن صفی‌الدین محمد بن محمد هاشم الحسینی ضبط است نقابت سادات واقضی القضاتی کل ممالک محروسہ به مشارالیه مرجوع بودہ ، به نحوی کہ متولیان کل موقوفات ممالک محروسہ خود را به عزل و نصب اقضی القضاتی مشارالیه معزول و منصوب دانند - ۱۲ .

زمان سلطان شیخ اویس ساخته شده و اسم شریفش در کتیبه‌های این عمارات مسطور و منقوش است، ابن السید الاجل الافضل العلامة سید شمس الدین محمد الشهر به «شریف المکی» که صاحب تقدم و ریاست و جلالت بوده و به اتفاق علامه حلی در زمان سلطان سعید الجایتو سلطان محمد خدا بنده^۱ با علماء آن عصر بحث کرده، مذهب حقائمه اثنی عشر ثابت و مقرر شد که در ممالک محروسه خطبه اثنی عشری بخوانند و سکه به نام نامی ائمه هدی مزین گردد، و از آن عصر الی الآن الحمد لله که آن ذکر باقی مانده،

ابن امیر شرف الدین علی بن سید تاج الدین محمد بن سید حسین بن سید علی بن سید محمد بن زید بن داعی بن زید بن سید علی بن سید حسین بن سید علی بن سید همیره بن سید علی بن ابی محمد الحسن کرفسه بن ابی الحسین علی الملقب بالبرطله بن سید حسین بن سید علی بن عمر النقیب بن حسن الافطس بن ابی الحسین علی الاصغر بن امام زین العابدین (ع) ***.

ونعم ما قیل :

اولئك آبائی فجئنی بمثلهم اذا جمعنا یا جریر المجامع
و بدانکه از اعقاب «ابوطالب المحسن بن حمزه بن عبدالله بن حسین الکوکی» که قبل از این در صدر ذکری سلسله نسب این فقیر مذکور شد جمعی به دارالمؤمنین قم آمده در آن جا مقیم و ساکن شدند. و از اولاد ایشان که در بلده قم می بودند «حسن بن الحسین» از قم به قریه خورزن از ناحیه «دور آخر» از کوره قم نقل کرد و در آن جا وطن ساخت، و الحال از اولاد او در آن قریه هستند.
و از اعقاب «علی بن الحسین برطله» که بنی اعمام و اقوام این فقیرند - الحال

۱- اصل: «خدا ی بنده».

در بلده قم و قصبه شریفه آبه هستند .

و علی بن الحسین بر طله، خودش در قصبه آبه فوت شد . و «ابراهیم بن الحسن الملوئی الآوی» از پدرش روایت کرده که «حسن بن علی بن عمر النقیب» که به «حسن افطس» ملقب بوده ، و از اجداد این فقیر است - چنانچه سابقاً در ذکر سلسله نسب مذکور شد - اول در اصفهان می بود ، و در آن جا از او «ابوطالب المحسن» و «ابو محمد الحسن» و «ابوالحسین علی البرطلة» و چند دختر به وجود آمدند .

و مخفی نماناد که «حسن افطس» که مکنی به «ابی محمد» بوده صاحب مجد و بزرگی و جلالت و ریاست و تقدم و پیشوایی بوده . و ابونصر بخاری روایت کرده که «حسن افطس» همراه «محمد نفس زکیه» بود و رأیت بیضاء بدست وی بود ، و بغایت شجاع و دلیر بود ، و حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق (ع) در حق او فرموده که :

هو رمح آل محمد لطوله و طوله .

یعنی : او نیزه آل محمد (ع) است بواسطه درازی قامت و قوت و بطش و شجاعت و دلیری که دارد .

و چون محمد کشته شد «حسن افطس» به جهت خوف از دشمنان در خانه خود مخفی می بود . و چون حضرت امام جعفر صادق (ع) به عراق به دیدن منصور دوانیقی^۱ رفت درخواست «حسن» نمود به این طریق که : اگر خواهی که فردای قیامت نزد جدم منتهی داشته باشی از گناه فرزند او در گذر . پس منصور «حسن» را به حضرت امام جعفر صادق (ع) بخشید و از سر جریمه او در گذشت . و چون حضرت امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق (ع) را وفات نزدیک رسید حضرت

۱- اصل : «دوانقی» .

امام موسی کاظم (ع) را نزدیک خود طلب نموده ، وصیت فرمود که هفتاد دینار زر طلا به «حسن» بده .

راوی گوید که در آن وقت «سامله» مولی آن حضرت حاضر بود و عرض کرد که : یا مولی ! او با شما در مقام هم چشمی و خصومت است و نزدیک بود که بر روی شما شمشیر بکشد ، مع هذا شما باز با او چنین محبت و مهربانی و انعام و احسانی فرموده ، این وصیت می نمایید ؟ حضرت امام جعفر (ع) چون این سخن از سامله استماع نمود ، فرمود که :

مه یا سامله ! أتقطعون ما امر الله به ان یوصل وتفسدون

فی الارض ؟

ای سامله ، چنین حرفها و سخن ها مگوی که حق تعالی در کلام مجید می فرماید که : آیا قطع می نمایید آن چه را حق - سبحانه و تعالی - امر فرموده که او را وصل نمایید (که کنایه از صلۀ ارحام باشد) و فساد می نمایید در روی زمین؟ .. ای سامله ! حاشا و کلا که ماصلۀ رحم بجا نیاوریم ، و ترك فرموده و امر حق تعالی نماییم .

راوی گوید که حضرت امام جعفر صادق (ع) بعد از این سخن «سامله» احسان و مهربانی را زیاده فرموده ، وصیت نمودند که مبلغ یک صد دینار زر طلا به «حسن» افطس ، بدهند و او را عفو فرمودند و «حسن» نیز بعد از آن انابت و بازگشت نموده ، با حضرت امام (ع) بیعت کرد و لوازم انقیاد را مرعی داشته ، کمال اطاعت و فرمان برداری حضرت امام موسی کاظم (ع) را به جای آورد تا آن گاه که فوت شد . رحمه الله علیه .

و صاحب تاریخ قم گفته که «ابوطالب المحسن» پسر «حسن افطس» (۲) که در

بلده اصفهان از او به وجود آمده بود از اصفهان به دارالمؤمنین قم آمد و در آن جا مقیم و متوطن شد و اولاد بهم رسانید . و برادرش «حسن» نیز به دارالمؤمنین قم آمد و از آن جا به قریه خورزن رفت و در آن جا متوطن شد و اولاد بهم رسانید . و برادر دیگرش «علی بر طله» به آبه رفته ، در آن جا ساکن و متوطن گردید و در آن جا از او «عباس» و «طاهر» و «حسن» در وجود آمدند ، و از «عباس» دو پسر و یک دختر به وجود آمدند ، و از «حسن» پسر «علی» نام و چند دختر در وجود آمدند ، و از «علی» چند دختر و «اعرج» در وجود آمدند .

و از فرزندان علی بن الحسن الافطس بن علی که از قصبه شریفه آوه به دارالمؤمنین قم آمدند اولاد علی بن عیسی بن محمد خزری بودند . و بعضی دیگر از آن اولاد در قصبه آوه ماندند و از آن جمله «ابوالحسن علی بن الحسن بن علی بن محمد خزری» ادیب و شاعر بوده ، و در قصبه شریفه آبه می بوده ، و در آن جا از او «ابوالقاسم ابراهیم بن علی بن الحسن العلوی» و چند فرزند دیگر به وجود آمدند . و «ابوالحسن علی» در سنه احدی و سبعین و ثلاثمائة در قصبه شریفه آوه فوت شد .

و جمعی از جمله سادات علویین روایت کرده اند که جمعی از سادات علویه در مدینه مشرفه رسول (ص) به جهت ضیق و تنگی معیشت ایشان بر این معنی اجماع و اتفاق نمودند که از مدینه طیبه جلاء وطن اختیار نموده ، به دیگر شهرها انتقال نمایند تا آنکه بدین واسطه وجه معیشتی اوسع بهم رسانند . یا آنکه اگر این معنی مقدر نشده باشد باری در میان اقوام و عشیرت خود نباشند که بسبب ضیق معاش و افلاس هر روزه در شکنجه تازه ای از سرزنش و تعمیر بوده باشند ، چه در اختیار غربت بر وطن این مراتب مفقود می گردد و قوم و قبیله را براکثر خصوصیات اوضاع اطلاعی حاصل نتواند شد .

پس جمعی از سادات علویه از مدینه مشرفه بیرون آمده ، قصد ناحیه جبل - که الحال دارالمؤمنین قم باشد - نمودند و از مشایخ و بزرگان و سرکردگان و مشاهیر ایشان «محمد بن علی خزری» و «احمد بن عیسی - الملقب بشیخ - بن علی بن حسین اصغر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ، صلوات الله علیهم» و «حسین بن احمد الکوکی» و ابن اعرابی که «محمد بن احمد الاعرابی بن محمد بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین» (ع) [باشد] در میان آن سادات بودند . پس مجموع ایشان از مدینه مشرفه بقصبة شریفه آوه آمدند و از دیگر شهرها نیز با ایشان از بنی اعمام و سادات علویه بسیاری جمع آمدند .

و چون خبر آمدن و جمعیت ایشان در این نواحی به عبدالعزیز بن دلف بی دین علیه اللعنة والعذاب (!) رسید کس به گرفتن ایشان تعیین نمود . پس ایشان به هزیمت شدند و «محمد بن احمد اعرابی» گرفتار شد و او را اسیر کردند و تزدیك عبد العزيز آوردند . پس آن ملعون حکم بقتل او کرد . محمد بن احمد بدو سوگند داد که به حرمت جدم محمد مصطفی (ص) که مرا بیخس و از کشتن من درگذر . آن ملعون گفت که اگر به جای تو جدت بودی که او را هم بکشتمی ! و آن سید مظلوم را به قتل رسانید .

و آن سادات که از آن ملعون گریخته بودند به قزوین رفتند و سر کرده ایشان «احمد بن عیسی شیخ» بود ، و به روایتی رئیس ایشان «حسین بن محمد» * کوکی ، بود . و چون اهل قزوین همگی در آن وقت سنی و دشمن اهل بیت بودند با سادات مزبوره در مقام مخاصمه و محاربه درآمدند و خواستند که ایشان را بقتل رسانند ، سادات نیز لاعلاج به محاربه قزوینیان اقدام نموده و ایشان را منهزم و

* ۱ احمد - [نسخه بدل] .

مغلوب ساختند و در قزوین ساکن شدند .

تا آنگاه که موسی بن بغافیز با سادات مذکوره مجاربه نمود و با او بسبب بسیاری لشکرش نتوانستند مقاومت نمودن . پس بالضروره هزیمت اختیار نموده ، به داعی بن زید که در طبرستان می بود ملحق شدند و از آنجمله «احمد بن عیسی شیخ» به ری رفت و در آن جا ساکن شد و او را در ری اولاد بهم رسید و الحال هم اعقاب او آن جا هستند . و مدت عمر او یکصد و بیست سال بوده و به ری فوت شده . و «کوکبی» و «عقیقی» با سادات به طبرستان به نزدیک داعی بن زید رفتند و الحال اعقابشان در آن جا هستند . و «محمد بن علی خزری» را به طبرستان زهر دادند و بدان شهید گردید و بدان جا مدفون آمد . و فرزندان او بعد از فوت پدر به آب به آمدند و در آن جا متوطن شدند .

سادات شجریه:

دیگر از فرزندان «عمر بن علی بن الحسین» (ع) سادات شجریه اند و از آن جمله «ابوعلی احمد بن علی بن محمد بن علی بن عمر بن علی بن الحسین» (ع) است که از شجره به قم آمده در آن جا متوطن شد ، و «ابوعلی احمد بن علی الشجری» .

گویند که او با لیلی بن نعمان دیلمی^۱ سردار لشکر «حسن بن داعی بن زید علوی» می بوده و با او به بلده نیشابور در آمده . چون «لیلی» را در نیشابور کشتند ابوعلی در سنه عشر و ثلاثمائیه از نیشابور به قم آمد و در آن جا ساکن شد و دختر

۱- در ترجمه کتاب قم (ص ۲۳۲): «با نعمان دیلمی صاحب لشکر حسن بن زید علوی»

لیکن درست همین «لیلی بن نعمان» است که در سطر بعد و صفحه ۲۳۸ سطر ۲۱ آن کتاب دیده می شود .

«حماد بن نصر بن عامر اشعری» را خواستگاری کرد واز او : ای جعفر محمد ،
وابو محمد الحسن ، و ابو الشجرى^۱ ، و ابو القاسم علی ، و ابو عبدالله جعفر ، و ابو الحسن
عبدالله ، و پنج دختر به وجود آمدند .

وابو جعفر محمد را فرزندى ذکر نکرده اند . و نقابت علویه در ایام «ابوعلی»
بدو مفوض بود تا هنگام فوتش . و او را به مقبره بابلان در مزارستانی که معروف
است بدو ، دفن کردند . و پسر او «محمد بن الحسن بن احمد الشجرى» جوانی عاقل
و رشید ، و بوجه معاشی که او را بود قناعت نمودی ، و پیوسته به نیابت حکام وولات از
اهل قم رفع ظلم می نمود و همیشه تا آخر عمر خویش مقدم و پیشوا و سرور بوده . و
در روز شنبه نهم شهر صفر سنه تسع و اربعین و ثلاثمائة فوت شده ، او را در قبر برادرش
«ابو جعفر» به مقبره بابلان دفن نمودند . و از او سه پسر : ابوعلی احمد و ابو جعفر
محمد ، و ابو القاسم علی العزیزی باز ماندند با يك دختر .

وابوعلی احمد جوانی عاقل بود و به حاصل املاك خود مدار می کرد و از
املاك او هرگز خراج نمی گرفتند . و او در سنه احدى و سبعین و ثلاثمائة به قم فوت
شد و در قبر پدرش به بابلان مدفون آمد ، و از او پسری باز ماند «حسن» نام . و
مادر او رستاقیه بوده .

و «حسن بن ابی علی احمد بن محمد بن حسن بن ابی علی احمد الشجرى»
قدس سره ، جد عالی حضرات مرحمت و شریعت پناهان مغفرت و رضوان جایگاهان
امیر مخدوم و امیر مسیح الدین عیسی (روح الله رمسهما) بوده . و مخفی نمائاد که
«شجره» نام قریه ای از قریای مدینه مشرفه است که به يك فرسخی آن واقع باشد و

۱- در ترجمه کتاب قم (ص ۲۳۲) : «ابو محمد الحسن الشجرى» .

قریه مزبوره از جمله مواقیت حاجیان است که از راه شام چون روند از مدینه، در مسجدی که در آن قریه است و مشهور است به «مسجد شجره» احرام می‌بندند و چون سادات شجریه در آن قریه می‌بوده‌اند ایشان را بدان قریه منسوب می‌سازند و شجره می‌گویند.

وعالی حضرت شریعت و غفران پناه امیر عیسی افضی القضاة دارالمؤمنین قم و متولی شرعی مسجد جامع عتیق بوده. و همیشه سلسله سلیله ایشان در بلده کریمه قم من سالف الزمان الی الآن عزیز و مکرم و محترم بوده‌اند و خاندان ایشان به صلاح و تقوی و زهد و ورع و سداد و جاه و شوکت معروف و مشهور، و تمام عمر عزیز و محترم بوده و هستند، و در بعضی احوال به مناصب دنیویه نیز مشغول می‌بوده‌اند. و از جانب ملوک عجم به سیورغالات و انعامات متمتع شده بوده‌اند و این سلسله جلیله به سادات واعظ معروف بوده‌اند.

و سلسله نسب عالی حضرت مرحمت و مغفرت و شریعت و تولیت پناه رضوان جایگاه امیر مسیح الدین عیسی الحسینی چنان که^۱ در شجره انساب سادات واعظ ثبت است این باشد:

عیسی بن نورالله بن نورالهدی بن نورالله بن یوسف بن نعمت‌الله بن علی بن بهاءالدین حیدر بن محمد بن بهاءالدین بن نورالدین بن علی بن محمد بن شرف بن ابی المعالی بن محمد بن ابی منصور بن محمد بن عبدالله بن محمد بن حسن بن احمد بن ابی علی احمد بن ابی محمد الشجره الحسن بن علی الشجره بن عمر الاشرف بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع).

۱- اصل: «چنانچه».

اتهی ذکر هذه السلسلة السلسلة الحسبى الحسبى و لئرجع الى ما كئابصدد
ببانه بتوفيق الله الملك العزيز :

وبدان كه «ابو جعفر محمد بن الحسن الشجرى» كه سابقاً مذكور شد در عنفوان
شباب از دار المؤمنين قم به بغداد رفت و كار او در آن جار و اج يافت و در خدمت معز الدوله
معزز و مكرم بود و در بغداد متاهل شد و از او پنج پسر در وجود آمدند .

و «ابو القاسم على العزبى» به دار المؤمنين قم بزرگ شد و بس متكلم و از اهل
جدل و مباحثه و نيك بخت بوده ، و او را در بلده كريمه قم از دختر «ابوهاشم» فرزندان
بهم رسیده بود . و «ابو القاسم على بن احمد الشجرى» در ايام «يحكم» قصد شهر بغداد
كرد و از «يحكم» و «توزون»^۱ و «معز الدوله» حكومت و رياست يافت و متمول و
صاحب جاه و شوكت و ثروت و ثوانگر شده . و كويند كه او در زمان دولت و خلافت
متقى والى شهر كوفه بوده و رفيع الشأن و منيع القدر و عالى مرتبه گرديده بوده ،
تا حدى كه داعيه آن بهم رسانيده بوده و مى خواسته كه او را «خليفه» بخوانند .

و در كتاب تاريخ دار المؤمنين قم مذكور است كه : روايت و نقل نموده ابو بكر
الصولى كه «ابو القاسم» مزبور را در آن وقت به آن متهم ساختند كه با «عبدالله بن
الراضى» بر خلافت مواضعه نموده است و در ايام خلافت و دولت متقى و امارت و حكومت
توزون كه به اين فعل متهم و بدنام گشت ، در همان ايام او را بسبب اسناد و تهمت اين
فعل مذكور در سنه تسع و عشرين و ثلاثمائة گرفتند و به اهواز فرستادند و در آنجا
او را زهر دادند و شهيد شده .

و كويند كه ابو القاسم مذكور آن قدر صاحب مال و سخاوت بوده كه دريك

۱- اصل : «توزن» . تصحيح از ترجمه كتاب قم : ۲۳۲ و مروج الذهب مسعودى ۴ :

۲۶۰/۲۶۲/۲۶۷/۲۸۸ (چاپ دارالاندلس - بيروت) .

شب سی هزار مثقال طلا و چندین دانه جواهر بخشید سوای خلاع فاخره واسب و
استر و شتر .

و «جعفر بن عمر بن الحسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین» (ع) برادر
جد ابوعلی شجری همان کسی است که در سنه ست و تسعين و مائه بمدينه بر حضرت
امام (ع) خروج کرد و مردم را به مأمون دعوت می کرد و مدنی مأمون او را بر آن
ولایت والی ساخته بود و این عمل او در ایام حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بود
ولهذا مأمون چندی بر آن مقرر داشته بود اورادر ماه ذوالقعدة از همان سال
معزول ساخت .

اولاد محمد حنفیه که به «سادات محمدیه» معروف بوده اند :

دیگر از فرزندان «محمد بن علی بن ابی طالب» معروف به ابن الحنفیه به قم
آمدند . و پس از ایشان از اولاد «عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب»
و اول کسی که از ایشان از نصیبین بری آمد «احمد بن محمد بن علی بن عبدالله
بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب» بود، و با او پسرش علی بن احمد
رفیق بوده . و از او درری «محمد بن احمد» به وجود آمد و از محمد به ری «ابو عبدالله
الحسن» و «ابوزید محمد»^۱ در وجود آمدند . و «ابو عبدالله» از ری به قزوین رفت
و ساکن شد ، و اعقاب او الحال آن جا هستند .

و ابوزید محمد به ری مقیم شد و در آن جا سه پسر بهم رسانید . و بعد از آن
«احمد بن محمد» با پسرش «علی بن احمد» از ری به قم آمدند . و پس از مدتی دیگر
بار «احمد بن محمد» بری معاودت نمود و آن جا فوت شد . و پسرش «علی بن احمد»
در قم متوطن شد و در آن جا از او : محمد و حسین و احمد و حسن و طاهر و حمزه

۱- اصل : «المحمد» .

واسماعيل و پنج دختر بهم رسیدند .

واز «محمد بن علی» : ابو حمزه و ابوالقاسم به وجود آمدند ، و این هر دو «لاعقب له» اند . و مجموع این ها در قم فوت شدند . واز «حسین بن علی» : ابوطالب المحسن العزیزی و ابوالفضل عباس و يك دختر بهم رسیدند . و ابوطالب المحسن به ری رفت و در آن جا از دختر عمش «محمد بن علی» : محمد و علی و يك دختر به هم رسید . و «عباس» فوت شد و از او : احمد و قاسم و حسین و چهار دختر بماندند .

واز «عبدالله بن احمد»^۱ ابو محمد در وجود آمد و او و پسرش هر دو «لاعقب لهما» فوت شدند^۲ . واز «قاسم بن احمد» : احمد ، و محمد ابو حرب ، و مهدی بهم رسیدند . واز «حسن بن علی» : ابوالمحسن ، و ابوجعفر محمد ، و ابو عبدالله محمد ، و ابو احمد سراهنگ ، و ابوالحسین العزیزی در وجود آمدند . و بزرگترین ایشان در سال^۳ به بلدة نیشابور رفت و آن جا متوطن شد تا آن گاه که فوت شد . و اولاد او اليوم در آن جا هستند .

واز «طاهر بن علی» : احمد و علی و محمد و يك دختر بهم رسید . واز «احمد بن طاهر» ابو طاهر بهم رسید واز «علی بن طاهر» محمد بهم رسید . واز «حمزة بن علی» : محمد و علی و ابوهاشم الحسین و محسن بهم رسید . واز «ابوجعفر محمد بن حمزه» : احمد العزیزی بهم رسید . و از «ابوهاشم الحسین» : ناصر و يك دختر بهم

۱- ترجمه کتاب قم (ص ۲۳۵) : «و او و پسرش هر دو وفات یافتند و ایشان را عقب

نبود» .

۲- ترجمه کتاب قم (ص ۲۳۵) : «عبدالله بن احمد» .

۳- کذا ، بدون ذکر رقم .

رسید. واز «ابوالقاسم»: الحسین بن حمزه به هم رسید و از «اسماعیل بن احمد»: محمد و یک دختر به هم رسید.

و هم از سادات محمدیه از اولاد «جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب» که از کوفه به قم آمدند: «ابو احمد عبدالله^۱ بن احمد بن جعفر بن عبیدالله بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب» است. و صاحب تاریخ گوید که ابو احمد از کوفه به قم آمد و مدتی به قم ساکن بود و در قم فوت شد و او را به مقبره مالکاباد در قبه آجریه ای که در آن قبه بر اموات نماز گزارند دفن کردند و او «لا عقب له» بوده.

احوال محمد حنفیه:

و چون ذکر اولاد محمد حنفیه شد اولی آن است که ذکر احوال محمد حنفیه نیز بشود بتوفیق الله العزیز.

پس بدانکه «محمد بن علی بن ابی طالب» المعروف بمحمد الحنفیه در سنه سبع عشر در مدینه مشرفه به وجود آمد و به روایتی سنه تسع عشر. و مادر او در ذکر احوال حضرت امیر المؤمنین (ع) مذکور شد. و حضرت امیر (ع) او را محمد حنفیه نام نهاد و کنیت او را «ابوالقاسم» کرد و این به وصیت حضرت پیغمبر (ص) بود زیرا که آن حضرت به امیر المؤمنین فرمود که: یا علی! اگر ترا پس از من پسری بهم رسد او را به نام من گذار و به کنیت من مکنی ساز. و «محمد حنفیه» را پنج پسر بهم رسید: ابوهاشم عبدالله، وعون، و جعفر، و حمزه، و علی.

مروی است که چون حضرت امیر (ع) را هنگام رحلت رسید به امام حسن و امام حسین (ع) وصیت فرمود که برادر خود محمد را نیکو بدارید و نیک خواہ او

۱- در نسخه چاپی ترجمه کتاب قم (ص ۲۳۵): «عبیدالله».

باشید . پس حسنین (ع) صحیفه‌ای که در او آثار نبوت و امامت بود بدو دادند، و آن صحیفه با محمد حنفیه می‌بود تا آنکه گاه که بیمار شد، پس آن صحیفه را به پسرش «ابوهاشم» داد . و چون او را وفات در رسید او را به «محمد بن علی بن عبدالله بن عباس» داد . و «محمد» مذکور در آن صحیفه یافت ذکر یکی از فرزندان او که خلیفه خواهد بود^۱ و ذکر جماعتی که در باب خلافت معین و ممد ایشان باشند . پس «محمد بن علی بن عبدالله» در امر خلافت شروع کرد، تا آنکه پس از او پسرش خلافت بیافت و دعوی خلافت کرد . چنانکه در کتاب عباسی مسطور است .

و پیوسته طایفه‌ای از شیعه که ایشان را کیسانیه^۲ می‌خوانند به امامت «محمد حنفیه» قایل اند و دعوی کنند که «محمد حنفیه» در کوه رضوی است به مدینه . و کثیر عزه^۳ شاعر از این طایفه بوده، و اعتقاد ایشان آن است که «محمد حنفیه» غایب است و در آخر الزمان ظهور خواهد کرد . و کثیر عزه^۳ در این اعتقاد شعری چند گفته که این است :

شعر

و لاة الامر اربعة سوا	الا ان الائمة من قریش
هم اسباطنا والاولیاء	علی والثلاثة من بنیه

۱- اصل : «خواهست بود» .

۲- اصل : «کسانیه» .

۳- اصل : «کثیر بن عزه» ! (بنگرید به تعلیقات پایان کتاب) .

فبسط سبط ایمان و بر
و سبط قدحوتہ کربلاء
وسبط لا یذوق الموت حتی
یفرود الجیش یقدمه اللواء
تقیب لایری عنا زماناً
برضوی عنده غسل و ماء**
و سید بن محمد بن یزید بن ربیعہ بن مفرغ الحمیری، ہم از این طایفہ اخت
و در آن مذهب این آیات گفته :

شعر

یا شعب رضوی ان فیک لطیباً
من آل احمد طاهراً معموداً
هجر الانیس وحل ظلاً بارداً
فیه یسراعی انمراً واسوداً**
و همچنین گفته :
لو غاب عنا عمر نوح ایقنت
منا النفوس بانه سیئوب**
و «سید بن محمد» همیشه در این مذهب غلو داشت تا آن گاه که به صحبت حضرت
امام جعفر صادق (ع) رسید و در آن حضرت آثار و معجزات امامت و وصایت مشاهده
کرد و از آن حضرت از غیبت پرسید . حضرت فرمود که : غیبت حق است ولیکن
در حق امام دوازدهم که او قایم آل محمد خواهد بود ، سید مزبور را به وفات
«محمد حنفیه» و آن که حضرت امام محمد باقر (ع) او را دفن و کفن نموده و بر او
نماز کرده ، خبر داد . پس سید مزبور از اعتقادی که داشت باز گشت و استغفار نمود
و به امامت حضرت صادق (ع) ایمان آورد . و بعد از آن قصیده ای انشا کرد که در
او این بیت است :

شعر

تجعت فرت باسم الله و الله اكبر وايقت ان الله يعفو ويغفر**

و «محمد حنفیه» در ماه ربیع الاول سنه احدی وثمانین هجریه در مدینه وفات یافت ، و به روایتی سنه اربع وثمانین فوت شد ، و چنانچه سابقاً مذکور شد حضرت امام محمد باقر (ع) در کفن و دفن او حاضر بوده . و مدت عمر اوشت و پنج سال بوده .

سادات عمریه :

دیگر از ساداتی که به قم آمده اند : از فرزندان «عمر بن علی بن ابی طالب» که به سادات عمریه معروف اند اول کسی که به قم آمد «ابو عبدالله عمری» بود و او به کمیدان نزول کرد و او مردی فاضل و متقی بود . و در کمیدان او را وفات رسید .

دیگر از ایشان به قم دوزن بوده که نام و مدفن ایشان معلوم نیست . و دو شخص از این اولاد در آبه بوده ، و در کاشان هم از سادات مذکوره می باشد .

تا این جا تمام شد ذکر سادات علویه که اولاد حضرت علی بن ابی طالب بودند .

سادات طالبیه :

و بدانکه بعضی از سادات اولاد ابوطالب پدر حضرت امیر (ع) هستند که ایشان را سادات طالبیه خوانند و پدر^۱ ایشان «جعفر بن ابی طالب» باشد . و از

۱- کذا .

آن جمله «حسین بن احمد بن حمزة بن قاسم بن اسحاق بن عبیدالله بن جعفر بن ابی طالب» به قم آمد و متوطن شد. دیگر «عبدالله بن محمد بن علی الجعفری» که در سنه سبع و سبعین و ثلاثمائة به قم فوت شد.

ومروی است که فرزندی از فرزندان «عقیل ابوطالب» در سنه تسع عشر و ثلاثمائة به قم آمده، در این بلده متوطن شد و بعد از چندی از قم به طرف «وروجرد» رفت و آن جا فوت شد

۱- در ترجمه کتاب قم (ص ۲۳۹) : ابو عبدالله بن محمد علی جعفری « و درست

« ابو عبدالله محمد بن علی جعفری » است به شهادت سطر قبل و بعد عبارت ترجمه کتاب

قم . فلاحظ .

فصل چهارم^۱

در ذکر بعضی از مشایخ کبار که در بلدة کریمه قم بوده اند

زکریا بن آدم^۲ :

بدان که یکی از جمله مشایخ عظام شیخ زکریا بن آدم قمی است که در فضل ذکر احادیث فضیلت قم و اهل آن بلدة کریمه مذکور شد . و شیخ زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری در وقت رفتن به کعبه معظمه ، از مدینه مشرفه تا مکه معظمه با حضرت امام رضا (ع) هم کجاوه بوده و شرح رفاقت او با حضرت امام (ع) و توجهاتی که آن حضرت با او کرده در ترجمه حدیث سی و هشتم از احادیث فضیلت بلدة کریمه قم به تفصیل بیان شده .

و از جمله بزرگی آن شیخ جلیل آن است که «علی بن المسیب» از حضرت حضرت امام رضا (ع) سؤال کرد که : یا مولی ! منازل ما از خدمت شما دور است

۱- اصل : «از باب پنجم» که خطا و سبق قلم است و درست «از باب چهارم» است چه

در باب پنجم- که پس از این می آید- از «احوال قصبة شریفه آبه» سخن می رود .

۲- اصل : «شیخ زکریا» .

ودر هر مسأله‌ای از خدمت امام خود مستفید نمی‌توانیم شد ، پس معالم و اصول و فروع دین خود را از که اخذ نماییم ؟ آن حضرت (ع) فرمود که: از زکریا بن آدم قمی که مردی است امین بر دین و دنیا .
علی بن بابویه^۱ :

و دیگر از جمله مشایخ کبار دابو الحسن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، المشهور به «علی بن بابویه» است و او هم از اعظم مشایخ کبار و مجتهدین عالی مقدار است . و در زمان حضرت امام حسن عسکری (ع) و بعد از آن تا زمان غیبت کبری بوده و در قم فوت شده . و قبر او در قبة محاذی مقبره مشایخ واقع است . و از دلایل بزرگی شأن شیخ کتابتی است که حضرت امام حسن عسکری (ع) به آن شیخ بزرگوار نوشته و بنابر آن مذکور می‌گردد . و صورت آن- که بر صندوق مزار شیخ مذکور نقش است - این است که :

بسم الله الرحمن الرحيم . الحمد لله رب العالمين ،
والعاقبة للمتقين والنار للمحلدين ، ولا عدوان الا على الظالمين ،
والله الا الله احسن الخالقين ، والصلوة على خير خلقه محمد
وآله اجمعين وعترته الطاهرين .

اما بعد اوصيك يا شيخی ومعتمدی ابا الحسن علی
بن الحسین القمی - وفقك الله تعالى لمرضاته وجعل من صلبك
اولاداً صالحين برحمته - بتقوى الله تعالى واقام الصلوة وایتاء
الزکوة ، فانه لا تقبل الصلوة من مانع الزکوة . و اوصيك بمغفرة

۱- اصل : «شیخ علی بن حسین بن بابویه» .

الذنب ، و كظم الغيظ، وصله الرحم، ومواساة الاخوان، والسعي
 في حوايجهم في العسر واليسر ، والحلم عند الجهل والتفقه في
 الدين والتثبت في الامور والتعاهد للقرآن وحسن الخلق والامر
 بالمعروف والنهي عن المنكر ، قال الله عز وجل : لا خير في
 كثير من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بين
 الناس ، واجتناب الفواحش كلها. وعليك بصلوة الليل ، فان
 النبي (ص) اوصى علياً (ع) فقال : يا علي ! عليك بصلوة الليل
 وعليك بصلوة الليل وعليك بصلوة الليل ، ومن استخف بصلوة
 الليل فليس منا .

فاعمل بوصيتي واعمر جميع شيعتي حتى يعملوا بها،
 وعليك بالصبر وانتظار الفرج ، ولا يزال شيعتنا في حزن حتى
 يظهر ولدي الذي يشر به النبي (ص) انه يملأ الارض قسطاً و
 عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً ، فاصبر يا شيخي واعمر جميع
 شيعتي بالصبر ، فان الارض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة
 للمتقين . والسلام عليك وعلى جميع شيعتنا ورحمة الله وبركاته.
 حسبن الله و نعم الوكيل ، نعم المولى ونعم النصير .

ومخفى نما ناد كه شيخ ابن بابويه مذكور در ايام غيبت صغرى به صحبت
 ابوالقاسم حسين بن روح كه و كيل حضرت صاحب الامر (ع) بود در ناحيه مقدسه
 مهدويه رسيد واز او بعضى مسائل دينيه پرسيد وبعد از مفارقت كتابتى نوشته ، به
 «على بن جعفر بن اسود» داد و به او فرستاد با عريضه اى كه به خدمت حضرت
 امام (ع) نوشته بود ، و در آن التماس دعاى فرزند نموده بود . چون عريضه اورا به

خدمت حضرت (ع) عرض کردند آن حضرت در جواب عریضه شیخ این توفیع که مذکور شد انشا فرمودند و بدو فرستادند^۱.

و حاصل معنی این توفیع رفیع بعد از بسمله آن است که : حمد مر آن خدایی راست که پروردگار همه عالمیان است و دستکاری و دوری از ذنوب مر پرهیزکاران و متقیان راست و آتش جهنم و عذاب دوزخ از برای ملاحده و کفار مهیا است و تعدی و عذابی نیست مگر بر جماعت ظلمه و بی دینان که بر مؤمنان و بر نفس خود ظلم کرده اند، و هیچ معبودی و الهی بر حق نیست مگر جناب الله تعالی که احسن الخالقین است. و رحمت خدای بر بهترین خلایق یعنی حضرت محمد و آل و عترت طاهرین او باد.

اما بعد - وصیت می کنم تو را ای شیخ من و معتمد من ، ابوالحسن علی بن حسین بن بابویه قمی که توفیق دهد خدای تعالی تو را از برای کردن افعال و اعمالی که رضای حق در آن ها باشد و عطا فرماید به تو فرزندان صالح. و وصیت من به تو آن است که تقوی و پرهیزکاری را شعار خود سازی ، و در هیچ وقت مرتکب معصیتی نشوی و مراقب و مواظب اوقات نمازهای پنج گانه شبانه روزی و نوافل آن باشی ، و زکوة مال خود را کما فرض الله به مستحقین رسانی که به تحقیق نمازهای مانع زکوة قبول در گاه الله تعالی نیست .

و وصیت دیگر آنکه اگر چنانچه از کسی [بدی] به تو رسد در مقام تلافی و انتقام با او در نیایی و گناه او را بیخشایی ؟ و هر گاه که ترا خشم گیرد آن خشم فرونشانی ، و همیشه طریقه صلوة رحم و مهربانی با اقوام خود را مرعی داری و لطف

۱- کذا. و خطایی است از مؤلف ، چه توفیع مزبور (وفیه. حتی یظهر ولدی) منسوب به امام عسکری است چنان که او خود نیز تصریح نمود. و ماجرای دعای امام عصر ربطی به آن ندارد.

و محبت با برادران دینی خود نمایی، سعی در بر آوردن حاجت های ایشان کنی در همه اوقات، خواه در هنگام عسر و تنگی و خواه در وقت یسر و فراخی. و دیگر آن که بر دین و مذهب خود همیشه ثابت و راسخ و استوار باشی و شفقت و لطف با یارانی که با ایشان هم مذهبی داشته باشی، و مواظب قرائت قرآن مجید باشی، و با مردم نیکو خلق باشی و بد خوئی و کج خلقی ننمایی، و امر بمعروف و اموری که شارع امر به اتیان او فرموده و نهی از منکر و امور منهی عنهارا شعار خود سازی.

و بدان که حق تعالی در قرآن مجید می فرماید که: «لاخیر فی کثیر من نجا» و الا من امر بصدقه او معروف او اصلاح بین الناس، یعنی: چیزی نیست در بسیاری از سرگوشی های اعراب که با هم می کنند مگر این که امر به تصدقی یا آن که امر به معروفی یا اصلاح کردنی میانه مسلمانان باشد.

و وصیت دیگر آن که از فواحش و افعال و اقوال زشت و ناپسند اجتناب نمایی. و بر تو است که در گزاردن نماز شب تقصیر و تهازل نکنی و این نماز را همیشه ادا نمایی، که بدرستی که حضرت رسول (ص) در وصیتی که به حضرت امیر المؤمنین (ع) میفرمود سه مرتبه فرمودند که: یا علی! عليك بصلوة اللیل. پس هر آن شخصی که استخفاف رساند به نماز شب و بی عذر و مانعی ترك آن نماید از ما نخواهد بود. پس ای شیخ! باید که عمل کنی به وصیت من، و امر نمایی جمیع شیعه مرا که باین وصیت عمل نمایند. و بر تو است که صبر کنی و انتظار ظهور فرج آل محمد بکشی.

و بدان که همیشه شیعه ما در غم و دلگیری خواهند بود تا آنگاه که ظهور کند فرزند من، آن چنان فرزندی که بشارت داده حضرت پیغمبر (ص) به این که

او پر خواهد کرد روی زمین را از قسط و عدل هم چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور. پس صبر کن ای شیخ من! واضطراب منمائی، زیرا که تمام روی زمین از جناب الله تعالی است و در تحت تصرف و قبضه فرمان اوست، و اوست مالک الملك بالاستحقاق، پس می دهد ملك خود را به هر کس می خواهد. والسلام عليك وعلى جميع شيعتنا ورحمة الله وبركاته.

و بدان که شیخ مذکور از اکابر مجتهدین امامیه - رضوان الله علیهم - است و قول و روایت او حجت باشد و قریب به بیست^۱ جلد تصنیف دارد که اکثر آنها معول علیه است.

شیخ حسین بن موسی بن بابویه :

دیگر از جمله مشایخ کبار «حسین بن موسی بن بابویه القمی - قدس سره» است که او پدر «علی بن الحسین» است که سابقاً مذکور شد. و در کتاب خلاصة الرجال مذکور است که شیخ مذکور^۲ تفقه و کثیر الروایه است و از پدر و برادر خود «محمد بن علی» روایت می نماید. و در کتاب رجال دیگر گفته شده که او از جمله ثقات است و از پدر اجازت روایت کتب احادیث و فقه و غیرهما داشته و از تصانیف او کتابی است که در رد بر واقفیه نوشته، و کتاب سيرة النبی والائمة (ع) نیز از جمله مصنفات اوست.

موسی بن بابویه :

و دیگر از آن جمله موسی بن بابویه القمی است که پدر شیخ حسین مذکور است و او نیز از جمله ثقات روایت بوده است.

۱- کذا. درست : يك صد جلد (طبقات اعلام الشيعة - قرن چهارم : ۱۸۵).

۲- کذا. و خطاست چه این حسین فرزند علی بن بابویه است.

احمد بن محمد :

دیگر از آن جمله شیخ^۱ الجلیل «احمد بن محمد بن الحسن بن الحسن^۲ القمی» است که از اکابر فضلاء اصحاب است و صد جلد کتاب تصنیف کرده و تفصیل اسامی آن‌ها در کتاب رجال شیخ نجاشی مذکور است . و او در سال سیصد و پنججاه هجریه وفات یافت .

محمد بن الحسن :

دیگر از آن جمله «محمد بن الحسن بن احمد بن الولید القمی» است و در رجال نجاشی گفته که کنیت او «ابو جعفر» است و شیخ و فقیه و پیشوا و مفتی قمیان بوده . و از مصنفات او «تفسیر قرآن» و کتاب «جامع حدیث» است . و وفات او در سال سیصد و چهل اتفاق افتاد .

احمد بن طاهر :

دیگر از آن جمله احمد بن طاهر قمی است که از اعظام علماء و فقهاء بوده .

محمد بن احمد :

دیگر از آن جمله «محمد بن احمد بن داود بن علی بن الحسن القمی» است . و در رجال نجاشی گفته که شیخ مذکور از اجلاء مشایخ قمیان بوده و در فتاوی و عقود باو رجوع می کرده اند . و از بعضی فضلاء مسموع شد که افقه و احفظ و اعرف به حدیث از او دیده نشده . و او در اواخر به بغداد رفت و مدتی در آن جا به تدریس

۱- کذا .

۲- ابن دول .

کتاب احادیث مشغول بود و تصانیف بسیار کرد و تفصیل آن در رجال نجاشی مسطور است .

محمد بن عبدالله :

دیگر از آن جمله «محمد بن عبدالله قمی» است که از روایت حدیث حضرت امام رضا بوده .

اسماعیل بن علی :

دیگر از جمله مشایخ کبار «اسماعیل بن علی القمی» است و او از فضلاء امامیه است که در بصره می بوده ، و در آنجا توطن اختیار کرده بوده . و در کتاب رجال مذکور است که او از ثقات بوده و او را تصانیف بسیار بوده . و از آن جمله کتابی است که در بیان آن چه عامه مخالفین بر آن اتفاق نموده اند از اصول فرایض که مخالف مذهب امامیه است و ابطال آن نوشته است .

مرزبان بن عمران :

دیگر از جمله ایشان «مرزبان بن عمران القمی» است و او نیز از بزرگان است . و به خدمت حضرت امام رضا (ع) رسیده بوده و از آن حضرت سؤال کرده که : یا حضرت ! آیا من از شیعه شما هستم یا نه ؟ آن حضرت (ع) فرموده که : «نعم!» . پس سؤال می کند که آیا نام من در صحیفه ای که اسامی شیعه شما در آن مکتوب باشد هست ؟ حضرت فرمود : بلی هست .

عبدالعزیز بن المهتدی :

دیگر از آن جمله «عبدالعزیز بن المهتدی القمی» است . و در رجال ابن داود مذکور است که او از اصحاب حضرت امام رضا (ع) و وکیل او و ثقة و صالح و امین بوده . و از او مروی است که گفت : بعد از رحلت حضرت امام رضا (ع) عریضه ای به

خدمت حضرت امام محمد تقی (ع) نوشتم که از مال پدر تو نزد من چیزی است پس به هر کس امر فرمایی تسلیم نمایم. آن حضرت در جواب نوشتند که :
 «قبضت ما فی هذه الرقعة والحمد لله . غفر الله ذنبك
 ویرحمنا وایاک ، ورضی الله عنک برضائی عنک».

ابوصلت الهروی :

دیگر از آن جمله «ابوصلت هروی» باشد که اصل او از شهر هری بوده و از اصحاب حضرت علی بن موسی الرضا (ع) است . و چون آن حضرت را مأمون مسموم ساخت او به قم آمده ، ساکن و در آن جافوت شد . و قبر او در محلت مشهور بدمحلت ابی صلت واقع است .

ابراهیم بن هاشم :

دیگر از آن جمله «ابراهیم بن هاشم القمی» است . در کتاب خلاصة الرجال^۱ مذکور است که او نیز به خدمت حضرت امام رضا (ع) رسیده ، و تلمیذ یونس بن عبدالرحمن بوده که از اکابر اصحاب آن حضرت است . و گویند که او اول کسی بود که احادیث کوفیان را در قم منتشر ساخت .

و شیخ ابوجعفر طوسی (رحمه الله تعالی) در باب ذکر احادیث خمس^۲ ذکر نموده که او با حضرت ابوجعفر الثانی (ع) ملاقات نموده ، و در یکی از آن احادیث روی خطاب آن حضرت با او بوده . و از جمله تصانیف او کتاب «نوادیر» است ، و دیگری کتاب «قضایای حضرت امیر المؤمنین - ع» .

علی بن ابراهیم :

دیگر از آن جمله «علی بن ابراهیم قمی» است که تفسیری بر قرآن نوشته

۱- کذا . درست : «خلاصة الاقوال» .

واز ثقات روات بوده .

حسین بن محمد بن عمران :

دیگر از آن جمله «حسین بن محمد بن عمران بن ابی بکر الاشعری القمی»
است . و او یکی از مشایخ شیخ^۱ الاجل رئیس المحدثین محمد بن یعقوب الکلینی
الرازی (قدس سره) بوده است و از جمله ثقات است .

حسین بن عامر :

دیگر از آن جمله «حسین بن عامر بن عمران بن ابی عمر و الاشعری القمی»
است و او نیز از ثقات روات احادیث باشد .

جعفر بن محمد :

دیگر از آن جمله «جعفر بن محمد بن قولویه» است که او نیز از جمله اکابر
مشایخ است .

سید محسن :

دیگر از آن جمله «سید محسن بن سید رضی الدین محمد بن سید مجد الدین
علی بن سید رضی الدین محمد الرضوی القمی» است که جد بزرگ او در ذکر سلسله
انساب سادات رضویه مذکور شد .

وسید محسن مزبور سیدی فاضل و عالی مقدار بود و والد ما جد اودر زمان
سلطان حسین میرزا از قم به مشهد مقدس رضوی رفت و در آن جا با فائده علوم دینی
و ترویج مذهب اثنا عشریه مشغول می بود . و شیخ محمد بن ابی جمهور به خدمت
او رسید ، با او طریقه حسن معاشرت ورزید و بعضی از تصانیف خود را بنام آن سید

۱- کذا .

بزرگوار مزین ساخت . و در ایام مجاورت مشهد مقدس به یمن حمایت او با علماء مخالفین بحث‌های متین کرده ، ایشان را ساکت و ملزم ساخت .

محمد بن علی بن حسین بن بابویه الملقب بالصدوق :

دیگر از آن جمله «ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی» الفقیه الصدوق المشهور بابن بابویه است که پدر و برادرش سابقاً مذکور شدند .

او هم از مشایخ کبار بوده است و به دعای حضرت امام حسن عسکری (ع) به وجود آمده^۱ . و همیشه بدین مباحثات می‌کرده ، و می‌گفته که الحمد لله که من به دعای حضرت بهم رسیده‌ام . و در بلده ری می‌بوده و در آنجا فوت و مدفون شده .

او نیز کثیرالتصنیف بوده و گویند که قریب به دویست جلد کتاب جمع و تألیف نموده ، و «من لایحضره الفقیه» و «عیون اخبار الرضا - ع» و «کمال الدین و تمام النعمه» که الحال در میان محدثین از کتب موثوقه معتبره‌اند از جمله تصانیف شیخ صدوق مزبور (رحمه الله) اند .

و بالجمله این فقیه جلیل از اکابر علمای امامیه (رضوان الله علیهم) است .

زکریا بن ادیس :

دیگر از جمله مشایخ عظام زکریا بن ادیس بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی است . و کنیت او ابو جریر^۲ بود . و او نیز از اصحاب ابوالحسن موسی

۱- کذا . درست : امام عصر (ع) .

۲- اصل : «ابو جریر» .

وابوالحسن^۱ * علی الرضا (ع) بوده است ، و در قم فوت شده. و قبر او در جنب قبر زکریا بن آدم (رحمه الله تعالی) است .

آدم بن اسحاق :

دیگر از آن جمله «آدم بن اسحاق بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی» است و او نیز از مشایخ عظام است و در بلده کریمه قم فوت شده، و قبر او هم به جنب قبر زکریا بن آدم در مقبره مشایخ به بابلان مدفون است (کذا).

* * *

و بعضی دیگر از مشایخ کبار دارالمؤمنین قم چون اسامی ایشان نزد محرر این رساله به ثبوت نرسید لهذا مذکور نساخت . و این فصل را به ذکر سؤال و جواب رکن الدوله و شیخ الطایفه «محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی» و چند حکایت دیگر که دلالت بر فضل و تشیع قمیان دارند استشهداً ختم کرد . و الله المستعان فی کل الامور .

۲

*۱ بدان که چون حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) متولد شد پدر بزرگوارش فرمود که به کنیت خود براو بخل نمی کنم ، و او را به کنیت خود «ابوالحسن» مکنی ساخت - منه غفی عنه .

۲- ماجرای مباحثه و مناظره صدوق در مجلس «رکن الدوله» که متنی مبسوط است و از برگ ۸۲ پ تا ۹۰ پ نسخه اصل را فرا گرفته ، به رعایت عدم ربط با تاریخ شهر قم - و مقتضیاتی از این قبیل - حذف شد . این ماجرا به صورت کامل در مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری که این بخش از آن گرفته شده است (ص ۴۵۶-۴۶۳ چاپ تهران) هست .

پس از این ماجرا حکایتی دیگر است در مورد «ابوبکر» نامی که در قم یافتند . و پس از

آن حکایتی که در متن می بینیم .

حکایت :

آورده‌اند که در سنه ثلاثمائة واربعم و خمس هجریه فتنه عظیم میان اهل اصفهان و قمیان که بدانجا بقصد تجارت رفته بودند واقع گردید به جهت آنکه قمیان در آنجا لعن و سب صحابه ثلاثه می کردند . تا آنگاه که آن فتنه چنان عظیم شد که جمعی کثیر از اهل قم مقتول گردیدند و اموال ایشان را بتاراج بردند و چون این خبر بر کن الدوله رسید بواسطه تشیمی که به برکت شیخ [صدوق] معتقد بود در غضب شد و جماعت اصفهان را گرفته ، بدست ورثه مقتولین داد و از بعضی از ایشان بعد از ضرب و زجر جریمه بسیار گرفت .

حکایت :

گویند که «عمران» نام شخصی را مردی به جزای دزدی که کرده بود در قم میزد . به او گفتند که نام او «عمران» است نه «عمر» ، پس چرا او را می زنی ؟ در جواب گفت که این شقی «عمر» است و الف و نون را هم از «عثمان» دزدیده و بر نام خود افزوده !

و مخفی ننماید که این حکایت و حکایت سابقه هر دو دلیلند بر اینکه جماعت قمیان در تشیع همیشه متصلب و متعصب ، و بدین مذهب حق معروف و مشهور بوده‌اند .

حکایت :

و این حکایت نیز از جمله ادله تشیع اهل قم است :
گویند که اصفهانی از قمی پرسید که از کدام شهری ؟ پس قمی در جواب گفت که : از شهر دندان کنان . مرد اصفهانی فروماند و گفت : معنی مفهوم نیست .

قمی گفت : معنی آن است که چون من بگویم «قمی» ، تو گویی «آه» !

و از این مفهوم می شود که قمی نباشد الا شیعه و اصفهانی نباشد الا سنی . اما در این وقت دارالسلطنه اصفهان به دولت سلسله سليلة پادشاهان صفویه (ابدت ظلال جلالهم الی یوم القیام) چنان شده که مقر اکثر فضلاء شیعه امامیه گردیده .

حکایت :

آورده اند که در وقتی از اوقات در قم طاعون و قحط واقع شد و در آن طاعون شخصی از سادات علویه قم فوت ، و از او زن سیده ای با چند طفل خردسال مانده بود ، و آن زن سیده از پیرشانی و افلاس و عیال مندی و ضیق معاش مضطر شد به جلاوطنی ، و از قم با عیال خود به طرف خراسان بیرون رفت و در جایی توقف نکرد تا آن که به شهر مرو رسید . و چون فصل زمستان و هوا بسیار سردی می نمود از آن جا حرکت دیگر نتوانست کرد .

پس سراغ خانه حاکم آن شهر گرفته ، به دارالحکومه روان شد . در وقتی رسید که حاکم بر در سرای نشسته ، یهودی را طلب کرده بود و بعضی خدمات به او می فرمود . پس آن عورت علویه پیش حاکم رفته ، سلام کرد و گفت : یا امیر ! من عورت قمی هستم و از جمله ساداتم و اطفال کوچک خردسال با خود دارم و در این شهر نه من کسی را می شناسم و نه کسی مرا ، و بسیار بسیار پیرشان حال و مستهلکم . پس استدعا و درخواست من از امیر آن است که منزلی که در آن يك روز آرام گیرم و قوت يك روزه به من احسان فرماید و ثواب و اجر آن را از جدم حضرت پیغمبر آخر الزمان (ص) بخواهد و قصه فوت شوهر و بیرون رفتن از قم بسبب طاعون و قحط به عرض امیر رسانید .

پس از این مقدمات امیر به آن عورت بیچاره گفت که شاهد بر احوال خود
بیاور که تو سیدی و در این اقوال راست گویی، تا آن که من ترا رعایت کنم. آن
عورت علویه گفت که: یا امیر! من در این شهر غریب و هیچ آشنایی ندارم تا مرا
شناسد، پس چون گواه توانم آورد. حاکم گفت: تا گواه نیآوری ترا رعایت
نخواهم کرد.

پس آن علویه صالحه از احسان امیر مأیوس گشته، از خانه حاکم مراجعت
کرد تا شاید مؤمنی بهم رساند که او را رعایت کند. پس آن مرد یهودی که بر در
خانه حاکم بود چون حال را چنان دید از عقب این عورت روان شد و با او گفت:
ای سیده! با اطفال همراه من باش تا شما را به منزل خود برم و رعایت نمایم و
ضروریات شما را سامان دهم.

پس آن علویه با آن یهودی به خانه او رفت و نمی دانست که آن مرد یهودی
است. پس آن یهودی کمال مهربانی نموده، از مطعم و مشروب و ملبوس آن چه
می بایست جهت آن علویه و اطفالش حاضر ساخت.

و چون شب درآمد و آن یهودی به خواب شد در واقعه دید که روز قیامت
است و اهل محشر از شدت گرما تشنه شده، طلب آب می نمایند و نشان آب از یکدیگر
میگیرند و جمعی می گویند که آب در قبضه تصرف حضرت ساقی کوثر یعنی شاه
ولایت است. یهودی با خود گفت که: من یهودیم و آن حضرت اهل اسلام را آب میدهد،
یقین که به من آب عطا نخواهد فرمود. لیکن چون تشنگی بر او بسیار غالب شده
بود به خاطرش رسید که به آن حوالی رود تا شاید به او هم لطفی واقع شود پس به
جانب حوض کوثر - که انشاء الله تعالی نصیب همه شیعیان گردد - روان گردید.

چون جناب ولایت مآب را چشم بر آن یهودی افتاد اورا نزد خود طلبید و نوازش فرمود و آب بدو عطا و عنایت فرمود . پس جماعت مؤمنین به خدمت آن حضرت عرض نمودند کہ : یا حضرت ! این مرد یهودی است و بہ چه جهت سزاوار این عطا گردید . حضرت فرمود کہ : اورا بر من حق است زیرا کہ امشب رعایت فرزندان من کردہ است و حرمت ایشان بہ جای آورده ، این جایزہ آن خدمت است .

پس چون یهودی از آن آب نوشید در کام او از غسل شیرین تر و از یخ سرد تر آمد و گرما ی قیامت از او رفع گردید ، و چون از خواب بیدار شد هنوز حلاوت آن در کامش بود . پس یهودی دانست کہ آن عطا در عوض آن خدمت شد کہ از آن سادات کردہ بود . پس همان شب بہ خدمت آن علویہ آمد و از روی ادب در ملازمت اقرار گرفت و گفت : من و اولاد من ہمہ بر ملت حضرت موسی (ع) بودیم و امشب مرا بسبب یمن قدم تو حالتی روی نمود کہ دانستم ملت جدت محمد مصطفی (ص) حق است و دین او ناسخ ادیان انبیاء سابق است و آب حوض کوثر بہ مهر پدرت حضرت علی بن ابی طالب (ع) است و خوابی کہ دیدہ بود بواسطہ آن علویہ نقل ، و کلمہ طیبہ «لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ علی ولی اللہ» عرض نمود و اہل و عیالش در همان شب بشرف اسلام مشرف شدند .

و اتفاق آن حاکم نیز در همان شب چون بہ خواب شد حکایت قیامت و تشنگی آن را کہ مرد یهودی در واقعہ دیدہ بود در خواب دیدہ و بہ طلب آب نزد حضرت امیر المؤمنین رفته ، آن حضرت اورا آب نداد . گفت : یا حضرت ! من از جملہ مجبان و شیعیان شما یم ، مرا چون است کہ آب عطا نمی فرمایید ؟ حضرت از او شاہد خواست . حاکم عرض نمود کہ : یا حضرت ! مرا در این وقت گواہ آوردن متعذر است . حضرت فرمود : پس چون تو معذرت فرزندان مرا کہ بہ درخانہ تو آمدہ

بودند قبول نمودی؟ پس آن حاکم از هول آن واقعه از خواب جست درحالتی که حرارت و تشنگی بر او غالب گشته بود و زبان دردهانش خشک گشته .

پس سراسیمه و هراسان ازخانه به سراغ آن علویه بیرون آمد و درخانه آن یهودی شد و آن یهودی شهادتین گویان بر حاکم سلام کرد . حاکم از حالت او متعجب شده ، از او درخواست کرد که رخصت ملازمت آن علویه جهت او حاصل نماید . آن جدیدالاسلام جهت حاکم اذن گرفته ، باهم به خدمت علویه حاضر شدند . پس حاکم درخواه و معذرت طلبیدن بنیاد کرد ، و انواع رعایت مرعی داشت و خدمات پسندیده نسبت به آن علویه و اولاد او بجای آورد .

حکایت :

آورده اند که در ایام «سلطان حسین میرزا»ی والی خراسان یکی از سادات قم به شهر هرات رفته ، در آن جا بسر می برد . و اتفاقاً روزی در میان جمعی از سنیان نشسته بود و سخنی در باب خلافت صحابه ثلاثه مذکور می شد . سید مزبور در مقام ابطال خلافت ایشان در آمد و به آن نیز اکتفا ننموده ، زبان بطعن و لعن ایشان گشود .

پس آن جماعت او را گرفته نزد شیخ الاسلام آن جا که از اولاد «ملا سعدالدین قفقازانی» بود بردند و ادای شهادت بر رخص او نمودند . آنگاه شیخ الاسلام مذکور او را برداشته ، به خدمت «سلطان حسین میرزا» برد و صورت واقعه را به عرض میرزا رسانید و خدام میرزا بنا بر محبت با سادات در مقام اصلاح آن در آمده ، با سید خطاب فرمود که ظاهراً ترا در آن وقت جنون دوری یا مستی طاری بوده . سید گفت که آفت جنون و خرافت هرگز عارض من نشده و در مدت عمرم مرتکب تناول مسکرات

نگریده‌ام، بلکه عداوت آن سه...^۱ را با آباء واجداد خود یقین دارم طعن و لعن ایشان به جهت نواب بر زبان می‌آورم و این را عبادتی عظیم می‌شمارم.

چون میرزا این رسوخ و جرأت از آن سید دید سر در پیش انداخته، متأمل گردید. زیرا که قطع نظر از محبت با ذریه حضرت سیدالانام، از غضب سلطان شاه اسماعیل الصفوی الحسینی (اشاره الله برهانه) که در آن ایام قهرمان ولایت ایران و حامی سادات و شیعه‌خاندان ایشان بود خایف و اندیشه تمام داشت. پس «شیخ الاسلام» را که در واقع شیخ‌الکفره بود از مشاهده تأمل سلطان نایره عصبیت و جاهلیت مشتعل شده، گفت که: ای سلطان! می‌خواهی در امور دین مساهله و مدافعه نمایی. و چون سلطان در آن ایام مفلوج شده بود و اولاد و ارکان دولت او کما ینبغی متابعت او نمی‌نمودند بالضرورة در آن معامله رأی شیخ الاسلام را صواب شمرده و حکم بدو باز گذاشت. و آن معاند متعصب از روح مطهر جد آن سید شرم نکرده، حکم به قتل او نمود.

و بعد از شهادت آن سید اقوام او به خدمت خاقان علین آشیان شاه اسماعیل (اشاره الله برهانه) رفتند و عرض تظلم نمودند. ایشان را تسلی داده، حکم فرمود تا فرمانی نوشته به ایشان دادند که هر گاه ولایت خراسان در تحت تصرف اولیای آن دولت درآید «شیخ الاسلام» را ایشان قصاص نمایند.

و چون بعد از اندک زمانی سلطان را وفات رسید و شاه اسماعیل بتسخیر آن ولایت توجه نمود و به دارالسلطنه هرات نزول فرمود، خویشان آن سید مقتول که همراه اردوی معلی بودند «شیخ الاسلام» را گرفته، به نظر اشرف آن پادشاه آوردند. و او بنا بر عهد و فرمان سابق مقرر فرمود که او را تسلیم ورثه مقتول نمودند

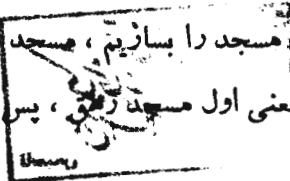
۱- کلمه‌ای حذف شده است.

تا به خون آن سید مظلوم سنگسار ساختند و در چهار سوق بازار سوختند و خاکستر
 او را بر باد دادند .

* * *

دیگر از جمله مفاخر اهل قم آن است که ایشان همیشه تا زمان حضرت امام
 حسن عسکری (ع) هر سال دو مرتبه خراج و مقاسمه میدادند یکی به حکام جور و
 خلفای بنی عباس ، و یک خراج به خدمت حضرت امام (ع) می فرستادند .
 و حضرت امام حسن عسکری (ع) و کلا به جهت اخذ خراج تعیین فرموده
 و به ایشان گفته بود که از وجوه مقاسمه و خراج قم در آن جا مسجدی بنانهند .
 و ایشان صفه ای در مسجد جامع واقع در بیرون قم به قرب روضه مقدسه فاطمیه
 در کنار رودخانه که مشهور و معروف است به مسجد حضرت امام حسن عسکری ، به
 فرموده آن حضرت از وجوه خراج قم ساختند که الحال آن مسجد کثیر الفیض باقی و
 نماز گاه شیعیان است . و قریه رهق را نیز از سر کار آن حضرت خریداری نموده ،
 در آن نیز مسجدی که مشهور است به مسجد اولان بنا نهادند که اونیز الحال باقی
 و دایر است .

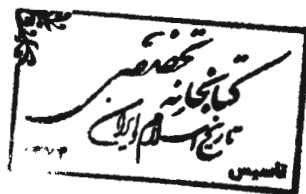
و در باب وجه تسمیه آن به اولان گویند که چون به خدمت امام عرض کردند
 که : یا حضرت اول کدام مسجد را بسازیم ، مسجد قریه رهق را یا مسجد بلده قم
 را ؟ فرمود که اول آن ! یعنی اول مسجد رهق ، پس بدین سبب مسجد رهق مسمی
 شد به «مسجد اولان» .



و گویند که در بعضی از ایام دولت بنی العباس اهل قم اطاعت تمامی از خلفا
 نمی کردند و هر کس را ایشان به حکومت تعیین می فرستادند با او محاربه و مقاتله
 نموده ، مجال تصرف و تحکمش نمیدادند . و مکرر لشکرها به جهت تأدیب قمیان

فرستادند و سودی نکرد .

تا آن که آخر الامر ناصرالدوله را که امیرالامراء و سپهسالار خلیفه بود به قم فرستادند. و چون ناصرالدوله به نزدیک قم رسید اعیان قم با تحف و هدایا باستقبال او بیرون آمدند و گفتند : ما بحکومت مخالف مذهب خود راضی نبودیم ، و الحال که تو آمده ای ما بطوع و رغبت امتثال حکم تو می نماییم . و در آن سال اهل قم زیاده از مال و جهات سنوات سابقه به ناصرالدوله رسانیدند تا او به خلیفه فرستاد . و بعد از آن خلیفه از موافقت اهل قم با ناصرالدوله اندیشه نمود که مبدا بر خلیفه عاصی شود و او را نزد خود طلب فرمود .



فصل پنجم

در ذکر آمدن اعراب آل مالك بن عامر الاشعري به دار المؤمنين قم و قصبه شریفه آبه و متوطن شدن ایشان بدین هر دو موضع ، و سبب انتقال ایشان از کوفه ، و ذکر ابتداء بنای سور و حصار قلعه قم و تعیین خراج و مقاسمه آن ، و ذکر حدود و توابع بلده قم از رستاقات و مزارع و انهار و قنوات ، و ذکر بعضی دیگر از حکایات و وقایع

و این مقاصد در ضمن دوازده مطلب مذکور می گردد . بفضل الله و حسن توفیق.

مطلب اول

در ذکر چگونگی آمدن اعراب به بلده قم

و مخفی نماناد که اعراب مذکوره را دخلی تمام در آبادانی دارالمؤمنین قم هست و فی الواقع ایشان قم را شهر کردند زیرا که در قدیم «ارض جبل» که قم بود باره و قلعه و شهریتی نداشت ، و در اصل چند حصار بود که در هریک از آنها جمعی از شیعیان قم بسر می بردند و به قلیل زراعت خود معاش می کردند ، و مال قم بر سر مال اصفهان بود و در تحت آن حواله و اطلاق می شد ، و چون اعراب به قم آمدند سور^۱ و بارویی کرد بر گرد شهر قم کشیدند و مال آن را از اصفهان جدا

۱- اصل : «کوره» .

کردند و به افراد شهری عظیم ساختند .

و بدان که اعراب در عرض مدت دویست و هشتاد سال که در قم مانده بودند و بخت و تقدیرات فلکی با ایشان مساعدت می نمود و به دعای حضرت رسالت پناهی صاحب مال و جاه شده بودند ، سعی در تعمیر و آبادانی شهر قم و احداث عمارات و زراعات و قنوت نمودند تا آن که به مرور ایام و اعوام قم شهری شد عظیم و بلده ای کریم .

و بدان که در باب آمدن اعراب به قم دو روایت است :

اول- آن که گویند که اول کسی که از اعراب به قم آمد «مالک بن عامر الاشعری» بود و پس از او فرزندان او آمدند ، و اعقاب و اولاد در قم بهم رسانیدند و عدد ایشان بسیار گشت و توالد و تناسل کردند تا به حدی که عدد فرزندان و اعقاب ایشان که در قم بهم رسیده و اسامی ایشان در تواریخ^۱ مذکور است زیاده بر شش هزار نفر بوده ، سوای آن چه اسامی از نوشتن افتاده به جهت رحلت و انتقال و غیبت ایشان .

و نام های مشاهیر و رؤساء اعراب این است : عامر بن عمران ، و حمزة بن الیسع که از جمله روات حدیث بوده ، و عبدالرحمن بن مالک بن عامر ، و قتیبة بن عبدالرحمن که او هم از جمله روات است ، و بکیرة بن عبدالرحمن ، و عمران و آدم و ابوبکر و عبدالله بن سعد بن عامر الاشعری ، و نعیم بن سعد ، و حباب الازدی ، و احوص بن سعد بن عامر الاشعری . و عبدالله و احوص مسطوران در ایام خلافت عبدالملک بن مروان در سنه اربع و تسعین هجریه به دارالمؤمنین قم آمدند و در آن بلدة کریمه مقیم شدند .

۱- کذا . در ترجمه کتاب قم (ص ۲۴۱) : « کتاب انساب ایشان » .

و روایت دوم - آن است که جماعت اعراب در ایام حکومت و ولایت حجاج

بن یوسف به عراق، به دارالمؤمنین قم آمدند.

و گویند که چون «عبدالله» و «سعد» پسران «احوص بن عامر اشعری» که از اشراف عرب بودند اراحه قم نمودند و به حوالی آن رسیدند، یزدان فاذا را برستجانی - که در قریه «ابرستجان» می بود و در آن وقت بزرگتری از او بحسب مال و جاه و نام در قم نبود - چون برآمدن اعراب به نواحی قم مطلع گردید پسر بزرگتر خود را باجمعی قمیان به استقبال ایشان فرستاد و ایشان را در قریه مزدجان^۱ به خانه مردی معروف که نام او «زاد خره» بود فرود آورد، پس از آن که از برای ایشان همه آن چه محتاج الیه بود ازادانی و ظروف و فروش از سر کار خود حاضر و مهیا گردانیده بود و سایر اعراب که با «عبدالله» و «سعد» بودند در آن قریه، سیاه خیمه ها برپا کردند و قرار گرفتند.

پس روز دیگر «یزدان فاذا» اعراب مذکوره را به خانه خود دعوت کرده، برایشان انواع تجملات از فروش و ظروف قیمتی و انواع اطعمه و اشربه گوناگون عرض نمود و ضیافت های به تکلف کرد. و چون اعراب به منزل خود رفتند روز دیگر دو قبضه شمشیر عمل مصر با یک قبضه کمان و یک زره قیمتی و چند جامه از جامه های یمن و عراق، و پاره ای از توشه ای که با خود همراه داشتند چون نان ذرت که با شیر شتر سرشته بودند و نان کماج روغنی و ریسمان ها از گوشت پخته قدید کرده که آن را با ادویه حاره چون هیل^۲ و دارچین و زعفران پخته و مبرز ساخته و در آن ریسمان ها

۱- کذا. در ترجمه کتاب قم (ص ۳۲ و ۲۴۴): «ممجان». «مزدجان» از نواحی قم و

«ممجان» نفس بلده قم بوده است (همان مأخذ: ۴۲ و ۶۰).

۲- هیل = هل.

پکائیده^۱ بودند به عنوان هدیه وره آورد به جهت «بزدان فاذا» فرستادند و او نیز در عوض آن‌ها جامه‌های فاخر قیمتی و اسبانی تازی مسرج جهت اعراب فرستاد و قریه «ممجان» را به ایشان بخشید تا جهت خود عمارت و زراعت نمایند.

پس چون اعراب در آن قریه رحل اقامت انداختند این خبر به بنی اعمام ایشان رسیده، به تدریج می آمدند و بر سر ایشان جمع می شدند. تا آن گاه که عدد ایشان بسیار گردید. و چون در آن زمان اطراف قم علفزار بود اعراب ایلخی‌های اسبان و جشرهای شتران خود را به آن علف سر میدادند و به رفاه حال در قم ساکن بودند.

و در آن وقت چنین متعارف بود که هر سال دیلم به قم و نواحیش تاخت می آوردند و آن چه به دستشان می افتاد غارت کرده، می رفتند. و چون این اعراب همه جوانان مشهور به شجاعت بودند و در میان قبیله خود مسلم بدین صفت بودند اهل قم همسایگی و جوار ایشان را غنیمت دانستند جهت ایمن بودن از دیالمه. پس ایشان را در قم به التماس و الجاح بسیار نگاه داشتند.

اتفاقاً در همان ایام که اعراب به قم تازه آمده بودند دیلمیان بنا بر عادت سابق باز به قم تاخت آوردند، و از جانبی که اعراب سکنی نموده بودند آمده، دیدند که خیمه بسیاری بر سر پا شده و اسب و شتر بی نهایتی در چارست این معنی را غنیمت شمرده، بر اعراب تاخت آوردند و شروع در تاخت و تاراج کردن اسب و شتر ایشان نمودند. احوص چون این حالت بدید قوم خود را بر قتال و محاربه دیلم امر و تحریر فرمود و ایشان اطاعت نموده، بر قانون خود بر اسبان و شتران چلدار که بدست می افتاد سوار گشته، نیزه‌ها را بر سر چنگک به جلوه در آوردند و بر دیلم حمله آور شدند و در

۱- پکائیدن (از واژه‌های مصطلح مردم قم) = به رشته کشیدن.

يك طرفه العین همگی را اسیر کردند و با اموال ایشان احوص و قومش متوجه خدمت «یزدان فاذا» به قریه ابرستجان شدند و سرهای دیلمیان را که کشته بودند بر نیزه‌ها کرده بودند.

پس چون جماعت قریه ابرستجان را ازدور چشم‌برایشان افتاد گمان دیلم کردند و همگی در حصار شده، در قلعه را بر بستند تا آن‌گاه که احوص با قوم خود اسیران را به نزدیک حصار رسانید. پس ایشان را چون نظر بر احوص آمد که با فتح و فیروزی آمده، فی الحال در حصار را گشوده، نفاذ بشارت را به صدا در آوردند و به استقبال بیرون دویدند و بر سر احوص جمع آمده، زعفرانی بسیار تار کردند و شادی بسیار نمودند از ظفر یافتن احوص بر دیلم. و با او و قومش گرمی و مهربانی بی نهایت نمودند و استدعا کردند که در همسایگی ایشان مقیم باشند.

پس احوص اجابت التماس قعیان کرده، قرار اقامت داد. اما بشرط آن که میان عرب و قعیان عهد و میثاقی مستحکم بسته شود که همیشه با هم برادر و مهربان و یک جهت و یک دل و یک زبان باشند و غم هم دیگر خورند و ظلم و تعدی بر یک دیگر نکنند و در رفع دشمنان هم قول و هم فعل باشند. پس از طرفین به شرط مذکوره راضی شده، از طرف اعراب «احوص» و «عبدالله» و از طرف قعیان «یزدان فاذا» و «خر بن داد» این عهد و میثاق بستند و بر این دو عهد نامه به مهر اشراف و اعیان طرفین درست نموده، هر یک از طرفین یکی از آن عهد نامه‌ها را جهت سند ضبط نمودند.

پس از آن اعراب در قریه ممجان رحل اقامت و سکنی انداختند. و مردم قم بالتعام چنین قرار دادند که رتق و فتق مهمات دیوانی و غیره دارالمؤمنین قسم به «احوص» و «عبدالله» که فصیح و شجاع و با عقل و تدبیر بودند مرجوع باشد پس آن دو

برادر قبول قول قمیان نموده ، هر سال يك برادر به اصفهان می رفت تا از اعمال اصفهان خراج قم را ضمانت کند ، و يك برادر بر سر عیال واقوام می بود. و هر يك از این دو برادر بسبب حسن سلوك و اوصاف حمیده به تکلیف چندی حاکم اصفهان شده اند (۴) و بعد از آن خود استعفا کرده اند و باز همان در قم به وجه معیشتی که داشته اند اختصار می نموده اند تا آنکه ایشان را در قم وفات دریافت .

و مخفی نماناد که چون اعراب در قم به التماس قمیان قرار اقامت دادند به شغل عمارت و زراعت مشغول شدند و چون جوانان عاقل با غیرت بودند و حضرت پیغمبر (ص) نیز ایشان را دعا کرده بود در اندك سالی از مهین شریکان قم شدند و چند قنات و مزرعه احداث کردند و صاحب مال و جاه هر دو گردیدند .

مطلب دوم

در ذکر بنای عمارات و محلات دارالمؤمنین قم و چگونگی

احداث حصار و قلعه و باروی بلدة مذکوره :

بدان که حسن بن [محمد بن] حسن صاحب تاریخ قم گوید که چون اعراب اشعری به قم قرار اقامت دادند در صحاری شش قریه خانه ها و مقام ها ساختند و منزل گرفتند. و آن شش دیه : مزدجان ، و مالون ، و فرزdan ، و سکن ، و جمر ، و کمیدان بود . و «مزدجان» که مذکور شد همان «ممجان» است که آن را «جلنبادان» هم خوانند^۱ .

۱- کذا . و خطاست چه «مزدبجان» جزء رقم نبوده و آن جز «ممجان» نیز بوده است .

در ترجمه کتاب قم (ص ۳۲) هم به جای «مزدجان» ، و «ممجان» است و می گید که «جلنبادان» و ممجان نام دیه واحده است .

صاحب تاریخ قم گفته که: «جلنبادان» چنانچه مشهور است و مشاهده میرود موضعی است حصین که آن را «درپل» می گویند و مزدجان^۱ موضع اصل دیه است که آن را «باب شهرستان» می گویند که آن الحال شهر است. و باروئی گردبر کرد آن بوده، و آل سعد، وقتی که به قم آمدند آن را خراب کردند و الحال بعضی از آثار آن در شهر باقی است آن جا که «سورناباد» است (و سورناباد ظاهراً محلتی یا دیهی بوده بانفراده). و بالجمله در این خلاف کرده اند که «جلنبادان» و «ممجان» و «سورناباد» يك بقیه با يك مزرعه بوده که آن را بدین اسامی می خوانده اند یا آنکه سه موضع جدا گانه بوده اند. والله اعلم بحقیقه.

و محلات این هفت دیه و سون، و جعفر آباد، و لاسود، و ساروا بوده و بدین محلات چندین کوچه است که هر يك از آن ها به نامی علیحده خوانده می شود. و این محلات مجموع شهر است. و بعد از آن بعضی از این محلات شهر را که مقسم آب بوده «سروز» نام نهادند به جهت آن که «وزن» چوبی را گویند که بدان قسمت آب نمایند و در نهرها جایی که مقسم آب باشد نصب کنند، و چون در قدیم در آن محلات به جهت قسمت آب «وزن» بوده لهذا به «سروزن» معروف شدند. و بعضی محلات دیگر که آب از محلات «سروز» به آن جا جاری می شد «پایین شهر» و «زیر شهر» خواندند. و بازر يك از محلات «سروز» و «زیر شهر» را کوچه های علیحده باشد که هر يك به اسمی خاص خوانده میشود.

و گویند که قبل از آن که «سعد بن مالك بن احوص» نهر سعدجو را در میان شهر جاری سازد مقسم آبی که در شهر بوده در محلت «درجوش» که الحال به «در

۱- کذا. درست: «ممجان» (ترجمة كتاب قم: ۳۲).

گوش، مشهور است واقع بوده. و چون آب در آن موضع می جوشیده و بیرون می آمده آن را «درجوش» خواندند. و مقسم دیگر در محله مشهور به «سربله» بوده. و چون نهر سعد جو جاری شد مقسم آب را به بالای شهر که محلات «سروزن» است قراردادند. و بالجمله تمامی اراضی مالون و جلنبدان با بعضی از اراضی قزدان و سکن و جمر و کمیدان داخل شهر و عمارت شد و بعضی دیگر الحال همان زرع می شود.

و اما کیفیت بنای حصار و باروی دارالمؤمنین قم آن که :

بروایتی آن است که اول باروی قم را یزدان فاذا صاحب قریه ابرستجان بنا نمود. بدان جهت که مذکور شد که اکثر لشکر دیالمه به قم تاخت می آوردند، تا آن زمان که عسکر و لشکری انبوه از ایشان به نواحی نهادند و قم آمدند و در قریه ابرستجان بعنف و تعدی نزول نمودند و براهل آن قریه تعدی و جور می اندازه کردند و اموال ایشان را غصب می کردند و از ایشان اهل آن قریه بر جان و سیرت خود خایف بودند و تاب مقاومت ایشان نداشتند زیرا که هنوز اعراب به قم نیامده بودند. پس لاعلاج شب و روز مشغول خدمت ایشان بودند و هر روز چندین گاو و کوسفند و شتر جهت ایشان می کشتند و با شراب و طعام بسیار به ایشان میدادند.

اتفاقاً سردار لشکر دیالمه را ناگاه نظر در آن قریه برزنی افتاده، عاشق شد و بعنف متعرض هتك عرض او گردید. پس چون یزدان فاذا از آن قباحه واقف شد زیاده از حد غمگین گردید و از این عیب و عار داشت، قوم خود را ملامت و سرزنش بسیار نمود. پس قوم او گفتند که اگر شما را در تدارك این معنی فکری به خاطر شریف رسد همگی فرمان برداریم.

یزدان فاذا را بفرمود تا شراب بسیار به جهت دیالمه حاضر ساختند و به همه آنها از آن شراب زیاده از حوصله پیمود. پس آن مقدار صبر کرد که همه آنها مست و بی خود شدند. بعد از آن خود شمشیر کشیده، با قوم و تبعه خود در میان آن جماعت افتاده، همه ایشان را به قتل رسانیدند مگر سردار و چند نفر دیگر را که ایشان با او گریخته، به ولایت خود بدر رفتند.

پس یزدان فاذا را با قوم خود گفت که من بعد از خوف دیالمه خواب و آرام بر ما حرام باشد به جهت این قتلی که از ایشان شد، پس مرا به خاطر می رسد که بر کرد این دیه ها حصار و بارویی مستحکم بر کشیم و منظرها و فرقلها نزدیک به یکدیگر در دیوار بارو قرار دهیم و دیه با نانرا بر آن نشانیم که اگر چنانچه دیلم بیاید خبردار باشیم و تدارک بینیم و ایشان بر ما ظفر نیابند.

پس قوم یزدان فاذا را سخن مشارالیه را قبول کرده، به تن و مال مساعدت او نمودند و او دیواری که از جانب ابرستجان بود بنا نهاد، و دیوار جانب جمکران را «اسفربد» پسر «جلین» بنا نهاد، و صفین پسر «اسفربد» میان ابرستجان و جمکران دیواری کشید چنان که همه دیوارها بهم متصل شدند و در میان قلعه ها داشتند و بدین تدبیر از دیالمه محفوظ ماندند. و چندین مرتبه ایشان آمدند و ظفر

۱- در ترجمه کتاب قم (ص ۶۱): «اسفرابد». لیکن در متن ترجمه در این بحث تصحیفی

شگفت در نسخه ای که اساس چاپ قرار گرفته، بوده است:

«و از جانب جمکران اسفید نیز چنین بنا نهاد» (ص ۳۴)

و درست همان «اسفرابد پسر جلین» است (ص ۶۰ و ۶۱ همان کتاب دیده شود).

یافتند .

و بعد از آن که اعراب به قم آمدند بناها و عمارت های بسیار افزودند و شهر را بزرگتر کردند و باروی سابق را خراب کرده ، بارویی تازه تر و مستحکم تر بر کرد شهر بگردانیدند . و این بارو را از باغی که الحال مشهور است به دولتخانه ، کشیدند بر کنار رودخانه تا درب نضر چنان که رودخانه در میان حصار بند شهر جاری بود ، و از درب نضر تا درب حسن بن علی هم دیواری کشیدند و از آن جا تا درب فرزندان و سعد آباد و جمر ، تا آنگاه که باز به باغ دولت متصل شد . و همچنین بر پشت کمیدان از پیش صحاری مزدجان و غیره بارویی حصین محکم کشیدند .

و چون علی بن هاشم^۱ در ایام خلافت مأمون در سنه عشر و مائین هجریه با لشکرش به قم آمد آن بارو را خراب و ویران کرد و اهل قم باز باره دیگر بنانهادند . و چون مفلح ترك بر مقدمه موسی بن بفا^۲ در ایام خلافت معتز بالله به قم نزول کرد دیگر باره در سنه اربع و خمسين [و مائین] باروی قم را خراب کرد و باز اهل قم ساختند . تا آنگاه که از کوتکین بن ساتکین ترکی در سنه احدى و تسعين و مائین به قم آمد ، بالتمام باروی قم را خراب کرد چنان که از آن اثری باقی نماند . پس

۱- کذا . برابر عبارت ترجمه کتاب قم در اینجا (ص ۳۵) که نادرست است و درست : «علی بن هاشم» چنان که در صفحه ۱۶۳ همین مأخذ دیده می شود (نیز ببینید : فتوح البلدان بلاذری : ۳۲۲ / کامل ابن اثیر ۵ : ۲۱۲ / طبری ۸ : ۶۱۴ / ابن خلدون ۳ : ۵۴۲ / النجوم الزاهرة ۲ : ۱۹۰).

۲- اصل (معاذ) (ببینید : ترجمه کتاب قم : ۳۵ و ۱۶۳ / بلاذری : ۲۲۲ / طبری ۹ :

۳۷۱ / ابن اثیر ۵ : ۳۲۹) .

باز قميان ساختند .

و نقل است كه اشرف آل سعد را بر كنار رودخانه قم خانه ها و كوشك ها بوده در حوالی مسجد جامع و پل قدیم كه در ایام بهار بر آن كوشك ها می رفته اند و تفرج سیل رودخانه و سبزه و باغات می کرده اند . و آن عمارات تا حد قهیان و درب نضر بهم متصل بوده اند .

و بر آن طرف كه فرایش كمیدان است كوشکی و بستانی كه معروف بودند به «داود حمال» در مقابل قنطره سهلویه - كه در قدیم بودم - واقع بوده ، و از برابر خاك فرج و مسجد مشهور به كعبه كوچك ، و از «درب جابر» تا برابر «پل بكچه» كوشك ها و سراهای بسیار بوده ، و بر نهر «طبشقوران» در «درب حسن بن علی» نیز كوشكها و بستانها بوده و منازل بسیار كه قافله گاه و محل نزول مترددین بوده ، و الحال خرابند و در جای آنها باغات ساخته شده .

مطلب سوم

در ذكر دروازه ها و راه های قم

بدان كه در قدیم قم را سیزده دروازه بوده :

اول - دروازه ری ، و آن راه ری و خراسان باشد .

دوم - دروازه ساوه و آوه ، كه در جنب مسجد حضرت امام حسن عسکری (ع)

واقع است و از آن جا به ساوه و قزوین و ابهر و سلطانیه و زنجان و آذربایجان میروند .

سوم - دروازه عبدویه به «رمله» كه راه همدان است و به «سرداب» منزل

می کنند .

چهارم دروازه نضر بن عامر اشعری است که آن به «دروازه جبان» نیز معروف بوده . و آن راه عراق است .

پنجم- دروازه حسن بن علی بن آدم اشعری ، و آن راه کوهستانات است .
ششم- دروازه کاشان که به «دروازه اولاد احوص بن سعد اشعری» معروف بوده . و آن راه کاشان است .

هفتم- دروازه جمر .

هشتم- دروازه سهلویه بن علی که آن نیز راه ساوه بوده .

نهم- دروازه عریش .

دهم- دروازه مالون که از آن به قریه «میان رودان» می رفته اند ، و الحال مسدود و داخل محوطه باغ مشهور به «باغ سلطانم» است .
یازدهم- دروازه نلقجار که راه قریه سراجیه بوده .
دوازدهم- دروازه قوهبار .

سیزدهم- دروازه نوآباد که از آن جا به «آسیای متجه» می رفته اند .
و الحال که حالت تحریر این رساله است به سبب انهدام قلعه قم دروازه آن نیز ممر و معبر مترددین گشته و به «دروازه قلعه» مشهور است و از آنجا هم به همدان و هم به اصفهان توان رفت . و «دروازه اولاد احوص» الحال به «دروازه اصفهان» مشهور است .

مطلب چهارم

در ذکر توابع و حدود بلدة کریمه قسم

بدان که احمد بن عبدالله برقی گفته که در قدیم حدود قم چهل فرسخ در چهل فرسخ بوده، زیرا که حدهای آن از یک دیگر بغایت دور و اقطار آن متفاوت بوده. و الحال شهرهای دیگر از آن گرفته اند و بدین جهت کم شده.

حداول از ناحیت همدان بوده تا میل [ذ] جرد که داخل ساوه است.

حد دوم از ناحیت ری تا «جوسق داود بن عمران اشعری» به دو فرسخ از دیر، که فرایش قم است.

حد سوم از ناحیت فراهان تا آن جا که ناحیت «کرج» است و آن الحال مزرعهای است از مزارع قم.

حد چهارم از ناحیت اصفهان تا رودخانه که میانه دارام^۱ و قریه راوند است.

مطلب پنجم^۲

در ذکر بناء مسجد جامع و نصب منبر و ساختن خانه حاجت

حکام و عمال و دارالضرب و غیره

آورده اند که چون «عبدالله بن سعد اشعری» که به غایت عابد و زاهد بود به

۱- ترجمه در ترجمه کتاب قم در این جا (ص ۲۶) و جاهای دیگر: «دارام». در محاسن اصفهان

ما فروخی: «دارام» (بینید: حاشیه ص ۲۴ و ۱۱۴ ترجمه کتاب قم).

۲- اصل: «چهارم».

دارالمؤمنین قم آمد قصد توطن در آن جا نمی نمود و می خواست که بسمت قزوین رحلت نماید، زیرا که شنیده بود که در زمان قباد و کیخسرو چند آتشکده در طخرود و سایر نواحی قم بوده و بدان سبب کبران و مجوسیان در قم خانه ها و معبد ها ساخته بودند. پس «عبدالله» به «احوص» می گفت که: ای برادر! مرا از ماندن قم معاف دار که من در خانه های مجوس و کبران نمی توانم نماز گزارد و ناچار باید که از این شهر رحلت نمایم.

احوص بدو گفت که: ای برادر! این موضع نیز نفری است از نفور اسلام که دیلم بدان متوجه می شدند و زحمت مسلمانان میدادند، و اگر مطلب تو آن است که به نفر قزوین روی تادفع کفار و مخالفان کنی و اجر و ثواب حاصل نمایی در این جا نیز آن ثواب بدفع دیالمه حاصل توان کرد. پس اینجا مقام کن تا من از برای تو مسجدی بنا کنم و تو در آن عبادت حق تعالی به جای آوری.

پس «احوص» جهت برادرش «عبدالله» مسجد عتیق در محلت «سرپل» بنا نهاد. و بیشتر آن موضع آتشکده بود، پس آن را خراب کرده، به جای آن مسجد بنا نهاد و کرداگرد آن رواق ها بگردانید. و يك در آن مسجد را به باغچه خانه برادر خود «عبدالله» گشود تا هر وقت خواهد از آن در به مسجد داخل شود. و عبدالله در مدت حیات خود در آن مسجد نماز می گزارد. و چون «عبدالله» فوت شد آن باغچه و خانه را از مسجد جدا کردند.

و گویند که در سنه تسع و ثمانین هجریه «حمزة بن الیسع» به قم آمد منبر در آن مسجد بنا نهاد. و آن مسجد غیر مسجد جامع بوده. و آن منبر در آن بماند تا ایام خلافت معتمد علی الله، پس از آن «ابوالصدیم حسین^۱ بن علی بن آدم بن عبدالله»

۱- اصل: «حسن».

در سنهٔ خمس و ستين و مائتين هجريه مسجد جامع در بيرون شهر بنا نهاد و منبر را از
«مسجد در پل» بدانجا نقل کرد.

و مخفی نماناد که مسجد جامع بيرون همان مسجد است که الحال به
مسجد حضرت امام حسن عسکری (ع) معروف است و در آن مسجد صفه‌ای از
سرکار آن حضرت ساخته شده و بدان جهت آن را «مسجد امام حسن عسکری»
خوانند.

و حسن بن محمد، روایت کرده که: آن مسجد را هم که میان قم و مزرعه
کمیدان است در میان دو موضع که عرب بدان فرود آمده بودند «ابوالصديق» ساخته.
زیرا که منازل عرب بعضی در شهر بود و بعضی در کمیدان. و منارهٔ مسجد جامع
بيرون را در زمان عامل بودن «یحیی بن اسحاق» بنا نهادند در روز یکشنبه
سیزدهم ماه رمضان سنهٔ احدى و تسعين و مائه^۱.

و در بعضی تواریخ مسطور است که مفلح‌ترکی امیر قم منبر را تجدید کرده.
و بعضی گویند که اول مسجدی که در قم بنا نهادند قبل از آمدن اعراب مسجد جمکران
بود. و آن را «خطاب اسدی» که بدان ناحیه افتاده بود آن را بنا کرده.

و اما مسجد جامع شهر را - که الحال دایر است و تولیت آن با سلسله سادات
واعظ است - سلطان طغرل در ایام سلطنت خود در سنهٔ ثمان و عشرين و خمسمائة
بنا نهاد، و موقوفات بر آن مقرر نموده.

و اما منازل حکام: در قدیم چنان متعارف بوده که جهت حکام و عمال و خراج -

۱- کذا، برابر عبارت ترجمهٔ کتاب قم در اینجا (ص ۳۸). و درست: «احدی و تسعين

و مائتين» است (همان مأخذ: ۱۰۵).

گیران خانه‌ها در خارج شهر می‌ساخته‌اند و ایشان را از نزول در اصل شهر منع می‌کرده‌اند تا آن که مبادا با ایشان اختلاط نمایند و بر مذهب و طریقهٔ قبیان مطلع گردند، و اموال ایشان مشاهده کنند و بر راه‌های نفع و ضرر ایشان واقف شوند، و کنیزکان و خدمتکاران و عورات ایشان در راه حمامات و کوچه‌های بینند، و همچنین بر اسلحهٔ ایشان از تیغ و تبر و کمان و نیزه و غیره که به جهت دفع دشمن داشتند آگاه گردند. و گویند که شخصی از حکام قسم می‌گفته که: من چندین سال به قم عامل و حاکم بودم و در آن مدت نظر من در کوچه و محلتی بر هیچ زنی نیافتاد.

و نقل است که به جهت نزول حکام و محبس و زندان ایشان در قدیم خانه‌های بزرگ و عالی بنیان در قریهٔ براوستان که دور از شهر است ساخته بودند و حکام در آن قریه می‌بوده‌اند و داخل به شهر نمی‌گردیده‌اند. و الحال آن عمارات خراب است اما آثار و علامات آن‌ها در قریهٔ براوستان مشاهده میشود.

و دارالضرب و دارالخراج که منزل صرافان و خراج گیران بوده در قریهٔ ویدستان که الحال به بیدستجان مشهور است بنا کرده بوده‌اند و الحال هم بعضی از آثار آنها هست. و در قریهٔ جمکران هم به جهت بعضی حکام و ولات عمارات بنا نهاده بوده‌اند.

و در ایامی که «احمد بن محمد بن رستم اصفهانی» عامل قم شد دارالخراج به خانهٔ «حسین [بن نصر] بن عامر اشعری» که در محلت جازران واقع بود قرارداد بواسطهٔ آن که «ابوعلی» در خانهٔ «حسین بن نصر» نزول کرده بود. پس چون «محمد بن ادریس قمی کاتب» را به جای او عامل و حاکم کردند دیگر باره او دارالخراج را

بدارالخراج قدیم انداخت ودارالضرب را به خانه‌ای که در کوچه مشهور به محلّت ضرایان- که الحال هم بدین نام معروف است- قرارداد.

و گویند که ضرایان که به قم می‌بودند اصل ایشان از صفاهان بوده، و عمل ضرب در میان ایشان موروثی می‌بود و از اکابر به اصغر می‌رسیده، و آن ارتفاع که به هم می‌رسیده به یکدیگر قسمت می‌کرده‌اند و از مردم قم کسی با ایشان شریک نمی‌بوده.

و نقل است که منازل حکام در ابتدای تکویر قم در جانب قریه کمیدان بوده، زیرا که اعراب در قریه مزدجان^۱ بودند و منع حکام می‌کردند از دخول شهر. پس بدین سبب ایشان در کمیدان می‌بودند در خانه‌ای که معروف بود به خانه اولادیزدان فاذا، و بعد از آن در قریه مزدجان در خانه‌ای که معروف بود به «خانه شاه‌یجان»، و بعد از آن در قریه جمکران به خانه‌ای که معروف بود به «خانه مؤبدان»، و بعد از آن به قریه براوستان^۲، و بعد از آن به شهر نزول کردند. و الیوم متعارف شده که حکام و عمال در اصل شهر می‌باشند.

مطلب ششم^۳

در ذکر کاریزها و فहरها و رودخانه‌ها و جای قسمت آبها

آورده‌اند که در ایام عجم به قم کاریزهای بسیار بوده و اکثر آن‌ها بسبب آفت‌ها

۱- کذا. در ترجمه کتاب قم (ص ۳۹): «ابرستجان». و گویا هر دو خطا، و درست

«مبجان» است.

۲- در ترجمه کتاب قم (ص ۴۰): «... پس از آن به قریه ویدستان. و روایت است که

بعضی از ولات قم به براوستان نزول کردند...».

۳- اصل: «هشتم».

از تاخت‌ها و فتنه‌ها و سیلاب‌ها بایر و خراب و منطمس شده‌اند . و چون اعراب به قم آمدند بیست قنات در قم بیرون آوردند :

اول- قنات «عبدالله بن سعد اشعری» مشهور به «قنات خوشاب» .

دوم- ایضاً قنات «عبدالله بن سعد» مشهور به «قنات شوراب» .

سوم- قنات سعد بن مالک بن احوص .

چهارم- قنات عمران و یسع ولدان عبدالله .

پنجم- قنات عبدالرحمن و محمد ولدان عبدالله بن سعد .

ششم- قنات ابوبکر ولد عبدالله بن سعد .

هفتم- قنات مالک بن سعد .

هشتم- قنات اسحاق بن سعد و علی بن آدم .

نهم- قنات مرزبان بن عمران بن عبدالله بن سعد .

دهم- قنات محمد بن عیسی بن عبدالله و سعد بن سعد .

یازدهم- قنات موسی بن یعقوب بن عبدالله .

دوازدهم- قنات آدم و محمد ولدان آدم الاول .

سیزدهم- قنات آدم و محمد ولدان علی بن آدم الثانی .

چهاردهم- قنات سعد و محمد ولدان عامر بن سعد .

پانزدهم- قنات موسی بن آدم .

شانزدهم- قنات اسماعیل بن عیسی بن عبدالله .

هفدهم- قنات ابی غالب .

هیجدهم- قنات عطاء بن مزید .

نوزدهم- قنات نعیم بن سعد .

بیستم- قنات سعد بن زیاد .

و بدان که حسن [بن محمد] بن حسن صاحب تاریخ قم گفته که آب این قنات داخل رودخانه می شده و از آن جا به نهرها جاری می کرده اند و به مزارع ایشان می رفته که در کنار رودخانه داشته اند . و بعضی از آن آب ها را به باغات خود می برده اند و بعضی از آن را به شهر جاری می کرده اند ، و به آب انبارها و حوض ها و حمامات و چاه های محجر می رفته از راه لوله ها و کنگها و کول ها که در زیر زمین نصب کرده بوده اند ، و هر کس می خواسته به سهولت آب برداشته بی مشقت و تعب . و این قنات بر نهج مسطور روان بودند تا آخر روزگار عجم ، و بعد از آن روی در نقصان نهادند و به اندک روز کاری چاه های این قنات منطمس شدند . اما از دهنه های قنات مذکوره که آب به زیر زمین به کنگها و لوله ها می آمد همان جاری بود^۱ .

تا چون «احمد بن علی المرورودی» به قم آمد و والی شد مقنیان را به بیرون آوردن آن قنات بداشت و مالی بسیار بر آن خرج نمود و آب ها بگشاد و باز به طریق اول در شهر جاری شد و تا به میان بازار برسید . تا آن جا که مشهور است به محلت «سربلبله»^۲ ، و مردم شهر از میر آبی^۳ که آن جا بود آب بر می داشتند و صرف

۱- در ترجمه کتاب قم (ص ۴۲) می نویسد : «وقورات آن یعنی در کاربزا و مستقه ها

که در زیر زمین کنده بودند باقی مانده بود و اثر آن ظاهر بود» .

۲- در ترجمه کتاب قم (ص ۴۲) : «رأس المزله» .

۳- در ترجمه کتاب قم (ص ۴۲) : «بترآب» که تصحیف است و درست همین است که

در اینجا می بینیم .

می کردند و آن موضع میرآب تا چندی قبل ازین ظاهر بوده .

و چون احمد از قم بیرون رفت دیگر باره آب این قنوات شروع در کسر کرد و آن آب ها به تدریج کم می شد تا آن گاه که بالکلیه قطع شد . و بعضی گویند که جمعی دانسته سعی در ویرانی آن قنوات کرده ، آن ها را به حیل منقطع ساختند و به غایتی آب در قم عزیز الوجود شد که مقدار سیراب شدن کنجشکی به هم نمی رسید .

تا آن گاه که باستعانت اسماعیل بن عباد «احمد بن علی شاذلی» که بقم عامل بود باخراج بعضی از آن قنوات قیام نمودند و مال بسیار خرج کردند و سه کاریز از آنها بگشادند و روان کردند . و یکی از آن کاریز ها کاریزی بود که آن را بکاریز زیرک غلام آزاد کرده بعضی از اعراب می خواندند و تعمیر آن در سنه احدی و سبعین و ثلاثمائة هجریه شد و آب آن از نهر ها که احداث کردند به شهر روانه شد و در میان بازار و اکثر محلات روان بود . پس بر مردم قم و صادرین آن بلده در بر گرفتن آب کار آسان شد و همیشه اسماعیل بن عباد را بدین خیرات دعا می کردند . و آن آب پیوسته در رودخانه جاری بوده و هست و تا حال منقطع نگشته .

و در تاریخ مذکور است که منبع و منشاء بعضی از این قنوات مذکور در جانب بیابانی است معروف به «کوپشت» از جانب چپ رودخانه قم چون از آن جا براه سرداب روند . و منبع دیگر به حوالی رباط و حوضی که در راه سرداب واقع شده اند از جانب راست رودخانه . و منبع بعضی دیگر بنزدیکی قریه مطرف آباد بوده ، آن جا که گودی است که آنرا چال هفته دوش می گویند و آب های هفت قنات از آن

۱- در نسخه چاپی ترجمه کتاب قم (ص ۴۳) : «کسریشت» .

قنوات بدان گود فرو می ریخته و در رودخانه از کوره هاودهنه های آن قنات ها ظاهر می گشته و بدان جهت آن چال را «هفته دوش» می گفته اند .

و گویند که در آن موضع چشمه ای شور بوده که آب این قنوات بدان مختلط و به رودخانه جاری می شده ، و بدان سبب آب های قم شوری بهم رسانیده اند و الحال هم بدان جهت شورند . و آن چشمه مخفی است و کسی نمی داند که در کدام موضع است ! .

و بدان که در قدیم چنان که سابقاً مذکور شد آب همه آن قنوات داخل رودخانه قم می شده و از آن جا در نهرها به مزارع و باغات واصل شهر جاری می شده . و الحال که زمان تحریر این رساله است اگرچه اکثر قنوات مسطوره بایر و منطمس است اما قریب به يك صد قنات در دارالمؤمنین قم احداث شده که همه آن ها الحال دایر است و شرب مزارع و بساتین می شود، و قدری از آن ها به شهر جاری می شود . سوای آب رودخانه که داخل آن قنوات نیست .

و لله الحمد که دارالمؤمنین قم در این وقت کمال معموری و آبادی بهم رسانیده و مزارع و بساتین تزهت آرا و منازل و عمارات دلگشا و مساجد و حمامات باصفا در بلده مزبوره بهم رسیده . و فی الواقع شهری شده که اگر متوطنین و سکنه آن جا ترك اخلاق ذمیمه و صفات خبیثه از حقد و حسد و کبر و نفاق و غمازی - که در این جزء زمان در همه شهرها باب و طبیعت ثانیة این خدا انصاف داده ها شده - نمایند و کسب اطوار پسندیده و اوصاف جمیله کنند و همگی بزرادرار باهم دوست و مهربان گردند و موافق يك دیگر در رأی و تدبیر باشند و غم هم دیگر خورند و ترك تعصب جاهلیت و دقت حیدری و نعمت الهی بودن - که کارا جلاف و او باشی و اجامره است - نمایند و همه ایشان يك مذهب و يك طریق که تعصب تشیع و اهل

بیتی بودن - که روش و طریقه شیعیان قدیم قم بوده - اختیار کنند و در معنی صداقت و مودت و محبت و مروت و شفقت و مواسات و غمخوارگی باهم متفق اللفظ و المعنی باشند و از صمیم عقیدت باهم دوست باشند ، می تکلف مثل دارالمؤمنین قم به همه جهات شهری بواسطه توطن و سکنی نمی باشد .

و اگر فی الواقع از در انصاف و مروت در آیند مردم معقول و آدمی را باین اخلاق و اطوار ذیل ذمیمه که مذکور شد (سیما متعصب و دقت حیدری و نعمت اللهی که شعار سفهاء و بی عقلان است ، بلکه ایشان هم از اسناد این معنی عار دارند و من حیث لایشر مر نکب بعضی از آنها می شوند ، و اگر چنان چه به خود پردازند و اندک تأملی نمایند می شبهه از این معنی دست بر خواهند داشت) چه کار است ؟ . آیا نمی دانند این را که اگر بگویند که فلان مرد قمی اهل بیتی است متعصب و همیشه قم شیعه خانه بوده - به غایت بهتر از آن است که گویند فلان مرد حیدری یا نعمت اللهی متعصبی است .

پس زینهار و الف زینهار! که بکوشیدای برادران تا باهم یار و مهربان باشید که رستگاری آخرت و دنیا در این است و این عمرده روزه باین نمی ارزد که دایم الاوقات قول شما باشد که فلان کس چه گفت و چه کرد و مرد خسیسی است و سفره ندارد و چه می خورد و چه می پوشد و چه جا می رود و با چه کس اختلاط می کند و چه قسم بزرگ شده و پیش از این چه بوده و الحال که شده ، و فعل شما آزار و خفیف کردن و زدن مؤمنان و حرکت به جاهای نامناسب باشد ، و بدین جهت همه مردم را از خود متنفر و بیگانه نمایید و زندقه را بر خود تلخ سازید .

آیا نمی دانید که یکی از جمله منافع خلق آن است که باهم حسن معاشرت

کرده ، به کار يك ديگر آیند و همگی در امور معاش و معاد مددکار هم باشند چنان
که شاعر گفته :

شعر

بنی آدم اعضای يك ديگرند که در آفرینش زيك گوهرند^۱
چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

وفي الواقع هیچ لذتی از لذت‌های عالم به جمعیت و اختلاط دوستان و مؤمنان با
هم نمی‌رسد و بچندین سال معاشرت و مهربانی يك دوست به هم می‌توان رسانید و به
يك كلمه حرف درشت و ناشایست در يك لمحّه هزار دشمن تحصیل شاید کرد .

پس بکوشید وجد و جهد نمایید . تا آنکه بمرور ایام ترك اقوال و افعال ذمیمه
نمایید و به یاد رفتگان و پیشینیان از اقوام و هم‌شهریان و آشنایان قدیم بیافتید و بیاندیشید
که طریقه و شیوه ایشان چه بوده ، و چگونه عمر خود را صرف کرده‌اند و چه قسم
با هم سلوک می‌کرده‌اند ، و بسبب حسن سلوک و معاشرت ایشان با هم چه مقدار برکت
و رفاهیت و امنیت و فراوانی و مسحت و عیش و فارغ‌بالی در میان ایشان باب بوده .
و الحال بواسطه این سلوک و طریقه که در میان ابنای این زمان باب شده چه قسم بی
برکتی و ضیق معاش و نا ایمنی و گرانی و بیماری و موت فجاء و بیدماغی و دلگیری
و تشویش و گرفتاری در میان مردم شایع شده .

پس ای عزیزان ! از وضع و طور اسلاف و شیعیان قدیم قم یاد آرید و نوعی
کنید که باز این بلده کریمه در میان سایر بلدان کماکان ممتاز باشد . انه ولی
التوفیق .

۱- اصل : « همه درخورند » .

امید که حق سبحانه و تعالی همگی اهل قم خصوصاً این فقیر را توفیقی عطا فرماید که متخلی از ذایل و متخلی بفضایل گردند . انه قریب مجیب ، یجیب دعوة الداع اذا دعاه ، فلیستجیوا له ولیؤمنوا به لعلکم تفلحون . رحم الله امرعاً و عظما بالحق و اتمظ به ، و رجلاً سمع منه حقاً فوعاه و رعاه و عمل به .

* * *

و پوشیده نماناد که الحال از جمله قنات مشهوره دارالمؤمنین قم یکی قنات معروف و مشهور به قنات خواجه است که مرحوم خواجه ابوالقاسم احداث آن کرده ، و باغی بر آن ساخته که اونیز به باغ خواجه مشهور و مدعو است . و آب قنات مذکوره چون زیاد از آن باغ است جمعی دیگر از اهل قم که به اتباع وارث دخلی در آن کاریز بهم رسانیده اند حصه خود را به باغات و زراعات خود می برند . و دوازده يك آن را نواب مرحمت و غفران پناه صفی قلی سلطان شاملو بر اهل شهر وقف ، و ولد ارجمند سعادت مند اودا نیال سلطان آن را تفویض و به شهر و حیاض و حمامات و بر که ها جاری ساخت ** .

و قنات دیگر قنات مشهور و معروف به قنات فردوس است که گویند آن را عالی حضرت سیادت و مرحمت پناه امیر سراج الدین علی موسوی قمی که جد مادری حضرت مرحومی میر سراج ولد میر صفی حسنی طباطبائی اردستانی و عم زاده والده والدین فقیر بوده ** ، احداث نموده بر باغی که مشهور است به باغ فردوس و آب آن قنات نیز چون زیاد از باغ فردوس بوده جمعی دیگر قدری از آن را از اولاد میر سراج الدین علی قمی خریده اند و شرب باغات دیگر می شود . و مشهور است که در وقت احداث آن قنات بعضی از چاههای آن که به میان

رودخانه قم رفته چون بریک و شولات^۱ رسیده محتاج بکول شدند. میر سراج الدین علی از اهتمام و مکنتی که داشتند حدادان قم را مقرر فرمود تا بر سر کار رفته، کولها از آهن ساختند و چند پشته کار آن قنات که در میان رودخانه واقع بود به کولهای آهن بستند.

وفات دیگر قنات مشهور به قنات قاضی شرف الدین است که آن را عالی حضرت شریعت و مغفرت پناه قاضی شرف الدین عبد المجید قمی که جد مادری جد حقیر بوده احداث نموده، چندی در آن کار فرمودند و پیش از آن که آن را جاری کنند در زمان ملوک طوایف جمعی از تر کمان - بسبب سابقه عداوتی که داشتند و ذکر چگونگی قصه آن [به تفصیل در ذکر سلسله نسب این فقیر سابقاً مذکور شد]^۲ - شبی بر قم شبیخون و تاخت آوردند و قاضی مرحوم را با اولادش از کبیر و صغیر به قتل رسانیدند بغیر یک فرزند او که در آن وقت در قم حاضر نبود و به نواحی دارالمؤمنین کاشان رفته بود. پس قنات او بسبب وقوع این حادثه ناتمام بماند.

تا آن گاه که بعد از مرور در قرن یا بیشتر جدا این فقیر نصف آن قنات را به مرحوم حاجی شمس قمی به مبلغ چهل تومان تبریزی فروخته بود مشروط بر آنکه آن چهل تومان را با چهل تومان دیگر از خود که مجموع هشتاد تومان باشد

۱- اصل: «شولات».

۲- در متن به جای عبارت میان دو قلاب، عبارت «به طول می انجامد» بوده که سپس خط زده و در کناره برگ به شکلی که در بالا دیده می شود تصحیح شده است. از این بر می آید که در نظر بوده تفصیل ماجرا را در بخش مربوط به شجره نسب مؤلف درج کنند لیکن چنان که دیدیم این کار انجام نشده و در آن قسمت از این ماجرا سخنی نرفته است.

صرف همان قنات نمایند تا آنکه شاید آبادان شود پس مبلغ مذکور را صرف کردند و آبی قلیل بهم رسید. پس جداین فقیر نصف خود را هم به حاجی شمس فروخت و او چند گاه دیگر هم کار فرمود و باز آب معتدبه که قدری داشته باشد بهم نرساند. و چون حاجی شمس فوت شد قنات به ورثه او منتقل شد و عالی حضرت مرحمت و غفران پناه آقا سلیمان قمی به مرور حصه اولاد حاجی شمس را بدست آورد الا يك حصه مرحوم محمد رضا يك را. و آقا سلیمان مزبور از روی جد و جهد و اهتمام شروع در کار قنات مسطور نموده، شب و روز در آن کار می فرمود. و چون کار او بسنگ و کمر رسیده بود او نیز حدادان را بر سر کار برده، ساعت به ساعت کلنگ ها را به جهت مقنیاں آتش کاری و تندمی نمودند و قومشان آن کمر را می کردند. و به حدی اهتمام داشت که در شبهای نیز قومشان پوست می پوشیدند و کار می کردند. تا آن گاه که بعنايه الله تعالی کار آن قنات از کمر گذشته و بریک رسید و زیاده بر قنات خواجه و فردوس آب بهم رسانید.

وفی الواقع این قنات گویا طلسمی بود که بنام آن مرحوم مغفور بسته شده بود. و الیوم در دار المؤمنین قم قناتی به پر نفعی و پر آبی قنات قاضی شرف الدین نیست. و دو اذنه يك آن قنات را مرحوم میرزا صفی خان ساوهای خریده، بر حیاض و حمامات بلده کریمه قم وقف نموده است ***.

و مخفی ننماید که چون از این سه قنات مشهورتر و پر آب تر قناتی نبود لهذا به ذکر آن ها اقدام شد، و سایر قنات چون ذکر آنها بی فایده و موجب تطویل بود بنابر آن مذکور نکرديدند.

مطلب هفتم

در ذکر منبع و منشأ آب رودخانه دارالمؤمنین قم

آورده‌اند که این رودخانه که در میان کمیدان و قم جاری است و به قریهٔ قم‌رود می‌رود و از آن جا به مسیله، اصلش از ناحیت تیمره^۱ باشد از چشمه‌ای که نزدیک به قریهٔ «اسفیده» است. و گویند که آن جا کوهی است که آن را «سیاه کوه» خوانند.

و در قدیم معمول بوده که اول مزارع و باغات سر رودخانه آن چه می‌خواستند آب از رودخانه بر می‌داشتند، و آن چه از ایشان فاضل می‌آمده به قم روان می‌کرده‌اند و آن چه از قم زیاد می‌آمده به قم‌رود روان می‌شده به موضعی که آن را «مسیله» خوانند و در آن جا ناپدید می‌شده. و بعضی گویند که آن آب که از قم زیاد می‌آمده از اودیة^۲ قم‌رود و قارص- که الحال به «کاج» معروف است- و سناباد می‌رفت تا بیابانی که در ناحیهٔ دیر کج است، و آن جا سوراخی بزرگ است که آن آب‌ها در او می‌روند و کسی نمی‌داند که از کجا بیرون می‌آید!

و بدان که آب این رودخانه قم در اکثر شهور سال جاری می‌بوده، و گاهی هم بریده می‌شده مگر آن قدر آب که در نهرها می‌بستند و به مزرعه‌ها می‌بردند چنان که الیوم نیز بر آن منوال است.

و صاحب تاریخ قم گوید که در روز کار عجم قبل از آمدن اعراب به قم در این بلده بغیر از زیره و قرطم و جوزراعتی در قم نمی‌شده، و از بقول چون سیر و کندنا

۱- اصل: «تیمره».

۲- اودیة = رودخانه‌ها (بینید: ترجمه کتاب قم، ص ۴۷).

ویاز وخیار وخریزه وهندوانه وانواع تره ها کشته نمی شده به جهت قلت آب. زیرا که چون يك ماه از نوروز بگذشتی جماعت تیمره وانار که دو قریه بودند بر سر رودخانه آب را باز بستندی ونگذاشتندی که به قم آید. وچون اعراب درقم ساکن و مستقل شدند روی به ناحیه تیمره وانار نهادند وبا اهل آن دو قریه گفتند که باید با ما یکی ازدو کار کنید:

اول- آن که آب رودخانه را با ماسویت وعدالت کنید وپاره ای را شما بردارید وپاره ای را ما.

دوم- آن که چون شما آب را در زمستان به شهر روان می کنید ودر تابستان بما آب نمی دهید پس ما نمی گذاریم که در زمستان آب به شهر بیاید و باید که شما برای خود ممر زمستانی بهم رسانید زیرا که آب زمستان باعث خرابی ضیاع وعقار و عمارات مای گردد. پس اگر چنانچه شما خواهید که ماسد زیان وخرابی در زمستان باشما شریك باشیم باید که در نفع وفایده آن در ایام بهار و تابستان و خریف ما را شریك گردانید.

پس اهل تیمره وانار قبول این نکرده، امتناع نمودند ودر حصارها گریختند واعراب ایشان را محاصره کردند. وچون حال بدین انجامید اعراب دست بر آورده، سدهایی که ایشان در میان رودخانه بسته بودند خراب نمودند و مجموع آب رودخانه را بشهر روان کردند و باغات ساختند وانواع سبزه ها زراعت نمودند وزراعات تیمره وانار بالکلیه خشك ساختند. و همه اوقات اعراب با ایشان در مجادله بودند وانواع ضرر به ایشان می رسانیدند.

تا آنگاه که اهل دو قریه عاجز شدند و چاره‌ای جز مصالحه نیافتند و گفتند: با شما شریک می‌شویم اما زمین‌های ما ریگستان است و تاب کم آبی ندارند. و زمینهای شما نه ریگستان است و نه شورستان، و اگر آب کمتر به آنها رسد تفاوتی نکند. پس این سخن را امتحان نمودند به آنکه پاره‌ای از کل قم و پاره‌ای از کل تیمره برداشته، نگاه داشتند. کل قم در ده روز خشک شد و کل تیمره در پنج روز. پس اتفاق بر آن کردند که دودانگ رودخانه از اهل قم و چهار دانگ از مردم این دو قریه باشد. و هر دو گروه حصه خود را در هر ماهی به دو دفعه می‌گرفتند، در پانزده روز اول پنج روز اول ماه را قمیان می‌گرفتند و ده روز را اهل تیمره و انار، و در پانزده روز آخر ده روز اول را اهل آن دو قریه می‌گرفتند و پنج روز آخر را قمیان، تا آنگاه که ماه تمام می‌شد. و باز از نوبه ترتیب مذکور نوبت می‌کردند تا آنگاه که باز ماه تمام می‌شد. و همچنین همیشه قسمت می‌کردند.

و چندی بر این گذشته چنان قرار شد که اهل قم در طلوع آفتاب سواری بر کنار رودخانه به جانب تیمره روان سازند تا آنکه تا غروب آفتاب بدان سمت حرکت نماید، و در این عرض رفتن به هر نهری که می‌رسیده باشد آن را شکافته به جانب قم روان می‌کرده باشد. پس قمیان به دستور مقرر در طلوع آفتاب سواری روانه نمودند و آن سوار از طلوع تا غروب به سرعت مرکب راند تا آنگاه که به پل قریه «تبره» که از دیه‌های تیمره بود رسید و مسافت که طی نموده بود بیست و نه فرسخ بود و از بند پل تا بند بالا که از آن بالاتر دیگر بندی نبود چند گامی مانده بود که نه وقت باقی بود و نه مرکب را حرکتی مانده بود. پس آن سوار تازیانه خود را بینداخت و بر موضع بند افتاد و اسب او نیز هم آنجا بیفتاد. و آن موضع را

بدان سبب «اسفان بند» نام کردند .

پس این رسم بماند و هر ماهی قمیان با جمعیت بسیار ازا کره و قومشان بر رودخانه می رفتند و آب های تيمره و افار را پايين می کردند و بر سر آب می بودند و محافظت می کردند تا پنج روز ، پس به شهر می آمدند و انواع غلات و بقول و پنبه و فاليز در قم زراعت می شد .

و گویند که این رودخانه در قدیم در موضعی جاری بود که آنرا الحال «رودخانه کهنه» گویند و اثر روان شدن آب و علامات رودخانه بودن آن ظاهر است و بمیدان صفی آباد معروف و مشهور است . و مصب آن رودخانه به جانب رستاق سراجیه بوده ، پس این موضع به مرور ایام مرتفع شد و آب از آن زیر افتاد و به جانب چپ شهر که الحال رودخانه است روان گردید .

و گویند که رودخانه کهنه بعد از [آ] آن که مدتی خشک بود دیگر باره در حوالی قریه «جهستان» در او چشمه های آب زاینده شد و تا مدت سی و یک سال می جوشیدند و آب های آن چشمه ها شور می بود و به چندین ضیاع از رستاق سراجیه و لنجرود می رفت تا آنگاه که آن آب ها بالکلیه منقطع و بجای اول راجع شد .

مطلب هشتم

در ذکر نهريهای قدیمه که از رودخانه به قم و نواحی آن جاری شده

بدان که حسن [بن محمد] بن حسن صاحب تاریخ گفته که : اول نهري که بر ظاهر محلات و کوچه های قم روان شد «نهر سعد» بوده که آن را «سعد بن مالک بن احوص اشعري» جاری کرد به شهر و قریه ای که آن را به «درب ری» احداث نموده بود و آنرا «سعد آباد» نام کرده بود .

و گویند که «سعد» قومشان و بیلداران را جمع نمود و در شب این نهر را در میانه شهر برگرفت و آب را در آن جاری ساخت ، و چون صبح شد آب را از شهر بیرون برده بود . و بسبب بسیاری، آن آب در آن شب به بعضی از خانه‌های مردم قسم افتاده ، خرابی بسیار کرد و بدین جهت مانع اجرای آن نهر بودند ، و «سعد» آن را در شب جاری ساخت . و به روایتی این نهر قبل از بنای عمارات و خانه‌های شهر احداث شده و در آن وقت موضع شهر صحرا بوده و بعد از آن شهر بنا شده . والله اعلم بحقیقه .

و نهر دیگر نهری است که آن را «نهر کننده» گویند که از رودخانه قم‌بسر گرفته و به جانب قریه برزآباد و ناحیه سراجیه و غیره جاری ساخته‌اند . و این نهر را «مالك بن سعد» جهت قریه برزآباد احداث نموده بوده ، و بعد از آن ارباب نواحی سراجیه در آن شریک شدند و آب آن نهر را آن جا از رودخانه بر میدارند که «درب سهلویه» و پشته‌ها و تل‌های «سعدآباد» است .

و نهر دیگر «نهر ازدورقان» است ، دیگر «نهر براوستان» ، دیگر «نهر طبشقوران» ، دیگر «نهر خمیهن» ، دیگر «نهر یسع و کرگان» ، دیگر «نهر سرفت» ، که الحال به «سرهفت» مشهور است ، دیگر «نهر جمکران» ، دیگر «نهر ابرستجان» ، دیگر «نهر مؤنه» که الحال به «میمونده» مشهور است ، دیگر «نهر مسکران و کره» ، که الحال به «کرج» مشهور است ، دیگر «نهر شهرستان» ، دیگر «نهر ممجان» ، دیگر «نهر جمر» ، دیگر «نهر مهربیان» که الحال به «مهرویان» معروف است ، دیگر «نهر فرابه» ، دیگر «نهر مزدجان» ، دیگر «نهر کمیدان» ، دیگر «نهر سعدآباد» ، دیگر «نهر میان رودان» ، دیگر «نهر عامر» .

و صاحب تاریخ گوید که در قدیم این نهرها از رودخانه برمی داشته اند و شرب
مزارع و باغات می شده تا آنگاه که دیالمه باز بر نواحی قم غلبه کردند و چند نهر
دیگر احداث نمودند و بر آبها خراج مقرر گردانیدند .
و بدان که پنجاه و یک آسیا بر این انهار مسطورم چنان که صاحب تاریخ ذکر
اسامی آنها به تفصیل نمودم می گشته .

مطلب نهم

در ذکر اسامی و اعداد مزارع و ضیاع و قراء و رساتیق بلد
کریمه قم از عربی و عجمی ، و آنچه از دیگر شهرها که قریب
به قم اند با او اضافت نموده ، مجموع را «محوزه قم»
می خوانده اند

بدانکه صاحب تاریخ گفته که عبدالله برقی در کتاب بنیان آورده که : عدد
رستاقات قم سیصد و شصت و پنج قریه بوده . و از آن جمله جمکران و براوستان و
ازدورقان و سرفت و مزدجان و سجاران قدیم اند ، و دیگر دیه ها که الحال پاره ای معمور و
پاره ای خرابند بعد از آن دیه ها احداث شده اند .

و یکی از جمله رستاقات قم رستاق ساوه و رستاق آبه است که صاحب تاریخ
گفته که در قدیم آن از جمله رساتیق قم بوده اند . و آن دو رستاق سی و سه دیه است که از
آن جمله طسوج جزستان نیز داخل است .

و اسامی مزارع و دیه های رساتیق ساوه و آبه و جزستان بر این وجه باشد^۱ :

۱- بسیاری از این نامها که همه از ترجمه کتاب قم گرفته شده دستخوش تحریف و
تصحیف شده و در نسخ خطی و چاپی آن کتاب نیز به صورت مصحف آمده است . لیکن چون
رعایت ضبط موجود در نسخه خلاصه البلدان از چند نظر مفید تشخیص داده شد تصرفی در آن درو انداشت .

رستاق ساوه وآبه و جزستان :

جر جینجرد ، کهکود ، تاجیکاباد ، مهر کانه ، علی آباد ، واشکان ، فایمکین ،
هرمز آباد ، خدایروز آباد ، فیستره ، دزج ، خطاب آباد ، موسی آباد ، مزحر ناباد ،
محمد آباد ، هیلغان ، جوشق ، هبر ، دیروز آباد ، طیر نیان ، استوج ، خودان ، فالیز بانان ،
خسرو آباد ، جم آباد ، هلول ، هریسان ، هتفادقین ، وارا باد .

ترخوردان ، اندس ، هرمزدان آباد ، جرجنبان ، هلمان ، ولیسجرد ، عشیر آباد ،
فیسین ، ارجین ، الورم ، خیر کن ، شید کین ، ورزنه ایوب ، کوهینان ، میلاد جرد ،
اشتارین ، جاور جرد ، ارکین ، منتی آباد ، عبدالوهاب آباد ، شعیب آباد ، جونجران ،
انجیلآوند ، خورشید آباد ، دشت نوح ، طریز ناهید ، کوپالاباد ، عبدالاباد ، استیجن ،
شایستان ، شاسفجرد قدین ، فدوکان ، بزداکان ، سذینان ، معاویه آباد ، دیرکان ،
مسکران ، مهرکان ، گرکان .

استاذ آباد ، قولکان ، فورین جرد ، جازران ، زرجرد ، طخورد ، عمرانا باد ،
سینک ، کاسویه ، ولاشآباد ، مادکان سفلی ، مادکان علیا ، مندکان ، فاران ، ماتکان ،
جعفر آباد ، اردونان ، پایندان ، عبیدالله آباد ، مشران ، حمزه آباد ، ادیس آباد ،
جاوجین ، یحیی آباد .

اردونان ، ورزنه موسی ، روکان ، بزداکان ، زابلین ، سهل آباد ، عثمان آباد ،
رزونان ، بیان آباد ، عنان آباد ، طلحه آباد ، رزن ، ملکآباد ، صقران ، فاران ، فادقین ،
استوج ، اسفلیجین ، دارستان ، وردهد ، اوکین ، کلفسجین ، ویزکان ، ابوستق ،
فرل ، سلقند ، دشت نوح ، ینوشت .

خرم آباد ، سذینان ، فابکین ، دبیره ، سید کین ، کهک ، سروشکین ، دستک ،
مهراب ، ازواره ، کهکونه ، نی ، استارجین ، جونجران ، فیدجین ، ویده ، استرورین ،

حسین آباد ، اوکین ، شاهنده .

رستاق قهستان :

و بدانکه دیگر از جمله رساتیق قم «رستاق قهستان» است و آن چهل و دو دیه است . و «کمج» که در قدیم بوده و الحال مندرس شده از آن جمله بوده . و زبان «کمجی» زبان مردم آن دیه بوده که با هم حرف می زده اند ، و الحال در سایر کوهستانات آن زبان متعارف شده . و بعضی در آن زبان تصرفات کرده اند و موافق تصرف خود با هم سخن می کنند .

رستاق جاسب :

دیگر از جمله رستاقات قم «رستاق جاسب» است و آن دوازده دیه بوده بر این موجب :

بیجکان ، وشتکان ، ولیکان ، کروکان ، وسقونقان ، هرازکان ، واران ، ابالویه ، کیپوده ، وسقوند ، کهندر ، نوند .

رستاق طبرش :

دیگر از جمله رساتیق قم «رستاق طبرش» است و آن در قدیم سی و دودیه بوده ، و گویند که آن را «طبرش بن حمدان» بنا کرده ! و الحال از اسامی دیه های آن- آن چه در تاریخ مذکور است- بر این موجب باشد :

طرخران ، جاونده ، قم ، هم رود ، رجاب ، نوید ، سلیمان آباد ، دوکان ، دروج ، کوکان ، وازدکستان ، کبوددره ، سلیل آباد ، ماستر ، استلک ، کندره ، انارک ، فسنجان ، جنداب ، کهک ، درسر ، تعوسان ، کریان ، سوران ، سبزان ، ررونج ، ورجد ، فرسل ، خورزنه ، کیوراده ، طاه ، هفتجان ، بهمنابدست ، رستیجان ، سین ،

۱- در اصل به کسرکاف و ضم میم .

تا کین ، زیر اسف .

رستاق وزواه:

دیگر «رستاق وزوا» است و آن بیست و سه دیه و چند مزرعه است بر این

موجب :

کهندان ، انجیله ، حمیرقان ، حرامد . حره ، جورابه ، خرازان ، بنیر ،
حشوان ، شهردوشان ، افارستانه ، سلوقان ، مزرعه فودینجرد ، مزرعه طهران رود ،
مزرعه موشك ، عبدویه آباد ، مزرعه وان ، قریه نی ، جزنه ، کهیاب ، اسفند ، ویشکان ،
وسفونجرد ، حیلود ، مهرکان ، وارکان ، آهاه ، سرابراسبان ، باغ حرقه ، کوهه ،
کرهه ، وبان ، خرخران ، خوامه ، استلك ، قاهان ، نوند ، مهرازیند ، کاسواه ،
رایاوند ، کاسوره ، مزرعه تاجیکاباد ، مزرعه وده ، مزرعه عمرافاباد ، اندر ،
ویدستان .

رستاق جهرود :

دیگر «رستاق جهرود» است و آن سی و هفت دیه است . و گویند که آن را
«کیو کودرز» بنا کرده و نام آن را «کیورود» کرده بود ، پس به تعریب «جهرود»
شده . و الحال یکی از دیه های آن رستاق «کیو» نام دارد . و اسامی دیهات آن بر این
وجه باشد :

وشاره ، جیوه ، طیانون ، تانوج ، داحر آباد (که مزرعه است) ، اسکان ، کیو ،
نایه ، اورسکان ، اندین ، مزرعه فرخ . هاموئه .

دیگر قریه آمره و آشتیان با وابع .

رستاق فراهان :

دیگر «رستاق فراهان» است و آن دویست و ده [دیه] بوده که از آن جمله این

دیه‌ها باشد :

بورقان، ولاشجرد، نورآباد، بهبودآباد، شمسآباد، کارجان، شهرجرد،
تبرته، رشان، زیرآوند، ویسمه، رودقند، جوشه، سوسار، خورهاباد، اسروان،
اشتاقان، خلدآباد، آسنجران، فارسه، تیرازباد، ناوژن، محمدآباد، داریان،
میجان، خورزینه، دون، گرکان، حسناباد، نمز، نوزه، کورزه، میقان، استازوان،
آزاد مردآباد، منتی‌آباد، احوص‌آباد، عیسی‌آباد، داودآباد، فارجان، ترور،
جوقان، اسکن، فراهان، قیزه، جوخواست، عبدالله‌آباد، بشیرآباد.

و بدان که «محمد بن علی همدانی» در کتاب بلدان ذکر رستاق و دیه‌های
قم بر این وجه کرده که :

قریه لنجرود، قریه رودابان^۱، قریه ابرستجان، قریه سراجیه، قریه قمرود،
قریه رودبار، قریه وازکروود، رستاق جبل، رستاق سادوه، رستاق خوی، شق
میلاجرد، شق آبه، قریه فیسین، قریه جزستان، رستاق انار، رستاق جاسب،
رستاق فاسان، قریه فراهان، قریه ماستر، قریه کوه زرد، قریه دورآخ، رستاق
وره، قریه جهرود، قریه جوزه، قریه جرکان، قریه ارونده‌جرد، رستاق طبرش،
قریه وزوا.

و تفسیر رستاق به «حیازه» کرده یعنی چند دیه که به جنب یک دیگر باشند
و اسم «رستاق» بر مجموع آنها جاری سازند و گویند : «رستاق فلان».

و صاحب تاریخ گفته که تکویر قم بر چهار رستاق از جمله رستاق اصفهان و
چند قریه از دیگر رستاقات شده، و بیشترین این دیه‌های مذکوره از رستاق کاشان

۱- اصل : رودابانی .

و تیره اند و رستاق‌های دیگر از همدان و نهاوند . و بدان که از توابع شهری با وجود قرب و نزدیکی به قم هیچ به قم اضافه نشده به جهت آن که بیابان و شورستان بسیار میان قم و ری واقع است پس دیه‌های ایشان به هم متصل بوده نیست .

و رستاق‌های چهار گانه اصفهان که به قم اضافه شده رستاق کهندان و رستاق اناربار و رستاق وره و رستاق ساوه است . و مراد از رستاق ساوه اصل قصبه ساوه نیست که از کوره همدان بوده ، بلکه غیر آن باشد . و الیوم آن رستاق قصبه‌ای است که آن را میلا جرد خوانند و در قدیم این هر دو رستاق را ساوه می گفته اند ، و یکی از جمله رستاق اصفهان و دیگری از رستاق همدان بوده ، و حد این هر دو بهم متصل است و هر دو را ساوه می خوانند ، و فرق میانه ایشان به اصفهان و همدان بوده و می گفته اند که «ساوه اصفهان» و «ساوه همدان» . و مثل این بسیار است یعنی دو موضع يك نام که هر يك تابع ولایت دیگر باشد .

قریه رودآبان :

و بدان که دیگر از جمله دیه‌های قم قریه رودآبان است و اسامی مزارع آن بر این وجه باشد :

جمکران ، خمین ، ناصح آباد ، ملک آباد ، ابور ، هست اولادسعد ، اسفرآباد ، باغ فتح ، هست اولاد عبدالله ، نچو کاباد ، جوسق و خنجره ، هست عبدالرحمن ، یسع آباد ، دزنوج ، هست محمد ابابکر ، هست ادریس ، وچهر ، اذینجشنسف آباد ، اسحاق آباد ، هست ایوب ، هست یحیی ، منویه ، هست عبدالرحیم ، صحرای سعدبن عبدالله ، هست ابوالبختری ، هست آدم ، جعفر آباد ، هست محمد شعیب ، علیآباد ، شهرستان ، قلاور ، زنبیل آباد ، خزا جرد ، مجدآباد ، باغ محمدیه ، مسکران ، مزرعه و باغ عبدالرحمن ، اذروقان ، ویدستان (که الحال به ویدستجان مشهور

است)، براوستان کوه (که الحال به مزرعه کرج مشهور است)، صحرای موسی بن یعقوب، دشت زیاد (که به زیادآباد معروف است)، کرگان (که به کرک آبی مشهور است)، یحیی آباد، عیسی آباد، خزیرآباد، باغ مرزبان.

و مخفی نماند که قریه رودآبان مذکور چهل و هفت مزرعه داشته، والیوم اکثر آنها که برآب قنوات دایر بوده بسبب خرابی آن قنات‌ها بایر است و از جمله این همه «هست» ها که مذکور شد يك «هست» هست و دیگر هستها نیست شده‌اند. عالم بيك قرار نمانده است عالم است.

قریه لنج‌رود:

دیگر قریه لنج‌رود است. و توابع آن بر این وجه باشند:

قول‌آباد، جنداب، واشجند، کوار، باغ شعیب، باغ جعفر، فستجان، سیوب، سیسنجرد، سکه ورزنه، زنک‌آباد، جعفرآباد سفلی، اباسکند، موشه.

قریه صرم:

دیگر قریه صرم است و این قریه شش مزرعه دارد که در هر يك از آنها جمعی از رعایا می‌بوده‌اند و هر يك از آن مزارع شش گانه نیز توابع دارند و اسامی ایشان بر این وجه است:

یکی خورها باد که گویند آنرا خور بن‌اروند بنا نهاده و مزارع خورها باد: سکه کران، سکه جوان، جور، اسحاق‌آباد، جانه صرم که مزرعه‌ای از مزارع صرم باشد. خر گوشك و آن نیز از مزارع صرم است. جروندکلان و آن نیز از مزارع صرم است و گویند که آن را جروند فارس بنا نموده و مزرعه ورزنه از توابع آن باشد. کشمیزه که آن هم مزرعه صرم است. کهندر اویز مزرعه‌ای بوده.

و بدان که لنج‌رود و صرم از توابع وازگردند. و صاحب تاریخ گفته که اهل

قریه سرم را مهره‌ای است و دعوی می کنند که آن طلسم سرما است ، و چون در فصل بهار سرما زیادتی کند و بر باغات و زراعات خود ترسند که سرما ضرر رساند آن مهره را بیرون آورده ، بر سر نیزه‌ای کنند و بدور زراعات و باغات گردانند سرما ضرر نرساند .

قریه ابرستجان :

دیگر قریه ابرستجان است و مزارع آن ده است :

سکه و زجانه ، هست سعد بن نعیم ، هست هندجان ، شادقولی ، سجاران ، سرفت ، سعدکان ، سواران ، تاجیکاباد ، ولینان .

قریه سراجیه :

دیگر قریه سراجیه ، و آن سی مزرعه دارد :

زیتونه ، کبرکان ، باغ عبدالله (که الحال به باغ عبدال مشهور است) ، سوره ، شعیب آباد ، بطلیجرد ، دشت یقوب ، عبدالله آباد (که به عبدال آباد معروف است) ، احوص آباد ، دیمجان ، ملکاباد ، تومر جان ، عمرانا باد ، حمزه آباد ، یعلی آباد ، علیاباد ، نوح آباد ، یحیی آباد ، نوارن ، دینجان ، محمد آباد ، اسحاق آباد ، جزستان ، ارواد ، مهاباد ، زاسط ، سنبلاباد ، مرز آباد ، یمنوب آباد ، کهل آباد .

قریه رودباره :

دیگر قریه رودباره و آن بیست و پنج مزرعه دارد بر این موجب :

سوسک ، ساسفجرد ، طاقان ، مظفر آباد ، جنبد کهنه ، مهر جرد ، ایرینکه ، رود بهرامان ، واکاباد ، سهران ، دستکره ، خور خداهان ، دستکره سفلی ، مطرفاباد ، موسان ، جوستر ، ماخورینان کهنه ، عبدالله آباد ، احمد آباد سفلی ، احمد آباد علیا ،

نوذین ، وندہ ، کھک ، سکک ، زروندہ .

قریہ میان رودان :

دیگر قریہ میان رودان وآن بیست وشش مزرعه وباغ داشته بر این

موجب :

باغ ذکر یا ، باغ اسحاق بن عمران ، باغ ادریس ، باغ جعفر ، مزرعه طبشقران ،
باغات بنین ، باغ رباح ، میان رودان ، قزدان ، سکن ، جویر دکان ، سکۀ ولانبر ،
سکۀ جرجان ، سکۀ کاسجاد ، اسفدن ، بزدا آباد ، جهستان ، خماباد ، کمیدان ، جمر ،
مالون ، فراہ ، محمد آباد ، قہیان ، باغ مقاتل ، باغ عبدالرحمن بن محمد .

رستاق انار بار :

دیگر رستاق انار بار است واین رستاق شصت قریہ ومزرعه داشته بر این

موجب :

شیدارنید ، ہنبر ، فروس ، سلکان ، کارچہ ، اندریقان ، سہرانرود ، طرزہ ،
جر جشت ، افسید جرد ، کھندیر ، نخجیر وان ، مردور ، وردہد ، فونج ، ورسندکان ،
عمران آباد ، اسحاق آباد ، علیاباد ، صالح آباد ، مبارکاباد ، رشان ، روینج ، ورجہ ،
خرنق ، ہستوقان ، مرزوش ، کرجاد ، ورویشٹ ، ہبرد ، انار کل ، مجید آباد ،
سینکان ، وسابہ ، ابراہیم آباد ، خوردہد ، کورکان ، کھک ، فاردیان ، روقان ،
وراردہار ، نوزہ ، جوسق ، ویدشک ، ہنبر ، جرینکان ، کر مہد ، حوآب ، محمد
آباد ، سلیمان آباد .

ودیگر مزارع چون الیوم خراب وبایر بودند لہذا نامہای ایشان مذکور

نکردید .

رستاق وره واروند جرد :

دیگر مزارع رستاق وره واروند جرد است که قراء و مزارع آن سی و سه بوده براین موجب :

بوستانه ، سرفجان ، جرنیکان ، دیزجان ، راوه ، فراوان جرد ، والان جرد ، سرداب ، اردوند جرد ، داودآباد ، نصرآباد ، سرفجه ، خواستر ، علیاباد ، ایوبآباد ، سفلی ، ایوبآباد علیا ، سعدآباد ، مصقلیاباد ، عامرآباد ، سلیمانآباد ، سنبولاباد ، اسباطآباد .

قریه دور آخر :

دزنوج ، دکان ، افغان سیابشت ، شهرود ، خورزن ، ورزم ، سهازباد ، حمزه آباد ، ملکاباد ، ابراهیمآباد ، عیسیآباد ، جعفرآباد .

رستاق کوهستان :

دیگر رستاق کوهستان ، وآن در قدیم چنان که صاحب تاریخ نقل کرده شصت و سه دیه بوده براین موجب :

قه ، میم ، کهک ، قبادان بزن ، ویدهند ، تیره ، خاوه ، ابرجس ، دستجرد ، فردو ، بازره ، مال علیا ، مال سفلی ، زیر بیج ، ازناوه ، وسف ، کرمرجرکان ، ارجه ، وناج ، دزه ، جزن ، دسکره ، سهرنیان ، لنکان ، هرکان ، وناز ، سلوقان ، ورجانه ، وشنوه ، بیرقان ، ورجان ، سیرویه ، نیوند ، باریکرفس .

ونام سایر دیه ها و مزارع این سمت کوهستانات چون در تاریخ مذکور نبود لهذا ذکر نمی شود !

و مخفی نماید که الیوم عدد رستاقات بلده کسریمه قم زیاده بر مذکورات شده براتبشتی، زیرا که قریه هر رستاقی را رستاق دیگر کرده اند که بازمشتمل است بر چند قریه. و در زمان قدیم سراجیه و واز کرد و قهستان و رودبار و لنگرود داخل دیه های کمیدان بوده اند، و طخرود و خوزان و فیسین و وزواه از جمله رستاق ساوه بوده اند، و راوندجرد و طبرش و قرور داخل وره بوده، و قارداران و دیلجان و جاسب و قهبان و هنبر و نیمور داخل انار بوده.

و اصفهانی گوید که: آنچه نقل شده که از ری داخل قم نشده غلط است زیرا که رستاق «خوی» که داخل قم است از رستاق ری بوده و همچنین قریه «مأمونیه» که داخل قم است داخل ری بوده.

و صاحب تاریخ گفته که این روایات از دیگران مسموع شده و صدق و کذب آن با ایشان است. اما آن چه الحال دستور قم بر آن جاری است بیست و یک رستاق و نهصد قریه دارد و از آن جمله: وادی اسحاق سی و پنج دیه و مزرعه دارد، و خوی قم (سوی خوی ری) سی و دو دیه است، و کوه زرد چهل و چهار دیه، و دور آخر بیست و هشت دیه، و قاسان با مزارع و دیه ها هفتاد و هشت، و انار بارشست دیه باشد.

و هم در تاریخ مذکور است که آن چه از همدان داخل قم شده اعراب آن را از «سلمه بن همدان خریدند و آن چه از اصفهان داخل قم شده از صاحبان و مالکان به دفعات خریده شده. و گویند که چون اعراب به قم آمدند زمین ها را احیا و آباد می کردند و احداث فنوآت می نمودند تا آنگاه که به این حد آبادان

گردید .

واذ املك مستحدثه اعراب یکی مزرعه «سعد آباد» است که آن را سعد بن مالک بن احوص احداث کرده به نحوی که سابقاً مذکور شد . و دیگری مزرعه «مالک آباد» سراجیه است که آن را مالک بن احوص احداث کرده . و دیگری مزرعه «شعیب آباد» سراجیه است که آن را شعیب بن عبدالله بن سعد احداث نموده . و دیگری مزرعه «عمران آباد» سراجیه است و آن از مستحدثات عمران بن عبدالله بن سعد است . و دیگری مزرعه «یعلی آباد» سراجیه است که یعلی بن حماد آن را احداث نموده و دیگری مزرعه «حمزه آباد» سراجیه و آن را حمزه بن الیسع احداث کرده .

مطلب دهم

در ذکر وجه نامها و بناکننده های مزارع عجمی^۱

بدان که ضیاع عجم را چنان که عبدالله برقی و غیر او وجه تسمیه و بانی ذکر کرده اند براین وجه باشد :

مزرعه جمکران - آن اول مزرعه و قریه بود که بدین ناحیت جم ملک آن را بنا نهاد ، و گویند که بدان اعتبار نام آن «جمکران» گذاشتند .

و صاحب تاریخ گفته که به جمکران کوهی است مشرف بر آن و آن کوه را «ویشویه» خوانند و بر آن قلعه ای است بلند و کهنه که گویند آن را اسکندر بنا نهاد و آب بر آن جاری کرد . **والحال** حوضی بزرگ بر آن قلعه هست که فقیر خود ملاحظه آن نموده ام و نهری نیز بر سر آن کوه در سنگ خاره بریده شده که

۱- مزارعی که پیش از دوره اسلامی احداث شده است .

از آن ممر آب به آن حوض می‌آمده، از چشمه‌ای که الحال مخفی است. و بعضی دیگر گویند که جمکران را حضرت سلیمان بن داود (ع) بنا کرده.

و دیگری مزرعه اسفرآباد و صاحب تاریخ گفته که آن را جلین بن سلیمان بن داود (ع) بنا نهاده است.^۱

و دیگری اذینجشنسفا باد. و گویند آن را هم جلین بن سلیمان^۱ بنا کرده به جهت پسر خود که «اذینجشنسف» نام داشته.

و دیگری نچو کاباد که آن را هم جلین جهت پسر دیگر خود «نچو که» نام بنا نهاده!.

و دیگری زنکاباد که آن را هم جلین جهت دختر خود «زنکه» نام بنا کرده!.

و دیگری سرفت و آن را «کیخسرو» ملک بنا نهاده. و گویند که در موضع آن بحیره‌ای بود که فاضل آب رودخانه و قنوات در آن جمع می‌شد. کیخسرو چون بدان جا رسید فرمود که این موضع جهت بنا نهادن و عمارت مناسب است. پس بفرمود تا آنجا عمارت ساختند و آن را «سرفت» نام کرد و معنی آن به زبان فارس «سرآب» باشد. و گویند: کیخسرو بر سر کوهی که به قرب «سرفت» [است] قلعه‌ای بنا نهاد و آن را جبه‌خانه خود کرد و الحال هم آن قلعه هست و به کوشک قلعه مشهور است.**.

۱- در ترجمه کتاب قم (ص ۶۰ و ۶۱) این «جلین» را فرزند «ماکین» از امراء این

منطقه خوانده است نه فرزند سلیمان بن داود! در همین مأخذ (ص ۶) از «جلین بن آذر

توح» نیز یاد می‌شود.

و دیگری ویدستان باشد که گویند آن را نیز بانی جمکران بنا نهاده و گویند که در موضع آن چون درخت‌های ید بسیار بوده و آن یدستان را بر طرف کرده، به جای آن عمارت و حصار بنا کردند لهذا آن را «ویدستان» نام کردند. و دیگری ابرستجان. و بعضی گویند که آنرا در زمان اصغر! پسر بلاش فارسی رستم دستان بنا کرده^۱ در هنگامی که عبور کیخسر و ملک بالشکری به این ناحیت واقع شد.

و گویند که در قدیم نام آن «استجان» بوده. و در ایام خلافت بنی امیه در قریه مذکوره شانزده آتشکده بوده و اکثر مردم آن قریه مجوس و آتش پرست بوده‌اند و ایشان را بسبب قتل بعضی از جماعت شیعه و موالیان اهل بیت خدای تعالی با عمارات و آتشکده‌های آن قریه به زمین فرو برد و آن قریه خراب و بایر شد! تا آنگاه بر جای قریه مخسوفه این قریه بنا شد و آن را «ابر استجان» نام نهادند یعنی بر بالای «استجان» که دیه سابق بود بنا شده. و بعد از آن به کثرت استعمال تا زمان یزدان فاذا را «ابرستجان» شد.

و حکایت بنای حصار و قلعه آن سابقاً مذکور شد.

و دیگری «سجاران». و گویند که آن را «سیاران بن سهره بن افراسیاب» پادشاه ترکستان بنا نهاده و «سهره» را که پدر «سیاران» بوده به عوض خون «سیاوش» ایرانیان کشتند و پسرش را امان دادند. و بعضی گویند که آن را «سیاوان» برادر رستم زال بنا کرده. و العلم عند الله! و بر کوهی که مشهور به کوه سیاران است و به

۱- کذا. در ترجمه کتاب قم (ص ۶۲) می‌نویسد: «ابرشتجان - اردوان اصغر بن

بلاش آن را بنا کرده است و بعضی دیگر گویند که رستم دستان آن را بنا کرده است ۱».

قرب آن واقع، قلعه کهنه‌ای است حصین و محکم.

و دیگری مزدجان. و گویند آنرا شخصی عجم بنا نهاد و «مزده» نام غلام خود را سرکار عمارت آن نمود و چون حصار آن تمام گردید نه‌ری از رودخانه بدان جاری ساخت. و چون نام خواجه آن غلام «جان» بود آن نه‌ر را با اسم خواجه خواندی و اصل دیه و حصار را بنام خود، تا آنگاه که به مرور ایام هر دو نام با هم ترکیب شد و «مزده‌جان» خوانند!

و صاحب تاریخ قم را گمان آن است که باروی بلده کریمه قم که از «مزدجان» بنا شده آن را بهرام گور احداث نموده.

و دیگری کمیدان. و گویند که قبل از آبادی چراگاه ایلخی و مادیان‌ها بوده و بدین جهت او را کمیدان می‌خواندند، زیرا که «کمیدان» به زبان فارسی بمعنی چراگاه مادیان‌ها باشد.

دیگری خم‌آباد. و گویند آن را دختر «چهاراز» فارسی بنا نهاده^۱.

و دیگری مهریان که در قدیم آن موضع مقسم آب بوده است و به فارسی محل قسمت آب را «آبیان» خوانند و «مهر» نام سرکار عمارت آن بوده، پس هر دو نام را با هم جمع و ترکیب کردند و «مهرآبیان» خواندند.

و دیگر سکن که آن را «سجن» نیز خوانند و چون زمین آن ریگستان و سنگلاخ بوده آن را این نام نهادند زیرا که چنان موضع یعنی ریگ و سنگ را «سکن» و «سجن» خوانند.

۱- ترجمه کتاب قم (ص ۶۳): «خم‌آباد - خمائی دختر بهمن آن را بنا کرده است»

در نسخه‌ای دیگر: «خمای دختر جهر».

و دیگری «خمیهن». و گویند که مؤبدان بدان دیه باغی که آن را «باغ مؤبدان» خوانند بنا نهادند و با اهل خود مدتی در آن باغ ساکن بودند و پس از چند سال دختری از ایشان «شهربانویه» نام خمیهن را بر نهری از رودخانه احداث کرد.

و دیگری براوستان. و گویند که بعضی از ملوک عجم را بر آن نواحی عبور واقع شد و از دور در صحرای براوستان روشنی آتشی دید که صحرائنشینان در آن موضع برافروخته بودند. پس پرسید که این چه علامت است در جواب گفتند که: این «برازه» است یعنی زبانه آتش. و گفتند که در این صحرا بسبب باران بهاری علف و گیاه بهم رسید و کله داران بدینجا آمده اند و زمین آن قابلیت زراعت دارد اما آب ندارد. پس بفرمود تا در آن صحرا حصار آن دیه بنا کردند و نهری از رودخانه بدان جاری نمودند و نام آن قریه را باعتبار برابر اژه ای که مشاهده کرده بود «برازستان» کرد.

و بعد از آن جمعی از رعایا و غیره در آن قریه عمارت ها نمودند، و اهل قم نیز به جهت عمال و حکام و دارالضرب چون آن قریه از شهر دور بود عمارات عالی و حصارهای محکم در آن دیه بنا نهادند چنان که سابقاً مذکور گردید. پس به کثرت استعمال و مرور اعوام «را» ی برازستان به «واو» قلب شد و «برازستان» گفتند.

و بعضی گفته اند که نام آن دیه در قدیم «انبارستان» بوده به جهت آن که انبارهای اربابان عجم در آن قریه بوده در موضع پشته بزرگی که الحال آثار خرابی آن عمارات از آن ظاهر میگردد.

و گویند عمارات آن قریه به خسف خراب شد زیرا که اهل آن قریه در قحط سالی غله بسیار در آن انبارها داشتند و در بلده قم داشتن غله منحصر در ایشان گشته بود و آن را به قیمت بسیاری - هر قدر که انصاف آن بی انصاف ها بوده - می فروخته اند ، ومع هذا اول غله را در تاب ها و غزقان ها برشته می کرده اند و بعد از آن می فروخته اند تا آنکه مبادا دیگران آنرا بکارند ، بلکه غرض ایشان آن بود که همیشه در قم زراعت و داشتن غله منحصر در ایشان باشد و به تسعیر اعلان آن را بفروشد .

پس جناب مقدس باری تعالی که عادل است و منتقم حقیقی است ایشان را با عمارات و انبارها به زمین فرو برد و آن قریه را زیر و رو فرمود و بدان سبب در آن تلها و پشته ها و پست و بلند بسیار چنان که الحال مشاهده می گردد بهم رسیده .

و دیگری شهرستان . و گویند که آن را شخصی عجم که نام او «شهر واه» بوده بنا و احداث نموده .

و دیگری وچهر . و حسن بن [محمد بن] حسن صاحب تاریخ گفته که آن دیر را جلین بن سلیمان بن داود علی نبینا و علیه السلام جهت پسر خود که نام او «وچهر» بوده بنا کرده و قناتی جهت آن دیه احداث نموده .

و دیگری طبشقوران که صاحب تاریخ گفته که آن دیه را قومی از اهل «طبشین» احداث نمودند و اول نام آنرا «طبشگران» کردند ، پس آن را معرب ساختند

۱- در ترجمه کتاب قم چنین نسب نامه ای نیست بلکه برعکس تصریح دارد که ایسن «جلین» فرزند دیگری بوده است (در این باره چند صفحه پیش تر توضیح داده شد) .

و «طشقوران» خواندند.

و دیگری فرابه. و گویند که آن را شخص از عجم «فرالا» نام احداث کرده. و بعضی دیگر گفته اند که «فرالا» ی مذکور مردی بوده از ملوک کابل که پادشاه خطه هند بر او غضب و خشم کرد و او را با اهل و عیال از کابل اخراج کرد و او به جانب قم آمده، در این موضع سکنی و توطن اختیار کرد و این دیه را احداث نمود و آن را به نام «فراله» می خواندند، پس به مرور ایام «لام» قلب به «با» شد و «فرابه» گفتند! و جمعی دیگر گویند که چون آب آن دیه زیاد بوده بدان جهت آنرا «فرابه» نام کردند.

و دیگری برز آباد. و آن را صاحب تاریخ به عنوان یقین و جزم گفته که «فرالا» بنا نهاده.

و دیگری جهستان که آن را الحال جزستان خوانند و گویند که آن رایگی از غلامان «فرالا» ی ملک کابل احداث کرده.

و دیگری کیج که صاحب تاریخ گفته که آنرا «کی بن میلاد» بنام خود احداث کرده بوده.

و دیگری سراج. و گفته اند که در آن موضع در قدیم اصلا عمارت نبوده و اول عمارتی که در آن بنا شده خانه ای بوده بسیار محقر و کوچک، و آن را به زبان عجمی «سراچه» می گفتند یعنی سرای محقر، پس آن قریه را نیز بدان اعتبار نام «سراچه» کردند!

و دیگری دینجان. و معنی این نام به عجمی و زبان فرس «دیه اینان» است و

مراد از «اینسان» شجاعان و اشاره بدیشان بوده^۱ و در آن دیه جمعی از اولاد عجم می‌بوده‌اند که به شجاعت مشهور و معروف بوده‌اند و لهذا آن را به ایشان نسبت کرده‌اند.

و دیگری نوازان که الیوم به «نوارن» معروف است و آن اول دیهی است از دیه‌های سراجیه که بنا شده و بدان سبب آن را «نو از آن» گفتند یعنی «دیه نو» از سراجیه، پس به مرور ایام در آن تصرف شده «نوارن» خواندند.

و دیگری خرزادجرد که گویند آن را شخصی از عجم که نام او «خرزاد» بوده احداث کرده و بدین اسم آن را خوانده.

و دیگری قریه میم که گویند یکی از ملوک اکاسره از اطراف مملکت شراب طلبیده بوده و از اکثر آن‌ها جهت او شراب حاضر ساخته بوده‌اند. پس از میان شرابها شراب این قریه را پسندیده، گفت که: «می‌ام!» و معنی «ام» به فارسی «این است» باشد یعنی: «می‌این است». پس بعد از آن دیگر آن موضع را «میم» خواندند و بدین اسم مسمی شد!

و دیگری قریه خورهاباد که گویند «خور بن‌اروند» بنا نهاده.

و دیگری رستاق جهرود. و گویند که آن را «کیو کودرز» بنا کرده و آن را «جیورود» نام نهاده بوده و به مرور ایام «جیهرود» شده.

و دیگری جروندکان که از توابع «واز کرد» است و گویند آنرا جروند فارس احداث نموده.

۱- کذا. در ترجمه کتاب قم (ص ۶۵) می‌نویسد: «دینجان» معنی آن دیه اینان است

یعنی دیه شجاعان .. و «نی» به زبان عجم شجاع باشد ..

و دیگری قریه آمرو. و گویند آن را کیخسرو جهت خاصه خود بنا کرده و در آن آتشکده او بوده.

و دیگری رستاق افار بار. و بعضی گویند که «افار» نام رودخانه قم است و «بار» به معنی کنار باشد، و چون این رستاق در کنار رودخانه واقع است بدان سبب آن را افار بار نام کرده اند. و بعضی دیگر چنین گویند که آن را «افار بن سیاران بن سهره بن افراسیاب» پادشاه ترکستان در وقتی که بدین ناحیت افتاده بوده بنا نهاده!

و دیگری قریه خوررهد که گویند آن را «اسکندر» احداث نمود. و صاحب تاریخ گوید که اهل این قریه به حدی صاحب مال و کله و رمله بودند که در خارج آن دیه حوضها از سنگ کنده بودند و کوسفندان خود را در آن حوضها می دوشیده اند و باز نهرهای باریک در سنگ کنده بودند و آنها را تاخانههای خود برده بودند و به طریق آب شیر را قسمت می کرده اند و نصیب و حصه هریک از آن حوضها در نهر مخصوص به جانب خانه او جاری می شده. و العلم عندالله.

و مخفی نماند که در نواحی قریه خوررهد چشمه آبی هست که در زمان قدیم آن را «عوض دهقان» کنده و بیرون آورده و از اکثر علت های باره چون فالج و لقوه و استرخا و وجع مفاصل و همچنین از امراض یابسه چون قوبا و خشکی شفا باشد، و مردم از شهرهای دور به جهت استشفای بدن چشمه آیند و در آن غسل نمایند باذن الله تعالی شفا یابند. و الیوم که حالت تحریر این کلمات است دو چشمه دیگر در آن ناحیت ظاهر گشته اند *** و چون آب چشمه مذکوره در سرچشمه بسیار کرم می باشد در عرض نهری که در آن آب چشمه جاری است چند پناه و حوض

ساخته‌اند تا اگر چنان چه شخصی در سرچشمه به جهت گرمی بتواند در آن آب نشیند در پایین تر بدان آب تواند غسل نمودن، و همچنین جای مردان و زنان از يك ديگر جدا باشند.

و دیگری مزرعه احوص آباد، و طالقان. و گویند که این هر دو را هم «عوض دهقان» احداث نموده.

و دیگری افشید جرد، و ویر. و این هر دو را گویند کیو کودرز بنا کرده.

و دیگر هنبره، و وردهد، و رسکان، و رزقان^۱، و فونج. گویند که از محدثات طوس بن نوذر باشند که به اتفاق کیو بردست قباد بن قباد بنا شده‌اند!
و دیگر فاردان، و شیداذنید. و گویند که این هر دو را هم کیو بنا نهاده.

و دیگری روقان که گویند اردشیر بن بابک آن را احداث نموده.

و دیگری جوسق و آن هم از مستحدثات اردشیر باشد.

و دیگر مهر جشنسفا باد. که گویند آن را «مهریمشت»^۲ بنا کرده.

و دیگری وسکان که به فرموده اردشیر بنا شده.

و دیگری دوداهك. و گویند که چون اردشیر از اصفهان بدان قریه باز

گردید و در آنجا به حمام رفت در آن حمام تن و بخار آهك بر مشام او رسید.

سؤال کرد که این چه بوی بد است که می‌شنوم؟ گفتند: دود آهك! پس این نام

۱- کذا. در ترجمه کتاب قم: «رزقان».

۲- در ترجمه کتاب قم (ص ۷۰): «مهریمشت» بانشخه بدل: «مهریمشت».

بدان قریه بماند ! .

ودیکری نیمره کبری ، ونیمره صغری که گویند این هر دو موضع جای جمع شدن آب های رودخانه بوده اند و در این هر دو قریه ممر و منفذی نبوده و چهار طرف آن کوهها بوده ، و در زمان پادشاهی^۱ جم به فرموده او سرکاری شخصی نیمره نام آن کوهها را بریدند و آبها را به رودخانه سر دادند و آن دودیه را عمارت نمودند و بنام «نیمره» خواندند .

ودیکری نیمور که از توابع رستاق «انار» است و گویند آن را هم بانی «انار» احداث نموده .

و دیکری دلیجان . و گویند که آن را «دلیجان بن نیمره» بنا نهاده .

و دیکری رستاق فراهان که آن را «فراهان بن حمدون» احداث نموده ! .
و دیکری اسکن که گویند آن را برادر فراهان «اسکن بن حمدون» بنا کرده ! .

ودیکری بهبود آباد که «بهبود بن حمدون» بنا نهاده ! .
و دیکری ولاشجرد . و گویند که بانی آن «ولاش بن فیروز» بوده است .

و دیکری جو خواست . و آن را «جو خواست بن قاسان» احداث کرده .
ودیکری بودقان و گویند آن را «بوران» دختر کسری بنا نموده .
ودیکری والانجرد که گویند بانی آن «والان بن فراهان» بوده .

۱- اصل : «پادشاهت» ! .

و دیگری وارود که گویند زنی در صحرای آن قریه کله می چرانیده و طفلی
خردسال همراه خود داشته و ناگاه کرگی آن کودک را ربوده، از میانه بدر می برد
و آن عورت از عقب کرگ میدویده و فریاد بر می آورده که: «وای رود^۱، یعنی
وای فرزند من». پس بعد از آن دیگر آن دیه را بدین نام خواندند.

و دیگری رستاق طبرش. و گویند بانی آن «طبرش بن حمدون» بوده.

و دیگری رستاق ساوه و آبه. و مخفی نمائاد که چون در قدیم این هر دو موضع
از توابع دارالمؤمنین قم بوده اند و اسامی و مزارع و دیه های این هر دو رستاق سابقاً
در تحت رستاق بلده قم مذکور شد لهذا وجه تسمیه مزارع و دیه های آنها نیز در
این موضع مذکور می گردد. اما چگونگی بعضی از احوال قصبه شریفه آبه بعد
از این در باب علی حده انشاء الله تعالی - مذکور خواهد شد. پس چگونگی بنا و
وجه نام نهادن توابع آن ها برای این وجه باشد:

قردین. و گویند که چون کیخسرو ملک به کوه اندس و ماهین رسید قریه
قردین بنا نهاد، و آن را به جهت آن «قردین» نام کردند که روزی کیخسرو از
معماران و بنایان پرسید که قردین (یعنی آنچه فرموده بودم) تمام گردید؟ پس بعد
از آن بدین نام موسوم گشت.

و دیگر اندس. و گویند آنرا کیخسرو بنامود در وقتی که از جنگ افراسیاب
مراجعت کرده بوده.

و دیگر خوزان که گویند آن را هم به فرموده کیخسرو بنا کرده اند.

و دیگر طبسوج. و گویند آنرا بهرام کور بنا کرد آنگاه که از اهل خوزان

۱- در ترجمه کتاب قم (ص ۷۸): «وارودا».

منهزم شد .

ودیکر طخروود که صاحب تاریخ گفته که این قریه را به جهت آن این نام نهادند که بر ممر رودخانه وسیل واقع بوده و به زبان عجم نام او «طفارود» بود و به تعریب «طخروود» شد .

وهم در تاریخ مذکور است که اهل آن قریه در قدیم مجوس و آتش پرست بوده اند و چند آتشکده در آن جا می بوده ، و در اوایل اسلام - که هنوز دین اسلام قوت نگرفته بوده - از آن قریه چهار هزار سوار بیرون آمدند و با هر سواری خادمی و سئسی و طباحی و خبازی بوده و با این سامان متوجه جنگ مسلمانان که در ناحیت نهاوند می بودند شدند و در قریه اسفندهاں محاربه و مقاتله ایشان با هم در پیوست و کرده مسلمانان - بتوفیق الله تعالی - بر اهل آن قریه غالب و مظفر گردیدند و همه آن چهار هزار نفر را با ملازمان به قتل رسانیدند و يك کس از ایشان جان بسلامت بدر نبرده ^۱ ، به طخروود بر نگردید .

ودیکر هریسان . و گویند آن را «دارای بن دارا» بنا نهاده به نام غلام خود «دریسان» ، پس به مرور ایام «هریسان» گفتند .

و دیگر دارستان و آن را هم «دارا» بنا نهاده و بنام خود خوانده . و بعضی دیگر گویند که چون در آن موضع درختستان ها بوده بدان جهت آن را «دارستان» نام کردند .

ودیکری فیسین . و گویند بانی آن بهرام کور بوده .

ودیکر جونجران که گویند آنرا «جونجران بن میلاد» بنا کرده .

۱- «الایک مرد» (ترجمه کتاب قم : ۸۳) .

و دیگر ترخوران . و گویند کیخسرو بانی آن بوده ، و چون زمین او چمن و علفزار بود و اسبان او در آن جا می چریدند آن را بدان سبب «ترخوران» نام کرد .

و دیگر ولیس جرد که آن را «ولیس بن کودرز» احداث کرده .
و دیگر خسرو آباد و گویند که آن را کیخسرو بنا نهاده .
و دیگر قریه فالیز بانان که گویند آن را «ویل» صاحب باغ کسری احداث نموده و روزی به زبان فرس با اصحاب خود گفت که : «ایذن جالیزی شاید کلایدن^۱» یعنی اینجا فالیز توان کشت ، پس بفرمود تا در آن جا فالیز کشتند و اتفاقاً بسیار خوب بعمل آمد ، و بعد از آن دیگر هر سال در آن فالیز کشته می شد و بدان سبب آن دیه را به قریه «فالیز بانان» خواندند .

و دیگر میلاد جرد . و گویند که آن را «میلاد کرکین» بنا نموده .
و دیگر جرجین جرد که گویند بانی آن «کرکین میلاد» بوده .
و دیگر انجیلآوند . و گویند آن را «انجیل بن نوزر» احداث کرده .
و دیگر دزج که گویند آن را «باران» که یکی از اعیان قریه طخرو د بوده بنا نموده .

و دیگر هتفادقین . و گویند آنرا «فادقین بن کرکین» بنا نموده .
و دیگر فیدجین که گویند از مستحدثات «فیدین جین بن میلاد» است .
و دیگر فروکان که آن را کیو کودرز بنا نموده .

۱- ترجمه کتاب قم (ص ۸۴) : «ایذن پالیزی شاید کردن یعنی اینجا باغی توان ساختن.

پس آن باغ را بنا کرد و بدین نام نهاد» .

و دیگر شاسفجرد و گویند که آن را هم کیو احداث کرده و معنی این اسم به زبان فرس آن است که «شاه اسف کرد» یعنی شاه اسب خود را در این موضع بگرداند و جولان داد.

و دیگر طریز ناهید . و گویند که «ناهید» نام دختر کودرز بوده و «طراز» و «طریز» هر دو یک معنی باشند که آن زینت است. و چون این قریه را دختر کودرز بنا نمود آنرا این نام کردند یعنی زیب و زینت ناهید .
و دیگر هرمز فنا آباد که گویند آنرا «هرمز فنه بن کر کین میلاد» بنا نموده .

و دیگر وارا آباد که گویند آن را «واربن میلاد» احداث کرده .
و دیگر هلمان . و گویند «هلمان بن برزین بن کر کین» آنرا احداث نموده .

و دیگر زرجرد که گویند آنرا «زرجرد بن هرمز بن آران بن کر کین» بنا کرده .

و دیگر شابستان که آن را یکی از اکسره بنا کرد و بخواجه سرای خود بخشید و خواجه سرارا به زبان فرس «شابستام» گویند .

جر جنبان و صاحب تاریخ گفته که آن از توابع ساوه همدان است . و گویند شخصی بدان قریه در سر چشمه فرود آمده بوده و در انبانی قدری نان و پنیر با خود داشته ، پس قدری از آن خورده به قضاء حاجتی بر می خیزد و ناگاه گرگی آمده انبان رامی رباید و از میانه بدر می زند. پس آن مرد فقیر در پی گرگ دوان شده، فریاد میکرد که : «گرگ انبان» پس بدان سبب از آن روز دیگر آن دیه به

«گر کتبنا، خوانده شد و بعد از چندی این نام را تعریب کردند «جر جنبان» شد.
والله اعلم بحقایق الامور !

و مخفی نماناد که جمیع آن چه در این مطلب مذکور گردید از کتب سیر و
تواریخ معتبره نقل شد^۱ و چون در باب سایر مواضع و قراء وجه تسمیه ای به نظر
نرسیده بود لهذا ذکر ننمود.

مطلب یازدهم

در ذکر قلاع واقع در نواحی بلده کریمه قم- صانها الله

تعالی عن التصادم

بدانکه یکی از قلعه های مذکوره قلعه ای است که بدو فرسنخی قریه دیلجان
واقع است و آن را قلعه فک خوانند و گویند آن قلعه ای است که «ابوالقاسم عامل»
که از جانب والی جریادقان بر آن ناحیت حاکم بوده در آن قلعه می نشسته.
دوم - قلعه چشم که آن قلعه در ناحیت «انار بار» واقع است و گویند آن را
رستم زال زر بنا نموده!

سوم قلعه ابل که در نواحی قریه نراق واقع است بر کوهی که آن را کوه ابل
خوانند.

چهارم - قلعه نیاستر که آن نیز در نواحی «نیاستر» بر کوهی واقع است.
و گویند آن قلعه را مرد حرامی با خواهرش ساخته و هیچکس دیگر با
ایشان در ساختن آن رفاقت نکرده. و سبب بنای آن قلعه را این گویند که آن

۱- همه آنچه در این مطلب آمده با تلخیص از ترجمه کتاب قم : فصل ششم از باب نخست

(۵۶-۸۶ نسخه چاپی) نقل شده است.

برادر و خواهر هردو در آن ناحیت چندی راهزنی کرده ، مال و قماش بسیاری بهم رسانیده بودند و آن هردو بسیار شجاع و دلیر و قوی هیکل و قنومند بوده‌اند (و ناقلین این حکایت خواهر را در اوصاف مذکوره اشهر و ازید گفته‌اند) پس ایشان باهم می‌گویند که ما را از مأمنی و قلعه‌ای گزیر نیست تا آنکه این مال و متاعی که از حرامی‌گری و راهزنی تحصیل کرده‌ایم در آن جا گذاریم و همچنین مالی که بعد از این بهم رسانیم، و خود نیز گریز گاه و مأمنی داشته باشیم که هر گاه خواهند ما را دستگیر نمایند و از مقاومت عاجز آییم در آن قلعه شویم و در بر بندیم ، هم مال و هم جان مادر امان و محفوظ باشند .

پس آن هردویی معاونت ثالثی شروع در ساختن آن حصار و قلعه بر قلعه آن کوه نمودند ، باین طریق که اول با جوال خاك را بیالا می‌کشیدند و بعد از آن با مشک آب را ، و در بالای کوه کل می‌ساختند و به لگد آن را «ورز» میدادند . پس همشیره کل را می‌انداخت و برادر گرفته ، در چینه می‌گذاشت چنانکه رسم است .

و گویند که آن دختر باکره بوده ، و در آن وقت که مشغول تعمیر آن قلعه بوده اند روزی برادر او به جهت تمشیت مطلبی به ناحیت قاسان رفته ، از حسن ظنی که به شجاعت و حزم خواهر داشت او را بر سر مال و متاع باز گذاشت . و به کله بانانی که در آن نواحی کوه و دامن در سیاه خیمه‌ها می‌بودند و طوعاً او کرها با آن مرد حرامی مهر بانی و محبت جهت حفظ جان می‌نمودند سفارش کرد که از احوال همشیره او واقف، و از شیر و کره و ماست هر روز به جهت او می‌برده باشند تا آنگاه که او مراجعت نماید .

پس چون او سفر اختیار کرد اتفاقاً یکی از آن چوپانان را پسر جوان
نخواستہ بود کہ خالی از جاہتی نبود . پدر آن پسر بنا بر سفارش رازن قدری
ماست و کرہ بہ آن پسر دادہ ، جہت آن دختر فرستاد . و چون دختر را چشم بر پسر
افتاد و آن موضع را خلوت دید طمعش بہ حرکت آمد و با آن پسر تلافی و مہربانی
بسیار نمود و بہ عشوہ و حرکات و اقوال شہوت انگیز آن پسر را فریب ، و بی پردہ پردہ
ناموس خود را برباد داد .

پس چون برادر مراجعت و بہ دستور مشغول عمارت شدند برادر در بعضی از
حرکات خواہر نسبت بہ سابق و ہن و سستی دیدہ ، در باب ازالہ بکارت او متشکی^۱
شد و بہ محض همان بی تفحص و تجسس - از غایت حمیت و عصبیتی کہ داشت خواہر
را بہ مکر مغلوب خود ساختہ ، دست و پای او بر بست و همچنان در میان آن چینہ
گذاشت و اطراف او را گل چید و بر بالای او یک چینہ دیگر گذاشت . و بعد از آن
قدر سہلی کہ از آن قلعہ مانده بود برادر بہ تنہایی عمارت و تمام کرد . و چندین
سال دیگر تنہا مشغول رازنی و در آن قلعہ ساکن بود .

و گویند کہ بنای آن قلعہ در زمان « اسکندر » شدہ . و فقیر خود آن را دیدہ ام
و الیوم اکثر عمارات آن منہدم و خاک شدہ ، اما دیوار آن باقی است و در یک سمت
آن چینہ علامت دسومت سابق و تغییر رنگی در گل آن چینہ هست کہ بہ زعم مردم
آن ناحیت مدفن آن دختر است . والعلم عند اللہ .

و پوشیدہ نماد در کویہ قریہ فیماستر آن جا کہ قریب بہ چشمہ باشد چاہا
و سرداب های بسیار در آن کویہ کندہ و بریدہ اند و آن را « طلسم اسکندر » خوانند .

و بعضی دیگر را گمان این است که بادی و بانی آن حضرت سلیمان (ع) بوده .

و آن را نیز فقیر خود مشاهده نمودم و به چاهها و سرداب‌های آن رفتم اگر چه جمعی کثیر مانع بودند و می گفتند که بسبب دشواری راه و تنگی و تاریکی و صعوبت و شهرت به طلسم بودن کسی بدان موضع نمی تواند رفت . و از معمرین آن قریه روایت می کردند که جماعتی در قدیم الایام آذوقه چند روزه و اسباب طبخ و دبه‌های روغن چراغ با خود برداشته ، به زجارتی تمام بدان جا رفته ، تا مدت هفت روز در آن موضع بسمت جنوب حرکت می کرده‌اند و درین عرض به منفذ روزنه‌ای بر نخورده‌اند و تغییری در وضع آن سرداب‌ها نیافتند تا آن گاه که روغن چراغ ایشان آخر و تمام ، و چراغها خاموش و منطفی می گردد ، پس ناگاه در آن موضع و در آن وقت چشم ایشان بر عورتی می افتد که در ظرفی به صابون دخت خود را می شسته ، پس این عورت ایشان را منع از ماندن و ترغیب به مراجعت می نماید و قدری از کف صابون خود در چراغ‌های ایشان می کند و به فلاکت و تعب بسیار از آن طلسم بیرون می آیند . و روایت مذکوره را دلیل بر منع حقیر از آن حرکت می ساختند . و اتفاقاً از جهل و غرور عنفوان شباب این قضیه منتج عکس مدعای ایشان و مثر تقیض متمنای آن صواب بینان گردیده ، موجب زیادتى شوق حرکت بدان موضع شد .

پس با پنج نفر دیگر که یکی از آنها عالی حضرت میرزا مطلب نواده شیخ عبدالعالی بود بر آن حرکت مصمم گردیدیم^۱ و آن چه از آن به رأی العین

۱- اصل : « گردیدیم » .

مشاهد و محسوس شده بر لوح عرض نگاشته می گردد ، بعون الملك العزيز . ونعم
ما قيل :

شعر

قلندر آن چه گوید دیده گوید

شنیده کی بود مانند دیده

پس آن پنج نفر و حقیر که مجموع شش نفر بودیم و سه نفر از این شش نفر
از اهل همان قریه مذکوره بودند - بادو دبه روغن چراغ و سه عدد چراغ و دودسته
قتیله و کبریت و یک توبره کاه و دو طناب شتری و به قدر کفایت یک روزه آذوقه و
سنگ و چقماق - که از جمله ضروریات حرکت بدان موضعند - و از اسلحه
میرزا مطلب شمشیر و سپری و رجب آقای فراش عالی حضرت میرزایی میرزا
محمد معصوم** خلف نواب میرزا مهدی** - که در آن وقت ایشان هم در قریه
نیاستر تشریف داشتند و از مائین حرکت فقیر بودند - یک قبضه تفنگ با خود
داشتیم .

پس همه جا بر تیغه آن کوه می آمدیم تا آن گاه که به شکافی از آن کوه
رسیدیم که تا پایین تخمیناً صد ذرع باشد . و در محاذی این تیغ کوهی دیگر هست
که عرض آن تقریباً یک ذرع باشد و فاصله مابین الجبلین دو ذرع بود ، می بایست
از این تیغ کوه به آن تیغ کوه جستن کرد و بسبب ارتفاع آن کوهها و بعد
مسافت آن شکاف از زمین و تنگی عرض جای پا چشمها تاریکی و سرها دور
میکردند .

پس ساعتی در آن موضع نشسته ، چشمهای خود را بر بستیم تا آنگاه که بعد از سکون قدری آرام حاصل شد . پس اول یکی از آن سه نفر - که از جماعت همان قریه بودند و داخل پهلوانان آن موضع بود و ادعا می کرد که بارها در فصل زمستان سه روز و چهار روز در آن کوهها به جهت زدن شکار مانده و شبها در مغاره ها به سر برده و بر قله ها و مواضع دشوار آن جا مکرر بر آمده و پلنگ و ببر در آن کوهها شکار نموده - ابتداء به جستن از آن شکاف کرد و طنابی را گرفته ، يك سر آنرا محکم بر میان خود بست و در عقب تخته سنگی نشست و دستهای خود را بر شکافهای کوه محکم گرفت و يك سر دیگر آن طناب را به طرف ما پنج نفر انداخت تا آنکه يك يك بر کمر خود می بستیم و از آن جا می جستیم و مطلب از این آن بود که اگر - العیاذ بالله - احدی خطا خورد آن طناب نکذارد که به پایین افتاده ، هلاک گردد.

پس - بتوفیق الله تعالی - هر شش نفر از آن جا به تیغ کوه دیگر جست ، باز بر آن روان شدیم و همه جامی آمدیم تا آنگاه که منتهی شد به صفه ای که در سنگ بریده و تراشیده بودند و در آن صفه دهن مغاره و نقبی ظاهر بود که بدانجا داخل می بایست شد . و چون بسیار تاریک و بی منفذ و تنگ بود هر دو کس را يك چراغ ضرور بود ، پس به دستور مقرر سه چراغ روشن کردیم و یکی از آنها را آن پهلوان نیاستری برداشته ، اول داخل آن نقب شد و از عقب او فقیر ، و بعد از ما شخص نیاستری با میرزا مطلب ، و بعد از ایشان رجب آقا و نیاستری دیگر داخل نقب مزبور گردیدند ، و بقاعده اولی هر دو نفر يك چراغ داشتیم و در آن نقب تنگ می آمدیم تا آنگاه که آن نقب به چاهی منتهی شد . و بر کنار آن چاه سنگی تراشیده ملاحظه

شد که به جهت سرپوش چاه به اندازه آن تراشیده بودند .

پس بدان چاه - که عمق آن تخمیناً سه ذرع بود - داخل شدیم و در نه آن چاه نقبی دیگر ظاهر گردید . پس در آن نقب شده ، همه جا می آمدیم تا آنگاه که آن نقب به چهار صفه ای منتهی شد که در سنگ تراشیده بودند و در آن هیچ منفذ و روزنه ای نبود و در هر صفه از آن دهن نقبی ظاهر بود . پس بر در یکی از نقبها قدری کاه به جهت نشانی و علامت از آن توپره به دستور معمول آن جا ریختیم و بدان نقب داخل شدیم ، و آن نیز منتهی شد به چاهی که بر سر آن نیز تخته سنگی به اندازه بود پس بدان چاه داخل شدیم و عمق آن چاه از چاه اول بقدر سه ذرع تقریباً زیاده بود و همچنین مرتبه به مرتبه عمق چاهها زیاده می گردید .

پس در پایین آن چاه هم نقبی ظاهر شد که آن نیز منتهی شد به چهار صفه ای دیگر که در هر صفه آن هم نقبی بود علیحده که هر نقب به چاهی میرفت و هر چاهی به چهار صفه ای . پس به دستور اول در نقب هر صفه ای قدری کاه به جهت علامت می ریختیم و میرفتیم ، تا آنگاه که در آن عرض هفت چهار صفه دیدیم ' که بهیچ وجه من الوجوه در وضع این چاهها و نقبها و چهار صفه ها تغییری نیافتیم مگر به کوچکی و بزرگی بعضی از آن چهار صفه ها نسبت با هم . و در دو چهار صفه غرقه ها نیز در سنگ تراشیده بودند ، و بعضی از آن چاهها مربع تراشیده و کننده شده بودند و بعضی مدور .

و هر چند می رفتیم چاهها عمیق تر می شدند . و با آن که سمت حرکت را تغییر می دادیم و فرضاً که در چهار صفه اول از صفه دست راست داخل نقب شده

بودیم در چهار صفت دوم از صفت دست چپ ، و در سوم از صفت پیش رو داخل می شدیم باز اختلاف و تغییر در وضع آنها نمی یافتیم و بهر طرف که میرفتیم همان چهار صفت و چهار نقب ظاهر می شد و به هیچ وجه روزنه و روشنی در آنها نبود و همه آنها را در سنگ خاره کنده و تراشیده بودند و اثر نوك كلنگ در آن چاهها و نقبها و چهار صفتها ظاهر است . و جمیع آنچه را کنده اند بیرون نقل کرده اند و در درون آنها سنگی زیاد بهم نمیرسد ، و گمان می کردیم که همه آنها را جاروب کرده اند .

و بالجملة ما تا هفت چهار صفت رفتیم که همه آنها بوضع مسطور بودند . و عمق چاه آخرین به پانزده ذرع رسید و در نقب آخرین قدری اثر رطوبت و آب و وزیدن نسیم و هوا محسوس و ظاهر گردید و دیگر رفقا راضی بر رفتن نگشتند و از آن نقبها که کاه ریخته بودیم بصد مشقت مراجعت کردیم و در وقت غروب آفتاب به منزل خود به خدمت حضرات مخادیم عظام میرزا محمد معصوم و میرزا ابوطالب و میر محمد صالح و حکیم سدید و میرزا جانی** و غیره که رفقای سفر ییلاقات بودند رسیدیم و سرگذشت خود را به جهت ایشان حکایت کردیم .

و خدام میرزائی بعد از رجوع به دارالسلطنه اصفهان این حکایت را به جهت نواب نقل فرمودند . و نواب به جهت غرابت و تازگی که داشت شبی در مجلس بهشت آیین این حکایت را به خدمت اعلیحضرت پادشاه جمجاه ملایك سپاه صاحبقرانی عرض نموده ، فرموده بودند که آیا بر قول ناقل این حکایت اعتمادی هست ؟ نواب عرض کرده بودند که : بلی ! یکی از سادات قم که محل اعتماد و آشنایی قدیم این بنده در گاه است خود این موضوع را دیده ، و غلام زاده محمد معصوم در آن

وقت در قریه نیاستر بوده و با او رفیق بوده ، اما او جرأت رفتن به آن طلسم
نکرده و احتیاط نموده . ولی نعمت فرموده بودند که : ستم کرده بوده است . در
واقع چنان موضعی دیدن دارد و اگر چنان چه عبور رأیات ما بدان حدود واقع
شود البته آن را خواهیم دید .

بنجم - قلعه دیوبند . و گویند که آن در ناحیت قریه باریکرسف واقع است
واز بناهای طهمورسب^۱ است .

ششم - قلعه جلین که بیک فرسخی قریه سیرویه در کوهی که بریک سمت
رودخانه باشد واقع است و گویند بانی آن جلین بوده .

هفتم - قلعه مهرنگار که به نیم فرسخی مزرعه جمکران بر سر کوهی بلند
که بر جانب شرقی کوه مشهور به کوه دو برادران است واقع باشد . و آن رانیز
فقیر دیده‌ام و آن قلعه بر قلعه آن ساخته شده و آثار عمارات و حمام و بر که و ممر
آب و غیره در آن جا مشاهده میشود . اما الیوم بر سر آن کوه و اطرافش علامت
آب و چشمه نیست . و گویند که در قدیم هم آب را از پایین به بالا به اعمال ید
جاری ساخته بوده‌اند چنان که در این زمان نیز این عمل در میانه جماعت ارامنه
باب است .

و بریک سمت آن کوه دره‌ای واقع است که به کوچه و دره حمزه مشهور
است و در آن حوالی دهن مغاره‌ای ظاهر است پر آب ، و پیش او بلند و مرتفع است .
و گویند که هر گاه پیش آن کنده شود آن آب به سهولت به دشت قم از زمین در
باغ مرزبان و مسگران و خمیهن و سایر مزارع آن جانب روان خواهد شد .

و فقیر آن مغاره را هم خود دیده و سنگ آن هم چندان صلابتی ندارد و به زعم عوام قم مراد از «مهرنگار» صاحب قلعه دختر انوشیروان و از «حمزه» صاحب قران باشد، ولایتی ضعیف !.

و مخفی نماید که از این قبیل قلعه‌ها و علامت‌ها در قم و ولایات آن بر کوه‌ها و پشته‌ها و صحراها و تپه‌ها بسیارند که بعضی به «قلعه» و بعضی دیگر به «طلسم» و بعضی به «غار» مشهورند. و چون الیوم همه آنها خراب و بایر است از ذکر آنها جز تطویل حاصل نباشد. و این چند موضع که مذکور شد چون خالی از غرابتی نبودند لهذا مسطور گردیدند.

مطلب دوازدهم

در ذکر افسون‌ها و نیرنج‌ها و معادن که در قم اتفاق افتاده

بدان که صاحب تاریخ قم گفته که: بلیناس حکیم که از شاگردان بطلمیوس بوده و بعد از دانیال پیغمبر بهم رسیده، شهرت به علم رمل و بعضی از علوم غریبه داشت، با قباد ملک معاصر بوده و قباد از او درخواست کرده بوده که در قلمرو او آفات را بندد و نیرنجات و طلسمات تعبیه نماید. چون به بلده کریمه قم عبور کرده اول مرتبه مارها را به افسونی که میدانست در اصل بلده بر بست، و بعد از آن به کوه قریه سجاران رفته، افسونی دیگر کرد که افعی‌ها و بعضی از مارهای خبیثه که سم آنها بسیار و کثیر المضرب بود همه از اطراف بدان کوه جمع آمدند و طلسمی بر بست که این افعی و حیات دیگر از آن جا به موضع دیگر نروند و همیشه توالد و تناسل در آن کوه و دامانش کنند.

و این کوه نه آن کوهی است که يك حد زمین قریه سجاران بدو منتهی میگردد
و متصل به سجاران است، بلکه کوهی است که يك فرسخ بالای قریه مذکوره واقع
است و بسیار بلند و کشیده است. و گویند که طول آن از يك طرف به کوههای
رستاق وزواه منتهی میگردد و از یکطرف دیگر بکوهستان رستاق جیهرود.

و از جمعی از معمرین بلد کریمه قم مسموع شد که چند گاه قبل از این
شخص افسون گری به حدود قم آمده و شخصی را فریب داده، با خود آورده بود
و در آن شخص اوصافی که به جهت ساختن مومیایی انسانی ذکر نموده اند جمع آمده
بوده. پس آن افسون گر مذکور رفیق مظلوم بیچاره را برداشته، با آذوقه ای
که در مدت تمام شدن عمل مومیایی ضرور بوده با سایر مایحتاج مخفی از اهل
قم به جانب بیابان و کوه سجاران می رود و در آن جا آن رفیق مظلوم را به حیل
مغلوب خود ساخته، دست و پای او محکم بر بسته و چنانکه رسم مومیایی سازان
است گلوله بندش می کند و در آن دامن کوه می اندازد و شروع در خواندن افسون
می نماید. پس آن افاعی و حیات از سوراخ های خود بیرون آمده، بر آن مرد
بیچاره جمع و شروع در گزیدن او می کنند و چون مطلب افسون گر حاصل می آید
باز به افسونی دیگر آنها را بسوراخ های خود روانه کرده، آن مرد ملسوع را بر
میدارد و به یکی از آن دیه های نزدیک آن موضع می برد و در آن جا چنان که
رسم است مومیایی و زهر به عمل می آورد.

و یکی از روایات این حکایت مرد احشام نشینی بود که خود می گفت شصت و
پنج سال از عمر من گذشته، و من این نقل را از احشام نشین دیگر دارم که در ده
پانزده سالگی از او شنیدم که می گفت: الحال هشتاد و نه سال از عمر من گذشته

و در آن وقت که آن مرد فسون گر بدان کوه آمده بود حشم مادر قشلاقی که در حوالی آن کوه بود خیمه ها بر سر پا کرده بودند و من طفل بودم و با پدرم از عقب کله می رفتم. پس ناگاه کله ما در چرا به موضعی رسید که آن مرد افسون کرده بود و از عمل خود فارغ شده، آن میت را در نمد می پیچید و در طشتی از مس جامی داد.

پس پدرم از چگونگی حال از او باز پرسید، در جواب گفت که: من مردی مومیایی سازم و هر سال يك مرتبه بطرف «سقلاب» می روم و يك نفر از آن جماعت به وصفی که در ساختن مومیایی ضرور است پیدا کرده، به مبلغی خریداری می نمایم و مومیایی می سازم، و چون در بعضی کتاب ها دیده بودم که حکیمی در این کوه افعی ها را به افسون محبوس کرده این دفعه به اینجا آمدم تا امتحان نمایم که مومیایی در این موضع چه نحو به عمل می آید. و چون این بگفت آن طشت را بر دراز گویی که داشت بر بست و به سمت کوهستان جیهرود روانه شد. و من مخفی نمانادم که همین حکایت - به اندك اختلافی در بعضی از کلمات - از شخصی دیگر مسموع شد.

اما در اصل مطلب که ساخته شدن مومیایی انسانی در این موضع باشد خلافی واقع نیست. و اینکه در آن موضع الحال هم افاعی و حیات بسیارند به حدی که توانر رسیده. و اینکه مارهای اصل این شهر کسی را نمی گزند و اگر هم بالفرض زنند نمی کشند مگر به تجربه رسیده است. و فقیر خود قریب به ده نفر را برای العین مشاهده کرده ام که مار شهر قم گزیده و همه به سلامت مانده اند و نهایت مضرتی که به ایشان رسیده اندك ورم و وجعی بوده که در موضع لسع و حوالی آن

بهم رسیده ، و آن هم به کمترین تدبیر و زمانی بر طرف شده. و یکی از آن جمله شخص عساری بود که انگشت ابهام دست او را ماری گرفته ، او دست خود را تکانی داده مار را جدا کرده بود و از دو طرف دندان های مار بر انگشت او نشسته بودند . پس دیدیم که آن مرد خود يك يك از آن دندان ها را از انگشت خود بیرون آورد و آن انگشت را بیفشرد ، پس چند قطره خون از او فروچکید و محتاج به تدبیر دیگر نشد .

و دیگر در وقتی که عالی حضرت میرزایی صاحبی استادی مدظله السامی تریاق قدسی^۱ را تألیف نموده بودند و می خواستند امتحان بفرمایند ، بفرمودند تا چند مار بزرگ و قوی آوردند و به دستور معمول اول آنها را بر بزغاله انداختند و چند موضع بزغاله را گزیدند و اصلاً اثر سم در آن ظاهر نگردید . پس مرغی آوردند و بفرمودند تا آنکه باغبانی به «دستقاله» چند جای آن ماری که قوی تر بود - و بحسب علاماتی که در کتب طبی ذکر شده می بایست سمیت آن بیشتر باشد - جراحات کرد و آن مار از درد آن جراحات بر خود می بیچید و فهر آلود شده بود و خود را بر زمین می زد ، پس در چنین حالتی ران آن مرغ را به دهن او دادند و آن مار از روی فهر دو سه موضع از ران آن مرغ را گزید . پس آن را در قفس

۱- مقصود از تریاق قدسی چنان که از ذیل سخن بر می آید معجونی بوده که طیب مزبور ترکیب و فراهم کرده بود نه رساله ای که تدوین شده باشد چنان که در مقاله نگارنده در شماره ۲ سال دهم مجله بررسی های تاریخی به خط آمده بود . حکیم مزبور هم همان حکیم محمد سعید قمی است که در بخش مربوط به کربلا به همین گونه با همین القاب از او یاد می کند .

پس حکیم افسونی کرد و آنها را در آن موضع جمع آورد . و عقرب‌های زرد که چندان مضرتی نمی‌رسانند و در شهر هم گاهی بهم می‌رسند به برکت افسون حکیم کشنده نمی‌باشند . اما در ناحیت سجاران جمعی از اکره آن قریه و چوپائیان عقرب‌های سیاه بزرگ دیده‌اند که عوامل^۱ را زده و کشته‌اند .

و گویند که همان «بلیناس» در برابر نمک‌زار قم عملی کرده که بدان سبب همیشه آب آن در جریان باشد . و گویند که در کوه نمک طلسمی بسته که ذکر آن به تقریبی‌انسد در باب ذکر احوال دارالمؤمنین کاشان - انشاءالله تعالی - مذکور خواهد شد .

و صاحب تاریخ گوید که به سی‌چهل کز مسافت از کوه نمک قم از جانب دست راست آن معدن ارزیزی باشد که بسبب عمل «بلیناس» الحال مخفی است .

و دیگر باز صاحب تاریخ گفته که در جانب چپ کوه نمک بهمان مسافتی که مذکور شد معدن آهن باشد و آن نیز بدان سبب مخفی است .

دیگر بر کوهی که مشرف باشد بر کوه نمک طلسمی بسته شده که «بلیناس» مذکور بادی آن بوده و بدان جهت دو معدن طلا و نقره که در آن موضع هستند بر کسی ظاهر نمیگردند .

و بعضی گفته‌اند که اکثر این‌ها (سیما معدن طلا) بر کوه خستر - که مشرف است بر وادی اسحاق - و در نواحی آن واقع است . و گویند بر آن کوه عقاقیر بسیار است و اهل فارس بدان آیند و عقاقیر جمع کنند . و بعضی گویند که در کوه مزرعه مسگران هم معدن مس باشد ، و چون جماعت مسگران چندی در آن جا بوده ، سنگ آن را می‌کداخته‌اند و مس آن را اخذ می‌کرده‌اند ، بدان اعتبار نام

۱ - چهارپایان کارگر .

آن مسکران کردند .

صاحب تاریخ گوید که «بلیناس» این عملها به قم کرد و بعضی از معادن را مخفی ساخت . پس مردم قم دلگیر شدند و او نیز بسبب بد سلوکی از ایشان آزرده گردید و عملی چند کرد که در قم دزد بسیار شد و نان عزیز گردید و راهها نا امن و مخوف شدند . و بعد از آن از قم به فراهان رفته و در آن جا زمینی بود که شتر با بار ، و اسب با سوار در آن فرو می شد و اثری دیگر ظاهر نمی شد . «بلیناس» بر سر آن زمین رفته، به عملی که می دانست آن بلا را رفع کرد و طلسمی کرد بر گرد آن در آنجا تعبیه نمود و خود بر اسبی نشست و بدان زمین عبور کرد و مردمان از آن بلا خلاص یافتند .

و گویند که عمر «بلیناس» حکیم هزار و پنجاه سال بوده و بعد از حضرت دانیال پیغمبر (ع) بود . و اکثر با قباد می بود و از او التماس کرده بود که در قلمرو او آفات را بندد و طلسمات تعبیه کند . پس حکیم به فرموده قباد این قسم اعمال در ولایات او می کرده . والعلم عندالله .

فصل ششم

در ذکر قاعده خراج و مقاسمات دیوانی به دارالمؤمنین قم

بدان که حسن بن [محمد بن] حسن در تاریخ ذکر نموده که من کتابی یافتم که در آن ذکر مالی که در قدیم هر ساله بر قم و ولایات آن معین و وضع کرده بودند و بر آن سر خطها و دستورات نوشته و مال هر بابی از آن از مزرعه و باغ و معدن و غیره جدا کرده و عادت مساح و زمین پیمای در آن ثبت بود، پس آن را در این موضع ایراد کنم تا اصلی و دستوری بود ممیزان و مساحان را در شغل و عمل خود. و در این چهار قاعده باشد :

قاعده اولی

در ذکر طریقه مساح

و آن این است که مرز و سواقی و انهار را مساحت نباید کرد و نمی باید پیمود. و زمینهای بایره و غیر مزروع در مساحت داخل نباید نمود، و چون در میانه زرع واقع شده باشند بعد از مساحت زرع آنها را اسقاط کند و به مساحت در نیاورد. و زرعی که بواسطه آفتی نشو و نما نکرده باشد یا پنبه ای که رسته نشده باشد یا آنکه آب بدو نرسیده باشد صاحبش را بر صدق سخن او شاهد طلبند یا سوگند دهند

و آن را هم اسقاط کنند. ونهری که بر هر دو طرف آن موانه نشانده باشند طول آنرا بییمایند و هر قدر باشد در نیم ذرع ضرب کنند و به حساب در آورند، و حکم همه درختهای کنار انهار همین باشد. و دیگر باغی و کرمی که موانه او چهار ساله باشد آن را جدید و حدیثه نویسند و نصف آن چه بر قدیمه مقرر باشد بر حدیثه قرار کنند.

و دیگر کرمی که در میانه باغات واقع باشد آن را بییمایند و دودانگه از آن را به جهت سواقی در حساب نیاورند.

و دیگر کرمی که خراب یا کهنه بسیار شده باشد آنرا خراب نویسند و کرمی که موانه او بهم متصل نشده باشد و متفرق باشد آن را بشمارند و هر بیست و چهار اصله موانه را به قفیزی حساب کنند. و آن چه از خضریات و درختها که در کرم معینه باشند در حساب نیاورند و بدانها مضایقه نکنند و همان بر مساحت کرم تنها اختصار نمایند.

و دیگر باغی که درختهای مشمره در آن متفرق باشد درختها را بشمارند و هر سی و شش اصله را قفیزی حساب کنند، و باغی که درختهای آن بهم نزدیک و در پهلوی يك دیگر باشند آنرا بییمایند و نبینند که چه مقدار است و به حساب و شماره درختها اکتفا نمایند. و درختهای غیر مشمره را خواه متفرق و کم، خواه متصل و بسیار باشند حساب نکنند. و درختهایی که چهار سال باشد که نشانیده باشند آنها را در حساب قدیمه در نیاورند. و درختهای جوز و پسته تمام بار و میانه و ادنی را هر يك جدا در دفتر اثبات کنند. و درختی که بر کنار انهار و او دیه واقع باشد در حساب داخل ننمایند. و در قدیم درخت بادام و سنجد و «زعرور» حساب

نمی شده اما درخت شفتالود و امرود و زردآلو در حساب طاقات داخل ، و به هر سیمصد طاق يك درهم مقرر بوده .

قاعده ثانیه

در اجرت مساح و اهل تعیین خراج

بدان که به هر صد جریب زمین غله و پنبه و انگور و زعفران و خضریات شاتزده درهم و چهار دانگ درهم اجرت مساح و ممیزان باشد که آن را بر آورد و مساحت کنند . و هر جریبی الیوم به عرف اهل بلدۀ اصفهان يك هزار و شصت و دوزرع و سه چهار يك باشد به ذراع شاهی . اما صاحب تاریخ گفته که در وقت قرار داد این قاعده هر سه هزار و ششصد ذرع هاشمی از زمین يك جریب شد و عبارت دیگر هر جریبی ده فقیر باشد و هر قفیزی ده عشیر ، و هر عشیری سی و شش ذرع ، پس هر جریبی عبارت از صد عشیر باشد .

و به هر ده اصله از درخت جوز يك درهم و بهر آسیای دایر نیم درهم و بهر سر از اهل نمت که بر ایشان جزیت قرار دهند از جهود و نر سایان دو درهم و بهر حوضی^۱ از دوشاب يك درهم .

قاعده ثالثه

در آنچه بر مساح و ممیز لازم باشد که رعایت آن نمایند

و آن این است که همیشه طرف ضعیفان را که رعایا باشند از دست نگذارند چه دامن وسعت و مکنّت ولات و سلاطین فراخ می باشد ، و پیوسته تحصیل دعای خیر به جهت پادشاه نمایند . و بر مردم فقیر که استطاعت آن نداشته باشند که به ایشان

۱- کذا . در ترجمۀ کتاب قم (ص ۱۰۸) : «و به هر سی حوض دوشاب يك درهم» .

تکلفات کرده آنها را از خود راضی نمایند تنگ نگیرند که موجب خسران دنیا و آخرت است و دایم الاوقات منظور نظرشان این باشد که تخفیفی در قرار جمع دهند چه تا اقراض عالم مظلومه آن در کردن ایشان خواهد بود . و از مزرعه و باغ و د کردو، بیرون نروند تا آنگاه که اربابان واکره حاضر شوند و در همان جا به حضور يك دیگر آن چه مقرر باشد بنویسند ، و چون نوشته تمام شود به مهر خود و خداوندان آن ملك برسانند ، و بعد از آن به عرض دیوانیان عظام رسانند .

و اگر چنانچه موضعی را فراموش کرده باشند و بعد از مساحت و عبرت معلوم شود از آن عشر خراج بستانند که این به غایت مبارك است و این را به فال نیکو داشته اند . و مواضع و دیه هایی که بعد از مساحت احداث شده باشند مالی بر آنها معین نشده باشد آنها را بر مواضع و دیه های آن نواحی قیاس نموده حساب کنند .

و باید که مساح از علم حساب و ضرب و قسمت باخبر و امین و راست حساب و خوش ذات باشد و بذراع درست مساحت کند تا آنکه حیث و میل واقع نشود .

قاعده رابعه

در ذکر آنکه چند مرتبه مال به قم وضع شده

مخفی نماند که چنان که در تواریخ مذکور است هفت مرتبه مال به قم وضع شده :

وضیعه اولی آن بوده که به هر جریبی از زراعت گندم و جو و نخود و مرغومك^۱ پانزده درهم و يك دانگ از درهم قرار و وضع شد .

۱- علمس .

وضیعه دوم بر همین حیوانات که مذکور شد سیزده درهم و يك دانگ از درهم مقرر شد .

وضیعه ناکه بر همین حیوب دوازده درهم و يك دانگ درهم مقرر و وضع گردید .

وضیعه رابعه بر همین ها پانزده درهم و يك دانگ از درهم معین و مقرر گردانیدند .

وضیعه خامسه بر همین حیوب مذکور ات نه درهم و يك دانگ درهم مقرر و وضع شد .

و ضیعه سادسه بر همین ها شش درهم و يك دانگ از درهم قرار و وضع شد .
و ضیعه سابعه بر این حیوب سه درهم و يك دانگ درهم مقرر شد .
و در پنبه دو وضیعه قرار کرده بودند : و ضیعه اول به هر جریمی سی و هشت درهم قرار شد . وضیعه ثانیه به هر جریمی سی درهم مقرر و وضع کرده بودند .

و در کرم معنبه دو وضیعه قرار داده بوده اند : اولی به هر جریمی پنجاه درهم ، و ثانیه جریمی سی و دو درهم . و در کرم خراب نصف وضیعه آبادان مقرر بوده .

و در بقول ، و خیارستان ، و جالیز ، و جزر و شلفم و پیاز و سیر و سایر خضریات دو وضیعه بوده : اولی به هر جریم بیست و پنج درهم ، و ثانیه به هر جریم نوزده درهم .

و در جاورس : در همه رساتیق و مزارع به هر جریم چهارده درهم مقرر بود .

و در کنبج و زیره و قرطم: جریبی پاتزده درهم .
و در شنبلیله و کسنی^۱ و شبدر^۲ در همه مواضع به هر جریب پاتزده
درهم .
و در درخت فستق و زیتون دو و ضیعه بوده؛ اولی به هر شش اصله يك
درهم ، و ثانیه در هر سی و شش طاقات يك درهم .
و در هر حوض دو شاپ: دو درهم .
و در جالیزی که آب نه از رودخانه باشد خراج آن دو دانگه حاصل
فالیز که آب آن از رودخانه باشد .
و در هر درخت جوز اعلایك درهم و نصف ، و در میانه يك درهم ، و در
ادنی نیم درهم مقرر بوده .
و جزیه جهود و نصاری دو بابت مقرر بوده: صنف اول نفری بیست درهم ،
صنف دوم نفری دوازده درهم .

* * *

و پوشیده نمائاد که چون سخن بدینجا منتهی شد مناسب آمد که ذکر
بعضی از «جهود» ها که به قم مقرر بوده اند، و صورت بعضی از نوشتجات ایشان
بشود .

و بدان که مراد از «جهود» شخصی است که او را تعیین میکرده اند تا صاحب
عهده می گشته که مال و متوجهات دیوانی را بالتمام بگیرد و به دیوان رساند. و در

۱- = کسنی .

۲- اصل: «کسن و شبدر» .

دارالمؤمنین قم چنان رسم بوده که «جهید» از دیوان تعیین نمی شده، بلکه مردم آن شهر خود از هر کس راضی بوده اند درمیانه خود تعیین، و ضامن اومی شده اند تا آنکه مبادا مال دیوان چیزی فوت شود و ضمان نامه^۱ بدیوان می فرستاده اند.

و سابقاً در فصل ذکر آمدن اعراب به بلدة قم، مذکور شد که چون ایشان در قم ساکن و صاحب ضیاع و عقار گشتند چون «احوص» و «عبدالله» پسران «سعد» شجاع و فصیح ورشید بودند همه اهل قم به رضا و رغبت تمشیت جمیع مهمات دیوان بلدة مسطوره را به ایشان وا گذاشتند و هر سال یکی از آن دو برادریا جمعی از قوم خود مال و جهات آن سال را جمع می کردند و به اصفهان می بردند و تسلیم کرده، قبض بازیافت می کردند. و چنان متعارف بود که از املاک اعراب در آن زمان زیاده بر عشر خراج نمی گرفتند.

و صورت بعضی از آن ضمان نامه ها - که در قدیم اهل قم به جهت یکی از «جهید» ها نوشته، به دیوان فرستاده بودند این است :

«بسم الله الرحمن الرحيم - هذا كتاب لعبد الله بن جعفر الامام المقتدر بالله امير المؤمنين - اطال الله بقاءه - كتبه له من وقع بخطه فيه و اشهد على نفسه في هذا الكتاب من اهل الخراج بكورة قم [و هم العرب و ابناء العجم]^۲ ان فلان بن فلان عامل لامير المؤمنين على اعمال الخراج و الضياع و ما يجرى معهما بقم لسنة كذا و بقايا ما قبلها اذ كان الرسم جارياً علينا بذلك و علينا تجب اقامة الجهد و ضمانه بنفسه و بصحة ما يجرى على يده من اموال هذه الكورة لهذه السنة الخراجية

۱- اصل : «ضامن نامه» .

۲- در ترجمه کتاب قم (ص ۱۲۹) : «العرب منهم و ابناء العجم» .

وبقاياما قبلها، فضمنناه بنفسه ومايجرى على يده جهداً. وسألنا فلان بن فلان عامل
امير المؤمنين اقامته وتقييضه يلدنا لهذه السنه وبقاياما قبلها ومايجب له في ذلك
من حق الجهد فيمايجرى على يده من وجوه الاموال ، على ان يكفل كل واحدنا
الجهد بنفسه وبالمال الذي جرى على يده بان يحضره متى طالبه وكلاء امير المؤمنين و
تكون مدة ضماننا الى ان يدفع الجهد ما يأخذه الى الديوان و يعرض الى كاتب
الروزنامج بقم الروزنامجات ويأخذ منه البرائة، وحينما ضامن في ذلك عن ميتنا و
شاهدنا عن غايبتنا وملئنا عن معدمتنا، ولابرائة لاحدنا الا بالوفاء بماضمنناه وعقدناه
على انفسنا. وشهد على اقرار من وقع بخطه فيه وثبت اسمه آخر هذا الكتاب الممهر
بامهارهم بعد ان قرأ عليهم جميع ما فيه فاقروابه والزموه على انفسهم في صحة من
عقولهم وجوازامرلهم وعليهم. وبذلك جرى ما فيه في شهر كذا لسنة كذا ' .

۱- اين متن تلخيص عقدنامه يا ضمان نامه جهيد است كه متن كامل آن در صفحات ۱۲۹-۱۵۱

ترجمة كتاب قم (و ترجمه آن در صفحات ۱۵۱-۱۵۳) آمده است .

فصل هفتم

در ذکر نقض عهد و پیمان که در میان قمیان و اعراب
که بدانجا ساکن شده بودند واقع گردیده بود

صاحب تاریخ گوید که همیشه میان عرب و عجم بنا بر عهد و پیمانی که در وقت آمدن اعراب به قم و تکلیف قمیان به ماندن ایشان باهم کرده بودند موافقت و مؤالفت می بود و متابعت يك دیگر می کردند و از مشورت و صواب دید هم بیرون نمی رفتند و بر مراعات عهد و میثاق مواظبت می نمودند، و پیوسته باهم برادر و دوست و مهربان بودند و غم يك دیگر می خوردند. تا آنگاه که «یزدان فاذا» و «خرینداد» که از رؤسا و اشراف عجم قم بودند فوت شدند و از ایشان اولاد ناخلف بازماندند. پس ایشان بعد از فوت پدر با اعراب تغییر سلوک دادند و بدعهدی آغاز کردند، و سایر عجم نیز چون دیدند که عرب را مال و جاه و ثروت و شوکت و عدد یوماً فیوماً در تزايد است و هر روزه ملکها و منزلها می خرند پس بر ایشان رشک بردند و باهم گفتند که اگر این قوم بر این شوکت و ثروت بمانند در اندک فرصتی بر این ناحیت غلبه خواهند کرد و زمام اختیار را از دست ما گرفته، جمیع املاک قم را متصرف خواهند شد.

پس اگر چنانچه ما در این وقت فکر خود نمی‌بینیم لاجرم در آخر کار که ایشان غالب شده باشند پشیمانی سود نخواهد داشت .

پس جمعی از رؤساء عجم به خانه دیزدان فاذازه رفته ، این قصه را با اولاد او در میان ، و با هم اتفاق بر اخراج سادات و اعراب نمودند . و در آنوقت اتفاقاً احوص - که یکی از اشراف و شجاعان عرب و اصل و بادی توطن در قم بستن عهود و مواتیق بود - به جهت فیصل دادن امور دیوانی بلده قم به اصفهان رفته و حاضر نبود . پس قمیان غیبت او را هم مقتنم دانسته ، بدیشان پیغام فرستادند که ما نمی‌خواهیم که من بعد شما در شهر ما متوطن باشید و باید که از این بلده بیرون روید .

پس اعراب همگی به نزد «عبدالله» برادر احوص - که مرد عابد و زاهدی بود و سابقاً در فصل ذکر اول آمدن عرب به قم، مذکور گردید که او به هیچ وجه راضی به توطن در قم نمی‌شد و آخر الامر حسب الالتماس قمیان و احوص برادرش در قم مقیم شد و به جهت او مسجد عتیق بنا کردند تا در آن جا نماز گزارد - رفتند و پیغام قمیان بدو باز گفتند . پس او در جواب به قمیان پیغام فرستاد که از ما چه صادر شده که خلاف رضا و ارادت شما بوده؟ اعلام نمایید تا از آن بر گردیم ، بر فرمان شما عمل کنیم . قمیان گفتند که ما به اصل بودن شما در قم راضی نباشیم و همسایگی عرب را نمی‌خواهیم . پس باید که از جوار ما رحلت و انتقال کنید و بزودی کوچ نمایید .

دیگر باره اعراب گفتند که در میانه ما و شما عهد و میثاقی بسته شده و ما رعایت آن می‌کنیم و می‌خواهیم که از ما خلاف عهد سر نزنند و نقص آن عهد به جهت شما صرفه نخواهد داشت و در محنت و مشقت و هلاکت خواهید افتاد و الا

ما را از شما ییمی و اندیشه‌ای نیست و این مقدار ملایمت و بردباری از خصم در قبیله ما تنگ و عار باشد. و این همواری ما از چند جهت باشد: یکی حق نمک خوار کسی، و دیگری حق هم مذهب بودن و موافقت در دین (۱)، سوم احترام از کشته گردیدن مسلمانان، چهارم غایب بودن احوص. پس دست از این ماجرا و گفتگو باز دارید و با ما عناد و لجاج نکنید که بر وفق خواست شما عمل می‌نماییم.

پس آن «کهنه قمی» ها! بدین پیغام هم متنبه نشده، همان‌بد عهدی و مخاصمه آغاز نمودند و پیغام کردند که اگر به ملایمت و همواری بیرون نروید هر آینه شما را به قهر و عنف و تعدی بیرون خواهیم کرد.

پس بعد از آن کودکان و سفهاء و مجانین را تعلیم می‌نمودند تا آنکه سنگ و کلوخ و قاذورات و حیوانات مرده در خانه‌های سادات و اعراب می‌انداختند و بر ایشان سفاهت و سخریت و ابله‌ی می‌کردند.

تا آنگاه که ایشان از این ادا‌های ناسزا و ناشایست به تنگ آمده، به قریه فرلبه نقل کردند و از قبیان در خواست و التماس نمودند که بما آن قدر مهلت دهید که املاک و باغات که در این نواحی بهم رسانیده‌ایم یا بفروشیم یا و کیلی بر آنها تعیین نماییم.

پس قبیان در جواب گفتند که بدین شرط مهلت می‌دهیم که آنها را به ما بفروشید. و بدین شرط يك هفته ایشانرا مهلت دادند.

پس چون پنج روز از مدت مهلت بگذشت «احوص» از اصفهان باز آمد و قوم خود همه این حکایات و خفتها که کشیده بودند به جهت او نقل کردند.

پس حمیت و غضب بر او مستولی شد و «عبدالله» برادرش نیز او را ملامت و سرزنش بسیار کرد و گفت: به خاطر داری که من راضی بتوطن بلده قم نبودم و از اهل آن گریزان بودم و تو مرا منع می کردی و تحریم بر بودن اینجا می کردی؟ الحال یکی از دو امر شنیع باید ارتکاب نمود: یا ننگ اخراج از این بلده و مغلوب گشتن از قبیان به سر باید گرفت و یا آنکه باعث قتل چندین نفر از مسلمانان! می باید شد. فمن ایهما تفر والی ایهما تر کن؟.

پس احوص در دل مصمم بر تأدیب و قتل بعضی از رؤسا و بادیان اخراج اعراب گردید و از ترس ممانعت، با برادرش اظهار نمود و سکوت اختیار کرد. و اتفاقاً فردای آن روز روزی بود که اهل فرس آن را تعظیم می نمودند و عید می دانستند و حرمت او می داشتند. و در آن روز تنعم در اُکل و شرب و عیش و طرب و لهو و لعب را مبارک دانستندی، و البته در هر خانه ساز و صحبت و جمعیت می بود. و گویند که در آن وقت «احوص» را در قم هفتاد نفر غلام زرخریده بوده، پس احوص همه آنها را در خلوت بخواند و هر يك از آنها را به قریه ای مقرر فرمود و رئیس آن را به او گیراند و مالش بدو بخشید، مشروط به آنکه رئیس را بکشد و سراو را به جهت مولای خود «احوص» بیارد.

و بدان هفتاد نفر غلام گفت که چون نماز دیگر ادا نمایند همه سوار گردید و هر يك به طرف قریه ای که مقرر شده روان شوید، و نوعی کنید که چون شب در آید به خانه رئیس آن قریه داخل شوید، و شك نیست که در این شب در خانه او عیش و طرب و شرب و خمر و ساز و لهو بسیار خواهد بود، و به سبب این که از صبح مشغول این افعال و اوضاع بوده همگی مستان و مانده خواهند بود. پس چون فرصت

کنید رئیس را ضربتی زنید و سراو را برداشته به نزدیك من آرید .
پس غلامان گفتند که ما در شب رئیسان را از غیر ایشان چگونه فرق و
تمیز توانیم کردن؟ احوص گفت که هر گاه این معنی بر شما مشتبه گردد هر آنکس
که از وی بوی خوش آید او را به قتل رسانید که او به یقین رئیس خواهد بود .
و برادر خود «نعم» را به «سرفت» فرستاد که رئیس «سرفت» را گرفته ، پیش احوص
آورد .

پس «نعم» برادر احوص به قریه «سرفت» رفته ، رئیس را اسیر کرد و
مال بسیاری از او گرفته ، او را رها نمود . و هر يك از آن هفتاد غلام نیز بدیهی که
که نامزد او شده بود رفتند و مراقب احوال رؤسا می بودند ، تا در وقت سحر فرصت
کرده ، هر يك رئیس را کشته ، سرهای هفتاد رئیس را در طلوع آفتاب بدرخانه
احوص حاضر کردند .

و در چند گاه قبل از آن يك نفر از غلامان احوص گریخته و پشیمان
از آن حرکت شده ، دست آویزی بواسطه آمدن به خدمت مولاش می خواست .
پس چون از خدمات مرجوعه به آن هفتاد غلام مطلع شد او نیز در آن شب
به قریه جمکران رفته ، رئیس آن قریه را با سه برادر او که عمده و شجاع ترین اهل
قم بودند و در اخراج اعراب از همه مجدتر بودند سر بر داشته ، وقت طلوع او
نیز آن چهار سر را بدر خانه احوص حاضر گردانید . و چون این عمل از آن
غلام گریخته به ظهور آمد احوص او را بخشیده ، سر و روی او را بوسه داد .

پس احوص بفرمود تا آن هفتاد و چهار سر را در دهلیز خانه «عبدالله»
برادرش از دو طرف چیدند . و چون «عبدالله» از مسجد مراجعت نمود چشم او بر

آن سرها افتاد و باز پرسید که این چه سرها است ؟ گفتند سرهای رؤساء بلده قم است که به فرموده احوص امشب ایشان را به قتل رسانیده اند. عبدالله بسیار ملول و آزرده گردید و برادر را نفرین کرد و گفت : او همیشه مرا ناراضی دارد و این گونه افعال را بر خود لازم می آورد . پس به فرموده احوص همه آن سرها را در چاهی ریختند .

و چون مردم قم و نواحی آن بر فعل احوص در آن شب مطلع شدند بعضی از ایشان نزد احوص آمده ، در خواست و معذرت آغاز کرده و دخیل او شدند و گفتند : من بعد سر از اطاعت و فرمان شما بر نداریم . و بعضی دیگر از قمیان در شهرها متفرق شدند و ناحیت قم با ولاد «سعد اشعری» و قوم او مسلم شد . تا آنگاه که اشراف عرب باز شروع به مهربانی با قمیان نمودند و ایشان را دلخوشی دادند و وعده ها نمودند پس ایشان از روی اطمینان قلب ساکن گردیدند ، و بعد از آن دیگر نزاعی میانه عرب و اهل قم واقع نشد و در ثانی الحال باز با هم صلح نمودند و به زراعت و عمارت مشغول گشتند .

تا آنگاه که از گردش فلکی و تقدیر الهی به مؤدای آیه کریمه «تَوْتَى الْمَلِكُ مِنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكُ مِنْ تَشَاءُ وَتَمُزُ مِنْ تَشَاءُ وَتَذَلُ مِنْ تَشَاءُ» بعد از چندی اقبال عرب به ادبار مبدل گشته ، دولت از آن قوم به دیگران انتقال یافت . و اکثر ایشان که از اشراف و رؤسا بودند پیریشان و مستهلك شدند و جمعی از آنها به اجل موعود فوت شدند و پاره ای دیگر از قم رحلت نموده ، همان با قبیلۀ خود ملحق گشتند . و بعضی دیگر در بلده قم ماندند و به مرور ایام از ایشان اولاد و اعقاب در این شهر بهم رسید . و همچنین اهل این بلده از قدیمیان قم نیز که در آن

زمانه بودند همگی فوت و از ایشان اولاد و اعقاب بازماند و این هر دو عقب عرب و عجم باهم وصلت و خویشی نموده ، بهم پیوستند و اتنیت و دو فرقه بودن از میان ایشان برطرف شد .

والحال مردم قم از نسل و اولاد آن هر دو صنف اند مگر جماعت قلیلی که در اصل شهر از اعقاب خلص مردم قدیم هستند که با عرب مختلط نشده اند و در این شهر به برزگری و باغبانی و امثال اینها مشغول باشند . و همچنین پاره ای از سادات و عرب هستند که با قمی مختزج و مختلط نشده اند اما جماعت رساتیق و کوهستانات همان مردم قدیمند و به عرب وصلت نکرده اند .

و مخفی نماند که قصه و حکایت عرب خلاف قول مشهور است که برالسنة جمهور دایر است و آن این است که چون دولت روی بکسی آورد فرزند و عقب او کم باشد ، و مال او بسیار ، و چون دولت پشت بر کند قضیه برعکس شود . زیرا که عرب را در زمان دولت و بخت و سعادت هم مال و جاه و ثروت و اسباب و املاک بسیار بود و هم اولاد و اعقاب ، و در هنگام ادبار و افلاس هم مال و اسباب نقصان پذیرفت و هم اولاد و فرزندان . و در اول حال دولت همگی با هم یکدل و یک زبان و کلمه واحد بودند و به صلاح یک دیگر حواله و اطلاعات دیوان و سایر خراجات مملکتی جمع و تسلیم ساعیان و محصلان کردند ، و نگذاشتندی که عمال و متصرفان و حکام به اصل شهر داخل شوند و همیشه منزل دارو و عگان و عمال در خارج می بود . و این به جهت آن بود که ایشان با هم موافق و یک زبان بودند و از این سبب تسلط بر حکام می داشتند و ایشان را در قضایا و رقایع دخل نمی دادند و به مصلحت و رأی یک دیگر خود در میانه شهر از اهل قم قضات تعیین می کردند ، و همچنین ثابت

و راسخ در مذهب خود بودند و آشکار و بر ملا اظهار تشیع می نمودند و از خلفاء جور تقیه نمی نمودند و بدین مذهب و ملت شریفه مشهور و معروف آفاق گشته بودند .

و پیوسته احوال و اوضاع اهل قم متسق و منضبط می بود تا آنکه آنکه کلمه ایشان متفرق شد و چون حال بر این منوال گشت و حسد و رشک و هواهای مختلف در میانه ایشان بهم رسید قضایا و وقایع مشکله ای که واقع می شد هر يك به دیگری می انداختند و خود را در آن معاف می داشتند و یا آنکه رأی و مصلحتی جدا گانه اظهار می کردند . پس لاجرم پایه دولت ایشان بلغزید و دشمنان فرصت یافته ، در صدد انتقام و تلافی ایام سابقه درآمدند و بر ایشان مظفر گردیدند . پس بعضی از ایشان هلاک گردیدند و بعضی جلای وطن نمودند و بعضی دیگر را بر اندك وجه معاشی که بود قناعت می کردند و بعضی قافله ها را بدرقه می شدند و حق السعی می گرفتند . نعوذ بالله من ذهاب الدولة و نزول النعمة و زوال النعمة و تحول العاقبة و سوء العاقبة بمنه و جوده و فضله و کرمه و بره و احسانه .

و ایضاً مستور نماند که آنچه از اخبار و آثاری که در باب فضیلت قم و اهل آن وارد شده مستفاد می گردد آن است که خاک و تربت این بلدة کریمه همیشه مقدس و مطهر بوده ، و از جمله زمین ها و اماکنی است که ایمان به خدای تعالی و به جمیع انبیاء و پیغمبران او و همچنین ایمان به جمیع اوصیاء و ائمه هدی (ع) آورده . و همچنین اهل قم از زمان بعثت حضرت خاتم الانبیاء (ص) الی یومنا هذا همیشه شیعه و موالیان حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و یازده فرزندش بوده اند . و اینکه در بعضی از منته سابقه آشکده و آتش پرست در این ناحیت می بوده قدحی در

ممدوحیت قمیان عصر حضرت پیغمبر آخر الزمان و اوصیاء او (ع) نمی نماید .
 و دیگر آنکه معلوم میشود که بعد از آمدن سادات و اعراب به بلده قم فضل
 و علم و ادب و تفقه در دین در میانه اهل این بلده متعارف و باب شده و در [فته] رفته
 ترقی در علم و عمل می کردند، تا آنگاه که قمیان به نحوی که ذکر یافت با اعراب
 نقض عهد و پیمان کردند و خود را در معرض هلاک در آوردند .

و همانا که علتی که قمیان قدیم بدان شهرت کرده بودند - و بد نامی آنرا
 قمیان حال که از عرب و قمی به توالد و تناسل بهم رسیده اند می کشند - همان نقض
 عهدی است که با اعراب کردند . چه در فصول سابقه مذکور شد که چون اعراب
 به قم آمدند اراده توطن و سکنی در قم نداشتند ، پس قمی ها به الحاح و التماس
 ایشان را در این بلده نگاه داشتند و از خود به جهت ایشان خانه ها خریدند ، و مع
 هذا اعراب دل به توطن اینجا نمی دادند . تا آنگاه که قمیان عهدنامه وثیق به مهر
 اعیان و اهالی به جهت اطمینان تمام کرده ، بدیشان سپردند چنانکه این مقدمات
 به تفصیل مذکور شده . پس در آخر چنان که در صدر همین فصل ذکر شد « علت
 قمی » درباره آن عهد و میثاق گذاشته ، هفتاد و چهار نفر خود را بدست خود در
 ورطه هلاکت انداختند .

و این که بعضی در صدد توجیه « علت قمی » در آمده اند و گفته اند که « بی
 علت قمی » این معنی دارد که « قمی بی علت است » و آن « علت » تسنن و بغض اهل
 بیت باشد و ملایره ^۱ شاعر قمی نیز این معنی را منظوم ساخته و گفته :

۱- اصل : « ملایره » .

شعر

مردمان گویند «بی علت قمی» است

راست می گویند «بی علت» قمی است

اگرچه نکته‌ای است اما بعد از وقوع علت به خاطر رسیده! ***.

و توجیه آن به نحوی که به خاطر فقیر می‌رسد آن است که از در انصاف می‌باید در آمد و تسلیم نمود که «علت قمی» فریب دادن ایشان اولاً اعراب را، و ثانیاً نقض عهد نمودن بود. لیکن ایشان به سبب بد عهدی که کردند پاره‌ای کشته و بعضی به اجل خود فوت شدند.

پس اناث اولاد ایشان را اعراب به جهت پسران خود خواستگاری نمودند و به اولاد ذکور ایشان دختران خود را عقد بستند و این مرتبه اعراب به خاطر جمع در قم متوطن شدند و جمعی از سادات علویه هم به قم آمده، در آن جا مقیم شدند. پس توالد و تناسل می‌کردند و فرزندان خود را به کسب دلموم دینیه می‌داشتند تا آنگاه که به مرور ایام مشایخ عظام و فقهاء کرام و اهل روایت و درایت و فضل و کمال در بلده قم تولد و نشو و نما یافتند، و سادات و اعراب «علت» قمی‌ها را شفا دادند و همگی به علت وصلت با ایشان از «علت» پاک شدند و کسی از قمیان در اصل بلده قم نمانده بود که با ایشان یعنی سادات یا اعراب تحصیل قرابتی نکرده بود مگر چند نفر از قدما قم که بر صرافت قمی‌گری خود ماندند و با ایشان قرابت نجستند و بدان اعتبار ایشان به «اصیلیان» ملقب بودند. و الحال نیز از اولاد و اعقاب ایشان در قم هستند و همان به «اصیلی» معروف و مشهورند.

پس چنان شد که جمهور سکنه دارالمؤمنین از «قمی‌گری» صرف و «علت

قمی، بیرون آمدند مگر ده بیست نفر که به «اصیلیان» معروف بودند. اما جمیع مردم دهاقین و رستاقات همان بر «قمی گری» خود باقی مانده اند.

و جماعت قمیان که در احادیث مدح ایشان واقع شده از آثار چنین معلوم می گردد که ایشان جماعتی باشند که بعد از آمدن اعراب و وقوع از دواجات و قرابات بهم رسیده، والی الآن اولاد و اغقاب ایشان در این شهر باقی و متکثر می کردند و به کسب [و] اخذ اصول و فروع دین امامیه و مدارس و مباحثه و تحصیل معیشت از زراعت و تجارت و سایر مکاسب مباحه مرغبه فیها مشغول می باشند. والله اعلم.

و شك نیست که جماعت قمیان این زمان را - بتوفیق الله تعالی - از آن علت نصیبی، و در ازاله آن مرض احتیاج به طبیبی نیست. لیکن جمعی که از صرافت و محوشت «قمی گری» بیرون نیامده اند بی شایبه در ایشان شایبه ای از آن علت هست! . والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

* * *

تمام گردید بعنایه الله تعالی ذکر احوال دارالمؤمنین قم و توابع آن ، سوای
قصه شریفه آبه که او نیز اگر چه از توابع قم بود و بعضی از مزارع و قراء او به
تقریب قصه ساره در تحت توابع قم مذکور گشته ، لیکن چون این قصه شریفه
از اماکنی است که او را زیادتى اختصاصی به شیعیان و موالیان اهل بیت طاهرین
(صلوات الله علیهم) بوده و هست لهذا آن را به بابی علی حده معنون و مذکور
می سازد . وبالله التوفیق .

* * *

باب پنجم
در ذکر احوال قصبة شریفه آبه

باب پنجم

در ذکر احوال قصبه شریفه آبه- صانها الله تعالى عن الآفة-

بدان که «آبه» به باء موحد- نام آن قصبه است و چون در مقابل «ساده» مذکور می شود بنابر آن به «دار» مشهور شده و عوام آن را «آره» می خوانند . و فاصله میانه این دو قصبه دو فرسخ باشد .

وحسن بن [محمد بن] حسن صاحب تاریخ گوید که موضع آن در اول بحیره ای بوده که در فصل بهار و غیره هر وقت باران می باریده از اطراف کوه ها و تله ها و پشته ها و صحراها باران آب ها روان ، و بدان موضع جمع می آمده و چون آن موضع بسیار کوه و چهار جانب او بلند بوده همیشه بحیره ای پر آب بوده . پس یکی از ملوک عجم را بدان موضع روزی عبور واقع شده در نواحی آن صید بسیاری کند و از آن او را خوش آمده ، می فرماید تا راه بدر شدی به جهت آب آن بحیره می گشایند و آن موضع را عمارت می کنند . و امر می نماید که به جهت خاصه آن پادشاه کوشکی بسیار رفیع و وسیع بنا می کنند که هر گاه می خواسته بر بام آن رفته تفرج می کرده . و آن کوشک بر يك جانب آن قصبه واقع بوده و بنایی بوده بس عالی و عظیم . و گویند که الیوم نیز بعضی از آثار و علامات آن باقی است .

و «عبدالله برقی» در کتاب بنیان ذکر کرده که اول موضعی که از رساتیق سازه بنا شد آبه بود و کیو گودرز او را بنا نمود بدانجهت که روزی با «کیخسرو» بدانجا رسیدند و آن دریاچه‌ای بود و آب بسیار صافی داشت. پس کیخسرو بالشکر بدانجاییکه نزول نمودند و بدان آب غسل می کردند و به زبان فرس با يك دیگر می گفتند: «بدین آب سایه‌ای افا استی» (یعنی: بدین آب و دریاچه سایه‌ای می‌بایستی).

پس چون کیخسرو این سخن از ایشان بشنید بفرمود تا به سرکاری کیو در آن موضع عمارت بنا نهادند و او را به «آب آبه» نام گذاشتند. و در آن وقت «میلاد گر کین» قصبه «میلاد جرد» را بنا نمود.

و بعضی دیگر گفته‌اند که در آن روز کارهیچکس به علم شناوری از «بیژن» قوی‌تر و استادتر نبود. پس او به فرموده کیخسرو دوخیک را پر باد کرده، بهم بست و بر آنها بر نشست و در آن بحیره که در ناحیت سازه و آبه بود رفته، گرد بر گرد آن می گشت و شنا می کرد تا آنگاه که راه به درشده جهت آب آن پیدا کرده، بیرون آمد. پس جمعی از قومشان و اهل وقوف و معماران را طلب نموده، آن آب را به جانب ناحیت «خوی» گشادند و بدان طرف روان کردند (و پوشیده نماناد که این بحیره غیر بحیره سازه بوده که در زمان حضرت خاتم الانبیاء (ص) خود خشک گردیده).

پس بعد از آن که «بیژن» آن آب را گشود «کیو» به فرموده کیخسرو در آن جا عمارت کرد و سه کاریز احداث نمود: اول: قنات و راز جرد، دوم: قنات و رور جرد، سوم: قنات وادی دیده که آن را «اسفندق» نام گذاشت.

و برقی در کتاب بنیان آورده که «فرعون» از آبه بوده است! و گفته که هر کس از اهل آبه را بینید که سرخ روی و ازرق چشم باشد بدانید که او از نسل فرعون است! و گفته که در سرای فضلویه متطبب از سرای فرعون بوده و سرا و مسکن فرعون از دروازه [وزوا] بود تا دروازه بنان بن موسی.

و مخفی نماناد که بودن «فرعون» از آبه قدحی در مطلب ما که بیان ممدوحیت آن قصبه است - نمی کند زیرا که از زمان بعثت حضرت رسول (ص) الی یومنا هذا همیشه اهل این قصبه شریفه پیرو و متابع دین آن حضرت و شیعه و صی و ابن عم او حضرت علی بن ابی طالب (ص) بوده و هستند، و بنا بر آن احادیث در باب فضل قصبه مزبوره وارد گشته.

و چون اهل ساهه سنی و اهل آبه شیعه می بوده اند همیشه میانه ایشان بر سر مذهب جنگ و جدل واقع می شده. و الحال نیز اهل آن هر دو قصبه با هم همان عداوت دینی را دارند و با یکدیگر عناد میورزند. و یکی از جمله شعرای اهل سنت به جهت وجه عداوت با شیعیان آبه این آیات را گفته که:

و قائله اتبغض اهل آبه و هم اعلام^۱ نظم و الکتابه

قللت الیک غنی ان مثلی یعادى کل من عادى الصحابة

مولانا نور الله شوشتری مؤلف مجالس المؤمنین از «شیخ عبدالجلیل» نقل کرده که در کتاب خود آورده که اگر چه قصبه آبه به صورت کوچک است اما الحمد لله و المنه که بمعنی بقعه ای است بزرگوار، و از شعار اسلام و آثار شریعت مصطفوی و طریقت مرتضوی در او آنکه در مسجد جامع کبیر و صغیر همیشه

۱- اصل: «اعمال».

مراسم جمعه و جماعات بجا می آورند ، و حرمت و لوازم ایام عیدین و غدیر و عاشورا و مولود و مبعث و غیر هم مرعی می دارند و همت بر ختم قرآن مجید میگذارند و اهل آن قصه شریفه شیعه و دوست خاندان رسالت و امامت بوده اند . و بعضی از اصحاب روایات احادیث امامیه روایت کرده اند از حضرت رسول (ص) که آن حضرت فرموده که :

« لما ان عرج بی الی السماء مررت بارض کافوریه بیضاء شممت منها رایحة طيبة ، فقلت لجبرئیل : ما هذه البقعة ؟ قال : یقال لها «آبه» ، عرضت علیها رسالتک و ولایة ذریکت فقبلتها ، و ان الله تعالی یخلق منها رجالا یتولونک و یتولون ذریکت فبارک الله علیها و علی اهلها »^۱ .

و حاصل معنی این حدیث - و الله اعلم آن است که حضرت پیغمبر (ص) فرمود که چون مرا در شب معراج به آسمان عروج واقع شد مرور و عبور من بر محاذات بقعه ای از بقاع ارض افتاد (یا آن که مرور من در عالم مثال بر مثال بقعه ای از زمین واقع شد) نورانی و سفید که به کافور مشابه بوده ، پس شنیدم از آن بوی خوش . از حضرت جبرئیل پرسیدم که این چه بقعه ای است ؟ گفت : این بقعه را «آبه» می گویند . به درستی که عرض کرده شد بر این بقعه رسالت تو و ولایت و محبت ذریه تو، پس قبول آن ها کرده ، ایمان آورد و به درستی که حق سبحانه و تعالی خلق خواهد فرمود از آن زمین مردمی را که موالیان و محبان تو و ذریه تو باشند . پس مبارک باد بر آن بقعه و بر اهلش دوستی و

۱- بحار الانوار ۶۰ : ۲۲۸ .

معجت شماها .

و حدیث دیگر حدیثی است که آن را «عبدالعظیم بن عبدالله حسنی» از حضرت امام حسن عسکری (ع) روایت کرده که فرمود :

«اهل قم و اهل آبه منفور لهم لزیارة جدی علی بن موسی

الرضا بطوس» - الحدیث^۱ ... (و قدم فی باب القم^۲)

یعنی حضرت امام حسن عسکری (ع) فرمود که مردمان قم و آبه کنه ایشان آمرزیده شده به برکت زیارت کردن جدم را علی بن موسی الرضا به شهر طوس .

و دیگر از جمله مفاخر قصبه مذکوره آنکه در او دو مدرسه عظیم است که یکی را «مدرسه عز الملکی» و دیگری را «مدرسه عربشاهی» می گویند و «عز الملک» و «عربشاه» بانی آنها بوده اند و پیوسته مدرسان فاضل دانشمندی داشته اند و مردم آنجا از ایشان استفاده علوم دینی می نموده اند .

و دیگر در آن قصبه شریفه مشاهد متبرکه امام زاده های واجب التعظیم امام زاده عبدالله و امام زاده فضل و امام زاده سلیمان فرزندان حضرت امام موسی (ع) واقع است و شیعیان آنجا به زیارت آن مشاهد متبرکه قیام می نمایند . و همچنین قبور و مزارات علما و فقهاء متبحر و متدین در آن قصبه هست که در ایام حیات در آن جا می بوده اند و شیعیان از ایشان مستفید می شده اند .

و از سادات موسویه که در قصبه آبه توطن نموده بوده اند «ابوالحسین

۱- بحار الانوار ۶۰ : ۲۳۱ .

۲- کذا .

محمد بن الحسن بن ابراهیم بن موسی الکاظم، بود که از کوفه به طلب عم خود «اسحاق» به آبه آمده، ساکن شد و در آنجا از او علی و حسین و ابراهیم به وجود آمدند. و نقابت سادات آبه بدیشان مفوض بوده. و جمعی دیگر از سادات موسویه به قریه «خورزن» می بوده‌اند.

و دیگر از جمله سادات حسینیّه «حسن بن محسن بن الحسین بن علی بن عمر بن الحسن بن علی بن علی» است. وجد او را در بلده قم سه پسر و دو دختر بهم رسید: ابو محمد الحسن و ابوطالب المحسن و ابوالحسین علی برطله، و نام دو دختر معلوم نیست. و از اعقاب «ابوطالب المحسن بن الحسین» حسن از دارالمؤمنین قم به قریه «خورزن» از ناحیه «دور آخر» از کوره قم رفته، آنجا وطن ساخت و واعقاب «علی بن الحسین برطله» پاره‌ای در قم ماندند و پاره‌ای به آبه رفته، در آنجا ساکن شدند. و علی بن الحسین خود در آبه فوت شد. و حکایات آمدن سادات علویه از مدینه مشرفه و کوفه بدین نواحی در فصلی از باب «ذکر احوال بلده کریمه قم» به تفصیل مذکور شده، و لهذا در این باب مذکور نگردید.

و چون قصبه شریفه آبه از توابع بلده قم است مزارع و دیه‌های آن در تحت رستاقات ساوه در فصل «بیان توابع قم» ذکر شد. نهایت چون می‌خواست که اصل قصبه را به جهت شرافت در بابی مخصوص مذکور سازد پس بدین مقدار کفایت حاصل آمد و هر کس خواهد که بر توابع آن مطلع شود رجوع بدان جا نماید.

باب ششم
در ذکر احوال دارالمؤمنین کاشان

باب ششم

در ذکر احوال دارالمؤمنین قاسان حماه الله تعالى عن الحدّثان

و در این [باب] دو فصل باشد :

فصل اول - در ذکر وجه نام نهادن وبائی آن و ذکر بعضی از مفاخر
این بلده طیبه که دلالت بر ممدوحیت بلده مذکوره واهلش می نمایند . و بالله
الاستعانة .

[فصل دوم - در ذکر بعضی از قراء و مزارع تابعه بلده طیبه قاسان] .

[فصل اول]

در ذکر وجه نام‌نهادن و بانی آن و ذکر بعضی از مفاخر این بلدة طيبة
بدان که در قدیم الایام بلدة مذکوره چندان شهریتی نداشته و او نیز قصبه
ورستاقی از توابع بلدة کریمه قم بوده . چنانچه در باب قم مذکور شد .
و در تواریخ مذکور است که «قاسان» نام رودخانه‌ای بوده که آن را به
زبان فارسی «کاشان» می‌خواندند و الحال آن رودخانه خشک است و به جای آن
شهر بنا شده . و بعضی دیگر گفته‌اند که «قاسان» نام شطی بوده که آن را به فارسی
«کاس رود» می‌خواندند ، و بعد از آن که آب آن شط شروع در خشکی نمود اول
موضع قریه «بطریده» که الحال به «بدریه» مشهور است ظاهر شد (و آن بلندترین
مواضع آن رود بوده) و بعد از آن موضع قریه «درام» ظاهر شد . و بعضی از مورخین
گفته‌اند که «فرعون» موسی از ناحیت «درام» بوده ! و بعضی دیگر - چنانکه سابقاً
ذکر یافت - فرعون را از قصبه «آبه» می‌دانند ! والعلم عندالله .
و گویند که بانی بلدة کاشان «یوراسف» بوده . و گفته‌اند که او به هیچ جایی
و موضعی نگذشت مگر آن که به اهل آنجا صفتی به میراث گذاشت چنان که به
اصفهان رغبت و میل به حلویات و شیرینی‌ها بگذاشت (و تا الیوم آن در میان

اصفاها نیان شایع و دایر است و حلواها و نقل‌های گوناگون می‌سازند) و در کاشان حیل و دروغ گذاشت، و در قم ظلم و جور و نوحه‌گری گذاشت (و این است که مردم قم به نیکو نوحه کردن مشهورند!). و در ری خدعه و مکر و غدر و فرمان زنان بردن گذاشت، و در همدان بهتان و خفت و سبکی بگذاشت.

و گویند که «فریدون» ملك، یوراسف را با ریسمانی بسته مجبوس ساخت و او با آن ریسمان از آن حبس گریخته، فریدون بفرمود تا جمعی او را تعاقب کردند و در نواحی قم در معدن نمك او را یافتند که به قضاء حاجت نشسته و همچنان نمك شده بود!

احوال کوه نمك قم

و عبدالله برقی گفته که: نمك معدن قم پاکیزه‌ترین سایر معادن نمك‌ها است زیرا که آن آبی است صافی که فسرده و بسته می‌شود و نمك می‌گردد در دامن کوهی، و هیچ خاک بدان آمیخته نمی‌گردد.

و از جمله خواص نمك قم آن است که کسی را از آن منع نمی‌توان نمود و خراج به آن نمی‌توان نهاد و هر گاه که یکی از این دو کار کنند البته آب آن منقطع گردد و دیگر نمك حاصل نشود! و این معنی را هم در زمان جاهلیت و هم در ایام اسلام مکرر تجربه نموده‌اند. و آن نمك همه اوقات بر همه کس مباح باشد و هر کس خواهد خود از آن بر میدارد.

و بدین کوه نمك چندین معدن پوشیده الیوم هست که «بلیناس» حکیم بر آن‌ها طلسم کرده، و در فصل «ذکر معادن بلده قم» گذشت. و از جمعی کثیر که بر آن کوه رفته‌اند مسموع می‌شود که آب چشمه آن کوه در نهایت پاکیزگی و

خوش‌دلعمی است و در آنجا چند اصله درخت افجیر باشد.

و گویند که هر گاه شخصی برابر آن آب ایستد و خواهد که قصد جانب مغرب کند آن آب که برابر روی او باشد بسیار و مجتمع نماید، و چون از جانب مغرب روی به آب کند آن را باریک و اندک یابد، و چون معاودت نماید و روی به مشرق کند و به نصف آن برسد آب را در طرف مشرق باریک و اندک یابد و از جانب مغرب از پس پشت خود بسیار مجتمع بیند. و همچنین چون از ساوه به جانب قم بیرون آید آن آب در بر راه واقع باشد و یک نیمه آن از جانب مغرب بسیار نماید و یک نیمه دیگر از جانب مشرق اندک نماید، و چون از قم به ساوه روند برعکس آن از جانب مشرق بسیار و از جانب مغرب اندک نماید.

تا اینجا تمام شد حکایت کوه نمک قم که به تقریب گریختن «یوراسف» بدانجا مذکور شد. و الحال باز رجوع می‌شود به ذکر احوال بلده کاشان که ما نحن فیه است.

[بقیه ذکر احوال بلده کاشان]

پس بدان که در لاب بانی قاسان خلاف واقع شده، و بعضی چنان که مذکور شد گفته‌اند که یوراسف او را بنا نموده. و بعضی دیگر گفته‌اند که آن را «قاسان اکبر» بنا نهاد و به نام خود خواند.

و بالجمله دارالمؤمنین کاشان هم از جمله شهرهایی است که اهل آن همیشه شیعه و موالی اهل بیت طاهرین (ع) بوده و هستند و به زهد و تقوی و صلاح و سداد آراسته و پیراسته‌اند و در مذهب خود رسوخی تمام دادند.

(۱)

۱- از سطر دوم برگ ۱۵۹ تا میانه برگ ۱۶۰ که وصف عید باباشجاع‌الدین در کاشان است حذف شد.

و دیگر از جمله محاسن کاشان آنکه جمعی از امام زاده‌ها و سادات علویه از مدینه مشرفه و کوفه و غیرهما در ایام سلطنت بنی امیه و بنی العباس بدان شهر آمده، متوطن گشتند. و همچنین جمعی کثیر از فضلاء عظام و اطباء فخام و فقهاء کرام و علماء و مجتهدین ذوی الاحترام و منجمان و مستخرجان و الامقام از این شهر برخاسته، هر يك و حید عصر و فرید دهر بودند، سیما متأخرین ایشان چون: آخوند مولانا نورالدین محمد و حکیم علی - که شرح بر کلیات قانون نوشته - و حکیم شمس و حکیم محمد رضا و عمدة الفضلاء و المجتهدین مولانا محمد محسن فیض و علامی مولانا شاه مرتضی و مولانا عبدالغفور؛ حکیم محمد یوسف، و از مستخرجان مولانا جلال و آخوند ملا فرشته و غیرهم.

و از جمله امام زاده‌ها و سادات که به بلد کاشان آمدند و در آنجا متوطن شدند از اعقاب حسن بن حسن بن علی (ع) یکی «عبیدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب» بود. و دیگر «محمد بن الحسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب» است. و از عبیدالله بن الحسن: ابو محمد الجعفر و ابو جعفر محمد و ابو القاسم بن عبیدالله در وجود آمدند، و از جعفر بن عبیدالله: ابو الحسین محمد و ابو الحسن علی و ابو القاسم الحسن در وجود آمدند، و از ابو محمد الجعفر: ابو الفضل و ابو محمد بوجود آمدند، و از فرزندان علی و حسن ولدان جعفر ذکر نشده، و از محمد بن عبیدالله: ابو علی احمد و ابو الفضل عبیدالله در وجود آمدند، و از عبیدالله بن محمد: ابو طالب الحسن و ابو الحسن علی بوجود آمدند و همه اینها در کاشان وفات یافته‌اند و در آنجا مدفونند.

فصل دوم

در ذکر بعضی از قراء و مزارع تابعه بلده طيبة قاسان

بدان که از جمله توابع کاشان این دیه‌ها و مزارع است که اسامی ایشان مذکور می‌گردد و بالله الاستعانه .

قریه و راز آباد و گویند که این دید را «و راز بن قاسان اکبر» بنا نهاده و بعضی دیگر گویند که بانی آن کیو کودرز بوده . والعلم عندالله .

زهشت - و گویند که چون فریدون «یوراسف» رادر دفعه اول گرفت و او را بر بسته ، با خود می‌آورد که در زندان محبوس نماید ، به موضع «و زهشت» در هنگام مراجعت نزول کرد و در آنجا آب بسیار جمع بود و هر کس حصه خود را از آنجا بر میداشت و بر سر زیاده و کم آن همیشه گفتگو می‌بود . پس فریدون فرمود تا در آن موضع «وز» ها از چوب هشتند تا هر کس حصه خود را بی گفتگو بر دارد و بدین سبب نام آن دیه «و زهشت» گردید .

دنجر د - که گویند آن را «دنجر د بن قاسان اکبر» بنا نهاده .

خواصر - گویند که آن را برادر «خواصر» بنا کرد و بنام برادرش خواندند .
نیاستر - و گویند آنرا اردشیر بنا نهاده . و حکایت کنند که چون او از

فتح بلدة اصفهان باز گشت سر ملك اصفهان را با سرهای اشراف و اعیان و شجاعان آن بلدة بریده، در جوالها گذاشته همراه داشت. پس عبور اردشیر بر چشمه نیاستر واقع شد و دید که آن چشمه از سر کوه می جوشد و بدامن آن می ریزد، آن موضع او را خوش آمد و بدانجا نزول کرد و بفرمود تا مجلس شراب ساختند و انواع لهو و لعب و اصناف اسباب طرب و فرح و نشاط مهیا و حاضر نمودند و به عیش و صحبت مشغول شد، و فرمود که سرها را از جوالها بیرون آورده، هر يك را در طبقی گذاشته و در مجلس به ترتیب چیدند. و بدین وضع چند روز در سر آن چشمه به صحبت می گذرانید. پس بفرمود تا در آن موضع عمارات بنا نهادند و به اعتبار آن سرها آن قریه را به زبان فرس «نیاستر» نام کردند.

و مخفی نمایند که در این دیه قلعه و طلسمی که مشهور و معروف است به «طلسم اسکندر» واقع است و در فصل «ذکر قلاع قم و توابعش» سابقاً مذکور گشته اند. اگر خواهند آن جا طلب نمایند.

هراسکان- و گویند بانی آن افراسیاب پادشاه ترکستان بوده.

هلیل- و آنرا «هلیل بن قاسان» بنا نموده!

آران- و گویند بانی آن «آران بن قاسان» بوده.

نوشاباد- و گویند که یکی از اکاسره بدان موضع می گذشت و در آن جا مجلس شراب ساخت و نوشانوش در آن بلند گردید، پس فرمود تا در آن موضع عمارت کردند و آن را «نوشاباد» نام نهاد.

فین- و گویند آنرا «بشتاسف» بنا کرده در ایام دولت «ارجاسف» ملك.

ابروز- که گویند بانی آن «ویروز بن یزد جرد» بوده و آن را بنام خود

خوانده بود، پس به مرور ایام «پروژه» شد.

راوند و گویند آن را «راوند بن ضحاک» بنا نهاده و بنام خود خوانده. و بعضی دیگر گفته‌اند که چون کیو کودرز از عمارت قصبه‌آبه فارغ شد در این موضع این دیه را بنا نهاد.

و بعضی از توابع بلده طیبه قاسان که نام بانی آنها در تواریخ به نظر این

فقیر نرسیده این است:

قهرود، درام، دساکاران، کلانان، طسموغان، دنجه، دزه، سه، شوراب، بطریده، کردیه، فادکاباد، وشادبول، کهنویه، کردوه، محمدآباد، درمهر، موسی‌آباد، رجیره، یزدجردآباد، جوشقان، قرین، کله، ارمک، سررود علیا، سررودسفلی، سرفجه، بحیرآباد، هسانرود، خیرآباد، یحیی‌آباد، جعفرآباد، حسن‌آباد، وشاذ، بیدگل، نصرآباد، اسماعیل‌آباد، حیرناباد، حمزه‌آباد، وسه، دادآباد، بسج‌آباد، علیاباد، گردنه، رهق، هست زود، سلیمان‌آباد، نه دارم، خماباد، نسلج، نبزاه، استرق، کیلاه، مهاباد، جیلان، ازوار، جیلاکرد، کرزن، عقیلاباد، سهراباد، جوکان، بهرام‌آباد، قلاسان، وطرزه، اهر، کسنج، مهرباد، ویده، ساروق، مشکان، خرنق، کلجار، باریکرسف، کرمه، نطنز، چهارده، نراق، قزاق، قمصر، مرق.

و بدان که حسن بن [محمد بن] حسن صاحب تاریخ ذکر کرده که بلده کاشان با توابعش چنان که ' سابقاً ذکر یافت در قدیم از توابع دارالمؤمنین قم بوده‌اند و اکثر رستاقات کاشان را با شهر کاشان «ابوموسی اشعری» بالشکر و اقوام خود فتح کرده بود و قبل از فتح او اکثر اهل آن ولایت سنی بوده‌اند (!)، و الحال نیز مردم دوسه قریه کاشان که نصرآباد و غیره باشد همان سنی‌اند.

باب هفتم
در ذکر بعضی از احوال کربلای معلی

باب ہفتم

د ذکر بعضی از احوال کربلای معلی

بدان کہ کربلای معلی نیز از جملہ بلادی است کہ بہ سبب زیارت حضرت سیدالشہداء امی عبداللہ الحسین (ع) بہ سوی او مرجع ومآب فرقہ شیعہ امامیہ واقع است . واین شہر غیر قتلگاہ است یعنی غیر موضعی است کہ حضرت را در آنجا شہید کردہ اند ودر طرف بر کوفہ واقع است واورا ازہ کربلہ بمعنی رخاوت و سستی اشتقاق کردہ اند بنا بر رخاوت و سستی آن زمین . وملا (۱) نور اللہ شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین گفتہ کہ می تواند بود کہ نام «کربلا» مشتق باشد از «کربلہ» بمعنی پاک کردن گندم ومثل آن از سنگ ریزہ وخاشاک ، بنا بر پاکیزگی آن زمین از سنگ وماتند آن .

ودرتاریخ مذکور است کہ چون حضرت امام حسین (ع) بدان زمین هولناک رسید اسب آن حضرت بایستاد وھر چند حضرت امام (ع) براو تازیانہ می زد گام از گام بر نمی داشت . حضرت از این امر متعجب شدہ ، پرسید کہ آیا کسی میداند کہ نام این موضع چیست ؟ شخصی گفت : این زمین را «ارض مارثہ» خوانند . پس

۱- اصل : «می دانید» .

حضرت فرمود که نام دیگر دارد؟ مردی گفت: بلی این موضع را «کربلا» نیز خوانند. حضرت فرمود که:

«الله اکبر! ارض کرب و بلاء و مسفک دماء و محط رحال آل عبا»
یعنی: این زمین کرب و محنت و بلا است و جای ریختن خون شهدا است و محل فرود آوردن بارهای آل عبا است.

شعر

گر نام این زمین به یقین کربلا بود

اینجا نصیب ما همه کرب و بلا بود!

(۱).

و مخفی نماند که الیوم کربلای معلی بیرکت و فیض بودن مشهد مقدس و روضه حایریه حضرت سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین (ع) در آنجا ازا عاظم امصار و مجمع اختیار هر دیار است، لیکن جمعی از رومیه شومیه (خذلهم الله تعالی) به سبب غلبه بعضی از قیاصره در آنجا مسکن دارند و بعضی دیگر از جماعت اهل سنت از خارج آنجا به پشت گرمی شومیان و به جهت آنکه کربلا شهر است آباد و باغات بسیار و آب‌های روان دارد، آمده در آن جا متوطن شده‌اند.

در فضیلت زمین کربلا و ثواب زیارت مرقد منور حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) روایات بسیار واقع است. و بعضی از شعراء در باب فضیلت آن شهر و ثواب توطن در آن بلده این بیت گفته که:

۲- در اینجا دوبرگی است در شرح ماجرای شهادت حضرت سیدالشهداء (ع) و پس

آن، آنچه در متن می‌بینیم.

شعر

آن را که به کربلا گذار است
با آتش دوزخش چه کار است
و شیخ فضولی بغدادی (رحمه الله تعالی) این رباعی گفته که :

شعر

آسوده کربلا به هر حال که هست
گر خاک شود نمی شود قدرش پست
بر میدارند و سبحتاش می سازند
می گردانندش از شرف دست بدست
وجناب میرزایی صاحبی میرزا محمد سعید حکیم (مدظله السامی) ***
فرموده که :

مطلع

یاک طینت را کمالی نیست دافشور شدن
احتیاجی نیست خاک کربلا را زر شدن
و دیگر از فضائل آن بلده آنکه مولانا جامی با آنکه به تسنن مشهور است
مع هذا این چند بیت به زبانش در وصف کربلای معلی آمده

شعر

کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین
هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین
کعبه به گرد مرقد او می کند طواف
رکب الحجیج این تریحون؟ این؟ این؟
و بالجمله در ممدوحیت شهر کربلا همین مجاورت او مروّضه مقدسه حضرت
امام حسین (ع) را کافی است و دیگر احتیاج به دلیلی نیست.

باب هشتم
در ذکر بعضی از محاسن نجف اشرف

باب هشتم

در ذکر بعضی از محاسن نجف اشرف

بدان که او نیز از جمله بلادی است که پیوسته مرجع و مآب فرقه شیعه امامیه است و همیشه این طایفه ناجیه در آنجا بوده و هستند . و مستور نمائند که «نجف» در اصل لغت عرب زمین بلند و مرتفع را گویند و چون زمین نجف اشرف بلندی بود از ظهر کوفه - که به منزله سدی بود مرآب سیل را از خرابی کوفه - آن را بدان «نجف» نام نهادند . و مرقد منور حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در موضع نجف اشرف واقع است و آن را «مشهد غروی» نیز خوانند . و وجه تسمیه آن را بدین نام آن گویند که «غری» در لغت عرب «به خون آلوده» را گویند و در آن حوالی دو گنبد بودند بر سر قبر مالک و عقیل که ندیمان «خذیمه بن الابرش» بودند ، و «نعمان بن منذر» که یکی از ملوک عرب بود چون کسی را امر به قتل می کرد می فرمود تا آن دو قبر را به خون آن مقتول آلوده می ساختند . پس بدین سبب او را «غری» گفتند .

(۱)

۱- در اینجا چند برگی است در شرح ماجرای دفن حضرت امیر مؤمنان (ع) و پس از آن ، آنچه در متن می بینیم .

وبالجملة اليوم نجف اشرف به سبب واقع بودن قبر مبارك آن حضرت در آن جا همیشه محل حلول اخيار شيعه اماميه ومقر نزول صلحا وافتياء آن طائفه عليه بوده وهست ، واهالي آنجا از سادات ومجتهدين وجمهور متوطنين همگي شيعه مي باشند. كثر الله تعالى امثالهم وحشرنا في زمريهم بحق الحق . واگر چنانچه بالفرض از نحوست غلبه قياصره معدودي چند از اهل سنت در آنجا بر سبيل ندرت واقع شوند بنا بر مضمون «النادر كالمعدوم» موجب نقص آن مكان شريف نخواهد بود.

ودر باب ترغيب وتحريض بر مجاورت وسكناي مشهد مقدس غروي احاديث وروايات بسيار از اهل بيت طاهرين (ع) روايت شده وجناب سيد الاجل سيد رضی الدين قدس سره در اين باب كتابي تصنيف كرده وبه «فرحه الغري في فضل ساكن الغري» نام كرده ! و هر كس زياده بر مذكور در اين كتاب خواهد بدانجا رجوع نمايد .

وما اين باب را به چند رباعي كه در منتخب حضرت امير المؤمنين (ع) بر زبان جمعي از شيعيان آمده تيمناً ختم مي نماييم . والله ولي التوفيق .

لميرزا خليل رحمه الله

از ساحت كعبه تا نجف كردم سير

نه خائهي بود در آنجا و نه دير

درياب كه اين اشاره بي رمزي نيست

يعني كه ميان ما نمي گنجد غير

امینای فراهانی ساکن نجف اشرف فرموده :

بشتاب بسوی نجف ای دل بشتاب
دریاب این فیض را بزودی دریاب
چون خواب نجف عبادت یزدان است
خود را به نجف رسان و بر پشت بخواب!

ایضاً له

ای بعد نبی بر سر تو تاج نبی
و ز جمله شهبان گرفته تو باج نبی
آنی تو که معراج نو بالا کردید
يك قامت احمدی ز معراج نبی

و ایضاً له

زان کعبه چو شاه اولیا پیدا شد
زین کعبه به سوی جنة المأوی شد
آن مشرق این نیر اعظم گردید
وین مغرب آن ماه جهان آرا شد

و له ایضاً

تا در نجف از مهر علی جا دارم
از کشمکش چرخ چه پروا دارم
صد شکر که عیسی صفت از همت عشق
در خانه آفتاب ماوا دارم

فضولی بغدادی رحمه الله علیه

از سبقت صوری ز خلافت مقصود

جز عرض کمال اسمد الله نبود

چون یافت رقم سه صفر پیش از الفی

پیداست که دقت کداهمین افزود

میر عبدالحق قمی

در مرتبه علی نه چون است و نه چند

در خانه حق زاده به اقبال بلند

بی فرزندی که خانه زادی دارد

شک نیست که باشدش به جای فرزند

میرزا ابراهیم ادبم قدس سره

توصیف علی به گفتگو ممکن نیست

کنجایش بحر در سبو ممکن نیست

من ذات علی به واجبی نشناسم

اما دانم که مثل او ممکن نیست

والحمد لله اولاً و آخراً^۱

۱- [این چهار رباعی در کتابة برگ به خطی جز خط متن نوشته است:]

من کلام بهاء بن ضیاء

سوی نجف از کعبه پیبومدم راه بر دم به خدا خانه من از خانه پناه

آن خانه گل باشد و این خانه دل بسیار بهاء فرق زماهی تا ماه ا

وله

ای دست خدا که سروران پای تواند	سر تا سر کائنات جویای تواند
تو عین خدا نیستی ای عین خدا	در پای وجود جمله در پای تواند

وله

از جود نمود حق علی را موجود	موجود شد از وجود او مصدر جود
در خلقت مرتضی خدایی فرمود	فرمود که سال جود بذل موجود

وله

ای آن که تویی به هر ممالك مالک	الباس و خضر دو صد به راحت مالک
در صبح و ماذکر بهاء این باشد	انت الباقی و کل شیء هالک

تعلیقات

[ص ۴۷] نام این رودخانه بهمین شکل در فرمانی از همین دوره مورخ ذق - ۱۰۷۱ که «هربرت بوس» شرق شناس آلمانی متن آن دارد صفحات ۱۹۴-۱۹۶ کتاب :

Untersuchungen Zum Islamischen Kanzleiwesen
(چاپ ۱۹۵۹ قاهره) نقل کرده (۱) نیز دیده می شود که از رهگذر اهمیت تاریخی به نقل متن سند مزبور در اینجا مبادرت می گردد :

فرمان همایون شد آن که چون در این وقت رفعت پناه ندر
علي بيك غلام خاصه شريفه به عرض رسانيد كه قبل از اين حبيب الحكم
جهان مطاع مقرر شده بود كه مشارالیه به حقیقت مقدمه جماعت اعراب
غلطی و رعایای قریه رونج . . . مباشر زراعت اراضی یاسه واقع در
سر رودخانه فاربار دار المؤمنین قم که تعلق به سرکار خاصه شریفه و وقف
واربابان و رعایا و زارعین آنجا دارد رسیده ، انهار ایشان را خراب و باین

۱ - اصل سند در موزه بریتانیا محفوظ است و در مقاله « فرمان های
پادشاهان صفوی در موزه بریتانیا » (مجله بررسی های تاریخی ، شماره ۴ سال
چهارم) نیز متن مغلوطی از آن گذارده شده است (ص ۲۳۱-۲۳۲) .

ساخته، نگذارد که بعدالیوم جمعی به خلاف حساب در آن... دخل نمایند و مومی الیه انهار جماعت متغلبه را منهدم و خراب ساخته و از آن تاریخ تا حال که پنج سال است آن جماعت پیرامون زراعت نگشته بودند و در این سال بعضی از متغلبه قریه رونج به خلاف شرع و حساب در بعضی از اراضی مزبوره نهری را که خراب نموده بسوده حفر کرده، زراعت نموده اند. بنابر این مقرر فرمودیم که آن رفعت پناه به اتفاق... و داروغه.. و معمار بلده دارالمؤمنین مزبور و رفعت و معالی پناهان محمد بیك یوزباشی عبداللو و محمد قلی بیك یوزباشی تاتار بر سر محل مزبور رفته، به حقیقت مقدمه مزبور به واجبی رسیده، هر قسم تصرفی که جماعت مزبوره به خلاف شرع و حساب در اراضی مزبور نموده باشند رفع و منع جماعت مزبوره نموده، از ایشان مبلغ پنجاه تومان التزام حسابی باز یافت و به درگاه جهان پناه... مقرر شود که در دفاتر دیوان ثبت و ضبط نموده، هر گاه خلاف حسابی از جماعت مسفوره به ظهور رسد وجه التزام تنخواه از باب حوالات شود. در این باب قدغن دانسته، در عهده شناسند و از فرموده تخلف نوزند و چون پروا نیچه به مهر مهر آثار اشرف رسد اعتماد نمایند.

تحریر آ فی ذی قعدة الحرام سنة ۱۰۷۱.

[ص ۸۳] در هفت اقلیم امین احمد رازی (۲: ۴۹۳) نیز می

نویسد: «قم را ترتبی است بس مبارک چم مشهور است که چهار صد و چهل و چهار ولی و امام زاده در خاک پاک آن یاسوده اند». زکی باغبان قمی از سرایندگان دوره صفوی (۱) هم در منظومه ای که در ستایش قم سروده و آنرا «شرف نامه» نامیده

۱ - تحفة القاطمین ۹۳: ۱ نسخه اصل.

[illegible]

است از این نکته به همین گونه پادمی کند (۱) .

[ص ۸۳] در آغاز رساله «تحفة اهل الايمان في قبلة عراق العجم وخراسان» شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی درگذشته ۹۸۴ (۲) گفته می شود که در دوره ای پانصد تن مجتهد در علوم اسلامی در يك زمان در قم می زیسته اند. در این مورد پیش گفتار تذکرة مشایخ قم منعل (چاپ نگارنده) دیده شود. [ص ۸۴] تاریخ ولادت امیرمؤمنان (ع) بر اساس نقل کتاب قم (۳) است . در این باره ازدوران های پیش اختلاف نظر وجود داشته و روز و ماه ولادت را به پنج شش وجه مختلف روایت کرده اند (۴) . در سال ۱۱۲۲ شاه سلطان حسین مجلسی آراست و دانشمندان دینی آن دوره را برای نظرخواهی در این باره گرد آورد و سرانجام روز ۱۳ رجب به عنوان روز میلاد حضرت امیر- مؤمنان برگزیده شد . آن سال برای نخستین بار این روز جشن گرفته شد و این عید از مخترعات شاه سلطان حسین است» (۵) .

[ص ۱۱۹] اکنون در قم نظر بر آن است که «ستیه» عبادت گاه حضرت سنی فاطمه «بیت النور» خوانده می شده ، و مردمان در دوره های پیش آن را به خطا بر «تنور» منطبق نموده و تنوری در آن جا ساخته بودند. اکنون این تنور ویران شده است .

۱ - متن این منظومه در ریاض اللوردی يك مورخ ۱۵ صفر ۱۰۷۵ نسخه فرخ در مشهد (نسخه های خطی ۳: ۸۷) و مخزن القصائد شماره ۳۰۱۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (ص ۴۲۲) و بسیاری جا های دیگر هست .
۲ - نسخه شماره ۷۴۴ کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی در قم ، کناره برگ آغاز .

۳ - ترجمه ص ۱۹۱ .

۴ - قاموس الرجال، ملحقات ج ۱۱: ص ۲۸/ وقایع السنین: ۵۶۱-۵۶۲ .

۵ - وقایع السنین: ۵۶۲ .

[ص ۱۳۳] آشکار است که بسیاری از این نام‌ها ساختگی است

و چنان که در موارد مشابه دیده می‌شود همه تذکرها و بافته‌های مضحک دوره صفوی به کتاب‌ها و مآخذی موهوم با نام‌هایی مطمئن و جالب اسناد داده می‌شد. البته برای «خط مبحث» یکی دو نکته کلی هم از یک دو اثر شناخته شده نقل می‌گردید.

تذکرها و نسب‌نامه‌های سادات و امام‌زادگان و مزارات که معمولاً از آثار نیمه دوم دوره صفوی است از مهم‌ترین مآخذ برای تحقیق در وضع اجتماعی آن دوره شمرده می‌شود.

[ص ۱۳۳] درباره میر محمد هاشم پدر مؤلف در پیش گفتار

کتاب سخن رفت.

[ص ۱۳۴] در خلاصه التواریخ (۱) و عالم آرا (۲) در شمار

سادات عظام که در درگاه شاه طهماسب بودند از میر محمد هاشم قمی - از اعیان و اکابر سادات عراق که به کثرت ملک و زراعت مشهور بود و در روز سه شنبه ۱۸ شوال ۹۸۷ در گذشت (۳) - یاد می‌شود. باید همین شخص باشد که پدر همسر میر صفی‌الدین محمد فرزند قاضی احمد قمی و پدر بزرگ مادری میر محمد هاشم پدر مؤلف این اثر بوده است.

این میر محمد هاشم موسوی قمی بنا بر سندی که سواد آن در یک بیاض منشآت و ترسل دوره صفوی (متعلق به آیت‌الله مرعشی نجفی در قم) آمده در شوال ۹۷۳ شش‌دانگ مزرعه صالح آباد - از توابع دارالمؤمنین قم - ملکی خود را به خیر النساء بیگم همسر شاه‌خدا بنده و مادر شاه عباس بخشیده است. متن این سند از رهگذر فائدت تاریخی آن در این صفحات نقل می‌شود:

۱ - وقایع سال ۹۸۰، برگ ۲۲۳ عکس ۵۵۶۷ دانشگاه.

۲ - ج ۱: ۱۶۷.

۳ - خلاصه التواریخ، پایان وقایع سال ۹۸۷: برگ ۲۷۰ عکس

یاد شده پیش.

لطایف حمدی که مزارع جنان اهل ایمان از زلال صحاب
افضال آن دیان و سیراب گردد و صحایف شکری که اراضی حیات
اصحاب ایقان از قطرات امطار آن سرسبز و شاداب شود مالک الملکی
رامزاست که ملک بی زوالش از سمت شریک و انباز میراست و سلطنت
لایزالش از وصمت وزیر و امیر معرا ، قادری که از سمک تاسما در
قبضه اختیار و قدرت اوست و تدبیر جمله عالم در حیطة مشیت و ارادت
او . هر که را خواهد به زروء عز و علا رساند ، ملک او دهد و اوستاد .
تؤتی الملك من تشاء و تقزع الملك ممن تشاء .

آبجا که کمال کبریای تو بود عالم نمی از بحر عطای تو بود
مادا چه حد حمد و ثنای تو بود هم حمد و ثنای تو مزای تو بود
و تحف صلوات طیبات و نجات زاکیات به روح مقدس و مرقد
مؤسس صاحب خطاب لولاک و باعث آفرینش انجم و افلاک ، راهنمای
ماضی صاحبکم و مانعوی ، ابوالقاسم محمد المصطفی (صلی الله علیه و آله
و سلم) ویر آل واجب التعظیم لازم الاجلال و التکریم او ، خصوصاً بر
شیریشه ولایت و دلیر معرکه شجاعت، صدر نشین مسند انما ولیکم الله
صاحب منصب وال من والاه ، چراغ افروز صومعه انا و علی من نور
واحد ، برق خرمن سوز کل شیطان مارد ، غالب کل غالب علی بن
ابی طالب (سلام الله علیه) و سایر الائمة المعصومین که هادیان دین مبین و
راهنمایان اهل یقینند .

اما بعد فجاوی این کتاب مستطاب و مطاوی این خطاب
با صواب مشعر و منبر است به ذکر و بیان آن که اعتراف صحیح شرعی
مادرشد بطور و رغبت و رضا بدون اکراه و اجبار از عالی حضرت سامی

دست داری و رفیع مرثیت ، سیادت و نجابت پناه نقابت و هدایت دستگام عروالی
 و اعالی اتبناه ، عمدة السادات العظام و النجباء الکرام ، وحید العصر و
 فرید الدهر ، المستغنی عن الالقاب و الاوصاف خلاصة الاکابر و الاشراف ،
 کریماً للسیادة و النجابة و النقاۃ و الهدایة و العز و الاقبال امیر هاشماً
 موسویاً به آن که همه و تملیک شرعی بند کان نواب مستطاب سپهر
 احتجاب ، سلطنت مدار خیر آثار عصمت و طهارت دثار ، بلقیس دهر و
 زمان خدایگان عرصه جهان ، فروغ باصره دین و دولت شمع شبستان
 ملک و ملت ، سلطان سریر عصمت و پرهیزکاری بلقیس دوران و حاجی
 ثانی ، نوردیده زهرا و زینت بخش زمین غربا ، ناموس العالمین و ملاذ
 العالمین ، سلطان سریر العصمة و التقی ذات الکرامات العلی ، حامیه
 حوزة السلطنة و الامارة حاویة الممالک بجنود الرأفة و العدالة .

هی الزهرة الزهراء فی افق العلی

هی الدرة البیضاء من صدف النھی

لها العز و الاقبال و الجود و الکرم

و همه بلقیس و عصمة مریم

آن که در مهد جلالش وهم را نابوده دست

و ان که بر ستر عفافش باد را نابوده راه

با وجود دور بسا غفت او آفتاب

کی تواند کردن اندر سایه چترش نگاه

زهرة زهرا ، ز دولت اختر برج شرف

شمع کردون عصمت سایه لطف اله

سايه لطف الهى مظهر انوار يادشاهى ، عصمة الدنيا والدين صفوة
الاسلام والمسلمين خير النساء بيگم حسينيه - رفع الله تعالى اعلام
الدين باعلاء لواء سلطنتها الى يوم المحشر ونور وجه الارض بانوار دولتها
ماضات الشمس والقمر -

همكى ونماي آنچه ملك شرعى متصرف فيه اوبود تاوردواين
هبة صحيحه شرعيه وتمليك مرعيه ودر حيطه تملك اوبود ، وآن همه و
تعامت شش دائك از مزرعه مدعو به صالح آباد من توابع بلدة
المؤمنين قم را با جميع توابع ولواحق شرعيه از مضافات ومنسوبات من
الاراضى والصحارى والانهار والجعارف ومجرى المياه والابنية والحصون
وكل ما يتعلق بها بقدر الحصه الموهوبه ، فصار الموهوب المنموق برمه
الحقوق الشرعيه حقاً صدقاً وملكاً طلقاً للموهوبه لها المشيره الى نبد
من القابها السنيه ، وقد قبلت الهبة وقبضت الموهوب وتصرفت فيه تصرف
الملاك فى املاكهم وذوى الايدى واولى الحقوق فى حقوقهم . وبذلك
كله وقع الاشهاد وعلى الله التوكل والاعتماد . .

وكان ذلك فى شهر شوال ختم بالخير والظفر و الاقبال سنة ثلاث
وسبعين وتسعمائة من سنين الهجرة النبويه الاحمدية المحمدية المحمودية
المصطفوية على هاجرها من الصلوات اكملها ومن التحيات اتمها .

[ص ۱۳۴] ميرسيد على رضوى قمى بدر همسر قاضى احمد
گويا همان ميرسيد على رضوى از سادات آستانه مقدسه متوره معصومه قم (۱)
وقاضى قزوین (۲) تا سال ۹۷۱ وتوليت آستان قدس رضوى ووزير خراسان (۳)

۱- خلاصة التواريخ: برگ ۱۲۷ و ۱۶۳ عكس پيش، وقایع ۹۵۵ و ۹۶۹.

۲- ايضاً : ۱۷۰ . ۳- ايضاً : همان صفحه .

از این سال تا سال ۹۷۴ (۱) و وزیر قزوین و متصدی خالصجات سلطانی در ۹۷۵ (۲) تا پایان زندگی، در گذشته دوشنبه ۱۳ ج ۲- ۹۸۲ و مدفون در قم (۳) باشد. گویا از همین شخص است که در فرمان مورخ ۱۸ ج ۱- ۹۴۸ شاه طهماسب مربوط به تولیت موقوفات آستانه قم و تولیت و امامت مسجد امام حسن عسکری این شهر یاد می‌شود (۴).

[ص ۱۳۵] سرگذشت قاضی احمد قمی و وصف آثار او به تفصیل در مقاله نگارنده در شماره ۲ سال دهم مجله بررسی‌های تاریخی آمده است (صفحات ۶۳-۱۰۰).

[ص ۱۳۵] سرگذشت آقا حسین مسیبی نیز در مقاله یاد شده آمده است. خاندان مسیبی که در اصل عرب بوده و از عراق به قم آمده و خود را ازدودمان مسیب بن علی خزاعی (۵) می‌دانستند از خاندان‌های مهم قم در دوره صفوی و اندکی پیش از آن بوده‌اند. نام چندتن از وابستگان به این دودمان را که به‌مرور در گوشه و کنار برخورد کرده‌ام در اینجا یاد می‌کنم:

(۱) آقا کمال‌الدین حسین مسیبی معمار، بانی زاویه حسینی در بیرون دروازه کنک شهر قم (۵) و وزیر دیوان اعلی از ۹۱۸ تا ۹۳۱ (۶).

(۲) آقا فتوح‌الدین فتح‌الله فرزند او، وزیر امور مالی و سپاهی شهر قم در سال ۹۰۹ به بعد (۷).

۱- ایضاً: ۱۷۶.

۲- ایضاً: ۲۱۵/ عالم آرا ۱: ۱۶۶.

۳- خلاصة التواریخ: ۲۲۴.

۴- هربرت بوس: ۱۷۱- ۱۷۵ / بررسی‌های تاریخی، شماره ۴ سال چهارم: ۲۲۵-۲۲۶ / تربت پاکان ۲: ۲۲۴-۲۲۷.

۵- خلاصة التواریخ: ۳۰- ۳۱ / گلستان هنر: ۲۳.

۶- خلاصة التواریخ: ۴۴.

۷- ایضاً: ۳۱.

۳) مولانا محمد امین در کی قمی ، از سرایندگان دوره صفوی و در گذشته ۱۰۶۳ و مدفون در قم ، از اولاد امجاد مسیب خزاعی (۱) .

۴) یحیی بن عطاء الله مسیبی قمی ، از حفاظ آستانه قم در اوائل قرن یازدهم (۲) .

۵) عبدالله بن عطاء الله خادم قمی که تملك و مهر او در آغاز نسخه جامع المقاصد کرکی ، ش ۸ قصه ۳ کتابخانه آستانه قم با تاریخ ۱۰۱۹ و خطی از همو در برگ پیش از پایان نسخه حاشیه جعفریه ش ۸۷۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (۳) هست و او گویا برادر همان یحیی بن عطاء الله مسیبی باشد.
۶) عبدالحی بن قاضی رضی الدین مسیبی خزاعی نویسنده نسخه ای در ۹۹۷ به نسخ زیبا (۴) .

۷) عبدالهادی بن ابراهیم مسیبی خزاعی نویسنده نسخه ای از کتاب مطول تفتازانی در شنبه ۱۶ - ۱۰۴۴ (۵) .

[ص ۱۳۴] سرگذشت میرمنشی و قاضی شرف الدین عبدالمجید هر دو در همان مقاله یاد شده آمده است .

[ص ۱۳۴] یاد سید محمد بن عبد الوهاب نواده مؤلف این اثر در پیش گفتار کتاب گذشت .

[ص ۱۳۵] مشجره نسب مورد سخن مانند بسیاری از مشجرات مشابه مستند به مأخذ دقیقی نیست و از این رو پس از میرسید احمد نیای قاضی احمد نمی توان به درستی باقی نام های مشجره و ترتیب آن اطمینان داشت. البته در ساختن مشجرات مرسوم چنین است که نیای عالی دودمان را با چند نام ساختگی

۱ - قصص الخاقانی : ۳۹۱ نسخه ش ۳۹۸۶ مجلس شورای ملی .

۲ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه های قم ۱ : ۳۲ .

۳ - فهرست دانشگاه ۵ : ۱۸۶۳ .

۴ - خط و خطاطان ، ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی : ۱۹۰ .

۵ - ش ۴۴ کتابخانه مسجد اعظم قم .

بمسئله‌ای شناخته شده می‌رسانند و این چند نام میان است که دلیلی برای صحت و تعین آن در دست نیست .

[ص ۱۴۸] کثیر عزة : کثیر بن عبدالرحمن بن اسود خزاعی درگذشته ۱۰۵ - که نسبت او در نام مشهورش به «عزة» دختر حمیل ضمری معشوقه او است - کیسانی و معتقد به امامت محمد حنفیه بوده ، و این قطعه او در دیوان وی (چاپ دارالتقافه بیروت / ۱۳۹۱ : ص ۵۲۱) و عبون - الاخبار ابن قتیبه ۱۴۴:۲ والشعر والشعراء : ۴۲۳ و اغانی ابوالقرج ۱۴:۹ ومروج الذهب ۸۷:۳ وزهر الادب : ۳۵۳ و سمط الثالی : ۱۱۲۳ و کمال الدین صدوق : ۳۲ (چاپ مکتبه الصدوق تهران) و الوافی بالوفیات صفدی ۴ : ۹۹ ووفیات الاعیان ابن خلکان ۳:۳۱۶ ومقالات الاسلامیین : ۱۹ والفرق بین الفرق : ۴۱ و فرق الشیعه نوبختی : ۲۸-۲۹ و ملل و نحل شهرستانی ۱ : ۱۳۳ و بسیاری جاهای دیگر هست .

[ص ۱۴۸ - ۱۴۹] ایات سید حمیری را در مذهب کیسانی وجعفری در دیوان او : ۱۷۳ / ۶۹ / ۲۰۲ (چاپ مکتبه الحیات بیروت) و طبقات ابن معمر : ۳۳ و کمال الدین صدوق : ۳۲ - ۳۴ و فرق الشیعه : ۳۵ والمقالات والفرق : ۳۶ و مآخذ دیگر می‌توان یافت .

[ص ۱۹۴] سوادى از وقف نامه این قنات که به شرح متن صفی‌قلی سلطان شاملو در اواخر زندگی خود آنرا وقف کرده - و چون از «ثالث» افزون بوده با اجازه فرزندش دانیال سلطان و دیگر وارثان وی پس از مرگ او تنفیذ شده - دریاى منشآت وترسل دوره صفوی (که پیش‌تر سندی مورخ ۹۷۳ از آن نقل شد) آمده و از آن برمی‌آید که سال وقف ۱۰۶۶ بوده و موقوفه نیز چهار یک آب قنات مزبور بوده است نه دوازده يك آن، چنان‌که در متن کتاب گفته شده بود .

چنین است متن این وقف نامه براساس سواد مزبور :

هو الواقف

دقایق عقول از باب عرفان و ینابیع قلوب اصحاب ایقان وقف
سپاس و ستایش واقف السرایری است جل جلاله و عم نواله که به قدرت
کامله و حکمت شامله خویش از فیض رحمت بی اندازه زلال روان پاک را
در مجاری کالبد انسانی جاری ساخت .

رحیمی که از رحمت بی کران به خاک بدن داد آب روان
مفیض الخیر والجودی که گوشه نشینان زوایای خرد و عالی
همتان مدارج عزت را به انواع تفضلات و صنوف خیرات مخصوص ، و
اصناف عواطف و نعم برایشان فایض گردانید و ایشان را توفیق طاعات
و خیرات روزی گردانید . یگانه ای که از چشمه حیوان رحمت خویش
اصناف حیوان را از کتم عدم به منصه ظهور رسانید . فلینظر الانسان
مم خلق ؟ خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب و الثرائب . الهی
که به کحل الجواهر حواس ظاهره و مشاعر باطنه دیده بصیرت اولی
الابصار را نور شناسایی خویش داد تا او را بشناخت . سبحان الله ! چه
می گویم ! عقل کل در معرفت ذات لا نظیر له اش سر در پیش است و سالکان
مسالك قدس را در ادراك صفات بی بیانش هزار اندیشه بر سیر و سلوک
خویش . منزویان زوایای فهم را از عجز و قصور زبان نطق بسته و سیمرغ
بصیرت را در اوج هوای هویتش بال قدرت شکسته . صدر کزین اوج
عرفان و مسند نشین عرش سبحان ، منبع ینابیع انبیاء مرسلین الذی کان
نبیاً و آدم بین الماء و الطین ، هادی جزء و کل سرور رسل ، مجرم
خلوتخانه لی مع الله مجرم کعبه درگاه اله ، مقرب بارگاه شاه

محمد رسول الله (صلی الله علیه و آل طاهره^۱ الی یوم القیامه) زبان
به عجز و قصور از ادراک صفات جلال و نعوت کمالش گشوده که «ما
عرفناک حق معرفتک».

صلوات و تحف تحیات عطر افشان مرقد منور و نثار مشهد
معطر آن سلطان مسند رسالت و برهان جهان جلالت، شاه ایوان نبوت
ماه آسمان فتوت، صاحب دیوان فروغ و ریحان و جنة و نعیم، باج خواه
و ما ارسلاک الارحمة للعالمین، سر و بوستان قم فائز بلبل گلستان
و ربک فکبر، و بر آل اطهار آن حضرت که هر یک از قنوت رحمت الهی
بر جویبار فیض نامتناهی نم عطایی تازه به تازه و لطفی بی اندازه اند باد.

و بعد علت غائی و مقصود اصلی از تفسیر این سطور شرعیه و نمیه
'نیقه' اسلامیة که عینی است تابع از آن میاه قوانین ملیه، جاری است
در انهار سطورش زلال حق و حساب و قیاض است از جد اول زیورش رشحات
صدق و صواب، خلاصه مضمون فصاحت مشحونش آن که بر دفاتر قلوب
ارباب دین ردوات مثبت و مرقوم است که اموال فانیة دنیای دنی از برای
درک سعادت عقباء سنی است که «الدنیا مزرعة الآخرة» و خص الانسان
فیها بالنعم الفاخرة. لیب صاحب تدبیر هرگز بر سر پل مجازی بار
نکشاید چه هر چه نباید دلبستگی را نشاید. الدنیا دار بلاء و محن. و
هوشمند بینادل از برای اکتساب لذات خسیسه و شهوات ذمیمه نفسانیه
ترك نعماء یقینیة سرمدیة روحانیه ندهد و به وسیله خیرات و مبرات و
اجراء صدقات عمل صالح را منقطع نگرداند کما قال النبی (ص): «اذا

مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلاثة صدقة جارية وعلم ينتفع به وعمل صالح^۱ يدعوله .

بناء على هذه المقدمات العقلية والنقلية وقف مؤيد شرعي وحس مخلد ملی نمود عالی حضرت امارت و حکومت پناه جلالت و صفت دستگاه ، افتخار الامائل و الاقران بين الامم اعتضاد الحکام الفخام فی النسم ، حاوی اقسام العز و المعالی بعلو الهمم مستجمع مکارم الاخلاق و محامد الشیم ، مستخدم ارباب السیف و القلم ، صاحب الخیرات و المبررات ، مبارزاً للامارة و النصفة و العز و المجد و المعالی دانیال سلطان بیگدلی قرابة الى الله تعالى و طلباً لمرضاته به اصالت نفس خود و به وکالت و قیمیت سایر اولاد و ورثه والد ماجد خود ، وهم : عالی حضرت رفعت و معالی پناه عزت و عوالی دستگاه مقرب الحضرة العلية مصطفى بیگا و رفعت و معالی پناه فوح بیك صغیر و اسوة العفایف المخدرات ماهرخ خانم بالغه ، سوى علیاحضرت حاجیه بیت الله الحرام مخدوم زاده خانم و دودختر بطنیة او و هما : حاجیه یريجان خانم و فاطمه سلطان خانم که مومی الیهم^۲ حصه ارضیه خود را از جمیع متروکات و مخلفات مورث خود به موجب مصالحه نامیجه علی حده صلح نموده و به حق خود که مال المصالحه باشد فایز گشته اند و ایشان را دخلی و حقی در موقوف مزبور قبل از حبس و وقف نبوده .

همگی و تمامی یک ربع از قنات باغ خواجه ابوالقاسم مشهوراً

۱ - کذا (درست : ولد صالح) .

۲ - کذا .

من باغات مدینه المؤمنین قم مستغنیاً عن التحدید والتوصیف لغایة الشهرة و
 نهابة المعرفه را بر ساکنین و واردین مدینه مزبوره که جملگی در دار دنیا از
 او منتفع شوند الی ان یرث الله الارض . و ربع قنات مزبوره را به تصرف
 مؤمنین بلده مذکوره داد که شرب مساجد و مدارس و حمام ها و حیاض
 و باغچه ها نمایند و در بیرون شهر صرف نشود . و وقف مزبور بعد از آنی
 بود که عالی حضرت امارت و مغفرت پناه مرحمت دستگاه صفی قلی
 سلطان والد ماجد واقف امیل و وکیل فی حین حیاته وصیت به وقف
 ربع قنات مزبور نموده بود و شرایط آن در حین وصیت مسکوت عنها
 بود و حسب الشرع الانور چون موصی به مزبور ثلث مال فصاعداً بود
 و لابد به مقتضای وصیت عمل بایست نمود لهذا عالی حضرت واقف مشار
 الیه بعد از امضای وصیت موکلین به شرایط مسفوره وقف نموده ، متلفظه
 صیغه وقف و حبس شده ، موقوف را به تصرف موقوف علیهم داد .

فقد وقع هذا الوقف تهرباً الى الله تعالى بهذه الشروط وفقاً صحيحاً
 شرعياً صريحاً منجزاً منفذاً مؤبداً مخلداً دائماً بدوام السموات والارضين
 فمن بدله بعدما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ومن سعى في ابطاله
 فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين . الحمد لله اولاً و آخراً وظاهراً
 و باطناً . و كان ذلك و كتب في عشرين من شهر شعبان المعظم سنة
 ١٠٦٦ (١) .

[صورت سجل :]

هو حسی و به تقی - بسم الله الرحمن الرحيم . الحمد لله الذي وقف

١ - [حاشیه:] «خبر سلطان بودآب زندگی - ١٠٦٦» تاریخ است .

على السرائر واطلع على الضماير، بعث نبيه الى الخلائق لتبليغ الشرايع الى الاكابر والاصاغر واجراء الاحكام على كل بر وفاجر وصلى الله على محمد وآله ماطلع طالع ودر دابر .

وبعد قد رصدر الوقف الشرعى عن حضرة الواقف المشار اليه على النهج المحرر فى الكتاب الشرعى هذا عندى ، وافر بجميع ما انبأ به مضمونه وتلفظ بكافة ما اخبر مكنونه بمحضر منى . نمقه الفقير الى رحمة ربه الفنى ابوطالب الرضوى .

[۲] من المطلعين بمدلول مازبر وسفر فى هذه الوثيقة الايقة الاسلامية الفقير الى الله الصمد عبده رضى الدين محمد .

[ص ۱۹۴] ميرسراج الدين على موسى قمى كه در روز يك شنبه ۲۷ ع ۲۶ - ۹۸۵ در مشهد محمود آباد يرون دروازه كنكان قم كشته شد (۱). سرگذشت او به نقل از خلاصة وديكر ماخذ درمقالة نگارنده در شماره ۲ سال دهم مجله بررسى هاى تاريخى آمده ، جز آن كه چون در نسخه آقاى محيط طباطبايى نسبت وخويشاوندى او بامؤلف «عم زاده والدوالد» ذكر شده است. در توجه اين بيوند نسبى دشوارى هاى پيش آمده بود كه اكون باضبط نسخه اصل: «عم زاده والد والد» حل شده ودانسته مى شود كه او برادر زاده همان مير محمد هاشم موسى قمى است كه پيش از اين از سرگذشت اوسخن رفت. در خلاصة التواريخ درباره اومى نويسد كه: «در مزرعة قمرود كه از بايرات قديم بود احداث قناتى چند به جهت آن در اراضى غير آنجا نموده ، آن را معمور گردانيد». در كتابچه موقوفات وخالصه جات كشور در دوره ناصرى (۲)

۱ - خلاصة التواريخ : ۲۵۶-۲۵۷ نسخه پيش .

۲ - نسخه كتابخانه آقاى مرعى نجفى در قم ، شناسانده شده در مجله

راهنماى كتاب ۱۸ : ۴۳۴ - ۴۴۲ .

از این مزرعه بانام «فرودمیرسراج» یاد می‌شود. در تذکره همیشه بهار (۱) سرگذشت «میرزاجانی» نواده میرسراج قمی و میر صدرالدین قمی خویش‌میر سراج که هردو از سرایندگان آن دوره قم بوده‌اند هست (۲).

[ص ۱۹۶] محمد مؤمن حسینی تنکابنی - که می‌تواند همان نگارنده تحفه حکیم مؤمن باشد - در سال ۱۰۸۶ رساله‌ای بانام «تبصرة المؤمنین» در پاسخ مخالفان تصوف نوشته و در آنجا نسبت به ملا محمد طاهر قمی - قبه مشهور آن دوره و نگارنده تحفه الاخیار در رد صوفیان و امام جمعه و شیخ الاسلام و قاضی قم در آن عصر - گستاخی و تندزبانی بسیار نموده است (۳).

او در این رساله دو خرده اجتماعی بر قبه مزبور گرفته که یکی این است که میرزا صفی ساوجی پولی در اختیار وی قرار داد تا آب قناتی خریداری و برقم وقف کند. حضرت آخوندی را اغراض بر آن داشت که به مبلغ مزبور قناتی خریداری کند که جریان آن به قم از تمتعات بود (۴). این آب همان دوازده يك قنات قاضی شرف‌الدین است که به نوشته کتابما «میرزا صفی خان ساوه‌ای بر حمامات و حیاض بلدة کریمه قم وقف نموده» و دیدیم که به نوشته همین اثر، آندوز قناتی بر نفع تر و پر آب تر از این قنات در قم نبوده است. بدین ترتیب ارزش یکی از دو خرده اجتماعی نگارنده تبصرة المؤمنین و میزان درستی و راستی آن به کمک مصرحات تاریخ روشن می‌شود.

[ص ۲۱۴] «کوشك قله» در خلاصة التواریخ قاضی احمد

۱ - نسخه شماره ۹۸ ب دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.

۲ - ص ۱۸۶ - ۱۸۷.

۳ - فهرست منزوی ۲: ۹۰۵-۹۰۶ و مجلس ۱۰: ۲۰۱۱ و فیلم‌ها

۱: ۵۵۱.

۴ - ببینید: فیلم شماره ۹۸۹ دانشگاه و رساله ش ۴ مجموعه ۳۹۲۷

مجلس شورای ملی (نیز فهرست مجلس ۱۰: ۲۰۱۱).

قمی (۱) به عنوان «موضع سر قلم معروف به کوشک میرزا شاه حسین» یاد شده و جای آن در حوالی صدر و دخانه قم مشخص گردیده است .

[ص ۲۳۱] قریه «خوررهد» همان «خوره» کنونی (از توابع محلات) است. از این عبارت تاریخ پیدایش چشمه آبگرم محلات نیز روشن می شود.

[ص ۲۳۲] میرزا محمد مهدی صدر فرزند میرزا حبیب الله جبل عاملی ، صدر و وزیر مشهور شاه عباس دوم ، اودر قم زاده شده و در همان جا نشوونما یافته (۲) و در ۱۰۵۲ متولی آستانه قم بوده (۳) و از ۱۰۶۳ تا ۱۰۷۲ صدر عباس دوم (۴) و سپس از ۱۰۷۲ تا ۱۰۸۱ وزیر اعظم او و شاه سلیمان بوده (۵) و در ۱۰۸۱ برکنار شده و در ۱۰۸۲ درگذشته است (۶) .

سرگذشت او در رساله «مثال های صدور صفوی» (۷) نیز آمده است .

[ص ۲۳۲] میرزا محمد معصوم فرزند میرزا مهدی صدر در قم زاده شده و از سال ۱۰۶۳ به بعد متولی آستانه قم و سپس شیخ الاسلام اصفهان بوده و در ۱۰۹۵ درگذشته است (۸) . در ریاض العلماء افندی و مآخذ دیگر هم نام او هست .

[ص ۲۳۵] نام و سرگذشت و نمونه شعر میرزا جانی در تذکرة همیشه بهار (۹) هست و او نواده میر سراج الدین علی موسوی قمی یاد شده پیش

۱ - ص ۵۸۵ نسخه خطی ش ۶۵۷۰ دانشگاه .

۲ - تذکرة همیشه بهار : ۱۸۳ نسخه ش ۹۸ ب دانشکده ادبیات تهران .

۳ - ذیل عالم آرا : ۲۵۷ .

۴ - عباس نامه : ۱۴۳ و ۲۹۸-۳۰۰ .

۵ - ایضاً : ۳۰۰ / وقایع السنین : ۵۲۲-۵۲۷ و ۵۲۹ .

۶ - وقایع السنین : ۵۳۰-۵۳۱ .

۷ - ص ۱۹ .

۸ - امل الامل ۱ : ۱۸۰ .

۹ - نسخه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران : ۱۸۶ .

بوده است .

[ص ۲۶۰] مثل «طت قمی» باهمین بیت «مولانا میره» در نسخه
سامی : ۳۶۲ آمده و شرح و خصوصیات دیگر مربوط بدان در امثاک و حکم
دهخدا (۱) هست . حاج ملا اسماعیل واعظ سبزواری در کتاب «البیس» خود (۲)
می نویسد که تا این زمان در قبالجات بیع و شری اهالی مکه عبارت «طت
قمی» نوشته می شده است .

[ص ۲۸۵] حکیم محمد معبد قمی طیب خاصه شریفه در دربار
عباس دوم که نام او در عباس نامه (۳) و دیگر مآخذ تاریخی این دوره هست (۴) و او
جز قاضی معبد قمی حکیم و عارف مشهور این دوره بوده است .

استندراک

[ص ۱۹۹] گویا همین آقا سلیمان قمی است که ابوالقاسم
بن محمد جربادقانی به روزگار شاه عباس اول کنای در قه به فارسی به نام او
نوشته است (۵) .

۱ - ج ۲ ص ۱۷۷۰-۱۷۷۲، ذیل ماده «مبغ قمی» .

۲ - ج ۲ : ص ۵۲ چاپ کتابفروشی اسلامیة .

۳ - صفحات ۱۸۷/۲۵۵/۲۵۶/۲۹۷ .

۴ - بینید : مجله هنر و مردم ، شماره ۱۳۲ ، مقاله آقای دانش پژوه .

۵ - آشنایی با چند نسخه خطی : ۱۰۷ .

فهرست اعلام انسانی و جغرافیایی

مطالب تازه کتاب *

۱۳۳	جمال الدین	۲	
	احمد بن محمد بن عیسی		
۱۳۳	حسنی نسابه (۲)	۱۸۱	آذربایجان
۱۳۳	احمد نسابه شیخ (۲)	۱	
۷۲	اردوهار		
۲۳۵/۱۳۲	اصفهان	۲۹۲	ابراهیم ادهم
۲۶۰	اصیلان (خاندان)	۱۳۲	ابراهیم میرزا - سلطان
۲۹۱	امینای فراهانی	۹۴	ابوزید
۲۲۸/۲۷/۴۶	اناربار	۲۳۵	ابوطالب - میرزا
	ب	۱۹۴	ابوالقاسم - خواجه
		۱۳۳	ابونصر بخاری
۲۳۶	بارکرسف	۱۸۱	ابهر
۱۹۴	باغ خواجه	۱۳۳	احمد - میرسید
۱۸۱	باغ دولتخانه		احمد بن غنیه حسینی

در پایان مقدمه مصحح در این باره توضیحی انجام گرفته است.

۹۲	دروازه برزنگران	۱۳۷	باغ زاویه حسینیه
۱۸۲	دروازه قلعه	۱۸۲	باغ سلطانم
۹۲	دروازه کمیدان	۱۹۲	باغ فردوس
۹۸	دروازه مالون	۲۹۲	بهام بن ضیاء
	ر	۲۵۹	بیره قبی - ملا
۲۳۳/۲۳۲	رجب آقا فراش	ج	
۲۹۰	رضی الدین بن طامس	۲۸۵	جامی
۱۳۲	رضی الدین محسن - مید	۲۷۷	جلال منجم - ملا
۱۳۲	رضی الدین محمد نقیب (?)	۹۸/۹۲	چکران
۲۰۰/۱۹۵/۱۶۹/۲۸	رودخانه قم	ج	
۲۰۰	رودخانه کهنه	۱۹۱/۱۹۰	چالخته دولی
۱۶۹	رقی	ج	
۲۸	ری		
	ز		حسین مستجاب الدعوه - میر
۲۳۸	زنجبان	۱۳۲	سید
	ص	۱۳۲	حسین مسیحی - آقا
۱۳۲/۱۳۲	سادات حسینیه اصفهان	خ	
۱۳۲	سادات نقباء	۱۸۱	نکاح فرج
۱۸۵/۱۲۲	سادات واعظ	۲۹۰	خطی - میرزا
۱۸۱	ساوه	۲۲۱	نور دهن
۲۳۸	سجاردان	۹۲	نورستان
۲۳۵	سیدیه حکیم	د	
	مراج الدین علی موسوی	۱۹۲	دانیال سلطان
۱۹۵/۱۹۲	قبی - میر	۱۸۲	دروازه اصفهان

صفی الدین محمد بن عبدالوہاب	سراج طباطبائی اردستانی -
۱۳۴ حبیبی	۱۹۲ میر
۱۹۲ صفی قلی سلطان شامور	۱۷۷ سرورزن
ط	۱۸۱ سلطانہ
۱۸۵ طغرل - سلطان	۱۹۶ سلیمان قلی - آقا
۱۳۴ طہاسب - شاہ	۲۶ منہی غزنوی
	۹۲ بیاران
ع	ش
۱۳۵ علامہ علی	شامہ تفسی - مولانا
۲۹۲/۲۶ عبدالحق قلی - امیر	۲۷۷ شرف الدین حسین میرمنشی
۲۲۱ عبدالعالی - شیخ	۱۳۲ شرف الدین عبدالمجید -
۲۷۷ عبدالغفور - مولانا	قاضی
۱۳۳ عبدالقادر نسابہ (۲)	۱۹۵/۱۳۲ شمس کاشانی - حکیم
۱۳۲ علی رضوی - میرسید	۲۷۷ شمس الدین محمد شریف مکی
علی بن عبدالحسین حبیبی	شمس قلی - حاجی
۱۳۲ نسابہ (۲)	۱۹۵/۱۹۶ شیخ اویس - سلطان
۲۷۲ علی کاشانی - حکیم	۱۳۵ ص
ف	صفی حسنی طباطبائی اردستانی
۱۳۳ فخرالدین - شیخ (۲)	۱۹۲ - میر
۲۷۷ فرشتہ منجم - آخوند	صفی خان ساوہ ای - میرزا
۲۹۲/۲۸۲ فضولی بغدادی	۱۹۶ صفی الدین محمد حبیبی
ق	صفی الدین محمد بن محمد ہاشم
۱۳۲ قاضی احمد قلی	۱۳۳/۱۹ حبیبی

۱۸۷	محله ضرابان	۸۱	قدمگاه امام رضا - ح
	محمد خدا بنده - سلطان	۱۸۱	قزوین
۱۳۵	(اولجايتو)	۲۲۸	قلعه ابل
۱۳۳	محمد بن معتبه حسینی	۲۱۳	قلعه جمکران
۱۹۶	محمد رضا يك	۲۲۸	قلعه چم
	محمد رضا کاشانی - حکیم	۱۸۲	قلعه قم
۲۷۷		۲۳۶	قلعه مهرنگار
/۲۴۰	محمد سعید قمی - حکیم	۲۲۸	قلعه نیاستر
۲۸۵		۴۸	قمرود
۱۹	محمد صالح مظلم قمی	۱۹۶/۱۹۴	قنات خواجه
۲۳۵	محمد صالح - میر	۱۹۶/۱۹۴	قنات فردوسی
۲۷۷	محمد محسن فیض - مولانا		قنات قاضی شرف الدین
۲۳۵/۲۳۲	محمد معصوم - میرزا	۱۹۶/۱۹۵	عبدالمجید
	محمد هاشم حسینی موسوی		
۱۳۳			ک
	محمد هاشم موسوی قمی - میر	۱۹۷	کاج
۱۳۳		۲۸۰-۲۷۳/۱۹۵	کاشان
۲۷۷	محمد یوسف - حکیم	۲۰۴	کمیج
۱۴۲	مخدوم - امیر	۲۱۴	کوشک قلعه
۸۱	مدرسه شاه خراسان	۲۳۶	کوه دویرادران
۱۵۲/۷۹	مزار علی بن بابویه		م
/۱۶۹	مسجد امام حسن عسکری		
۱۸۵/۱۸۱		۱۵۹	محله ای صلت
۱۶۹	مسجد اولان	۱۳۳	محله حسینه اصفهان

۲۰۰	میدان صفی آباد	مسجد جامع حقیق قم	۱۲۲/۱
۲۳۵	میرزا جانی	۱۸۵/۱۶۹	
	ن	مسجد جامع قم	۱۸۵
		مسجد سینا	۱۱۹
۲۹۰	نجف	مسجد شاه خراسان	۱۸
۲۲۸	فراق	مسجد کبه کوچک	۱۸۱
۲۸۰	نصر آباد	مسبح الدین عیسی حسینی - امیر	
۲۲۰	نوارن	۱۳۲/۱۴۱	
۲۷۷	نورالدین محمد - مولانا	۱۹۷	مسلمه
	نورالدین محمد نسا به شیخ (?)	۱۳۳/۸۱	مشهد
۱۳۳		۲۳۳-۲۳۱	مطلب - میرزا
۲۳۶/۲۳۷/۲۳۰/۲۲۸	نیاستر	۷۹	مقبرة بابلان
	و	۷۹	مقبرة مشایخ (شیخان)
		۱۶۲/۱۵۲	
۷۲	ور	۱۲۲	مقبرة موسویان
		۲۱	مقبرة موسی مبرقع
۱۹۱	هندوستان		مهدی اعتماد الدوله - میرزا
۱۸۲	هندوستان	۲۳۵/۲۳۲	
		۹۸	میدان قم

تصحیح شود

مشارالیه ضمیر ما اهل بیت پیامبر است	مطر ۱۹	صفحه ۱۶۶
چه «مزدیجان» جزء قم نبوده است	» ۱۸	» ۱۷۶
و [احمد بن ابی] عبدالله برقی	» ۱۰	» ۲۷۵
پس بدان که در باب بانی بلدة قاسان	» ۱۴	» ۲۷۶

